

۳۳
سعادت الکونین



مفتي اركان الدين
 فضيلته
 سادت الكون في بيان
 فضل الحسين
 8



بسم الله الرحمن الرحيم

الحمد لله الذي شرف الحسن والحسين علي سائر الخلق بغيره المثل في نسب والوجود
 الاحسان واعلى درجتهما علي الاولين والاخيرين باعطاء مدارج الشهادت بالاسماء
 واقترع عليهما جمل ما كان في الدنيا والآخرة من النعم والفضل والقرآن ووعدهما بهيول الجنة والنعمة والافاق
 لمحا لفيهما بالذكر الاسفل من النيران والصلوة والسلام علي من ارسله الله الخاتم النبيين
 والبرهان وامرنا بالتباعد واقتتال احكامه بابحجج الراجح والجناني وعلى الله واصحابه كانوا
 افضل الناس والبشر ومن الرحمن بالرضوان وسبقوا عن الكل حتى فاقوا الكل باصدق
 ولا ليقان اما بعد وهو ضيعة اضعف لمسكين محمد اكرم الدين بن نظام الدين
 ابن محجب الحق من سائر قردة العارفين زبدة السالكين سند المحدثين عبد الحق ابن

بصف الدین طوی النجاری الحنفی القادری الشافعی قدس سرہ الغزالی ابن رسالہ
 مسرعات اللہ فی بیان فضائل الحنفی مشتملہ فضائل شریفہ و مناقب شیخ طیف
 حنی حبیبی سبط رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم منتخب از مواہق محرقہ و ترجمہ و تہذیب التہذیب
 و تاج الخلق و شیخ جلال الدین سبط و تاج ارباب عالم محمد بن حیاتی مکی در سال ۸۵۳ ثبت بالسنة
 فی ایام السنة و رسالہ احوال ائمہ اثنا عشرہ و تالیف حبیبی و مولائی السج اللہ جل الکرم
 الموصوف المذکور اعظم ابی العجائب شیخ عبد الحق دہلوی و رسالہ مناقب السادات تالیف قاضی ^{الدین}
 دولت آبادی و ترجمہ متعارف طبری و فضول الہامی و مناقب الائمہ و مفتاح النجاشی مناقب آل عبا
 تالیف مرزا محمد معتمد خان مورخ و رسالہ جہدہ بکریہ مذکورہ قطبی و رسالہ نور العینی فی السیرۃ ^{شعرا}
 الحنفی تالیف ^{محقق} عبد الغفر بن سیدہ بچون رسالہ مفتاح النجاشی اکثر احوال مشرف حنفی ^{برایہ}

عبد غفر بن سیدہ مولانا

آن را ترجمہ نموده و آنچه کہ مناسب آن از کتب و رسالہ ^{مذکورہ} مناسب مقام و اقتضای ^{موضوع}
 خروج و نام آن کتاب در اینجا آوردم پس بحسب احوال پرانام کتاب است از مفتاح الخبائت
 و ہر جہ کہ بقید نام است از آن کتاب است م اوراد النجاشی و در بعضی مقامات اضافی
 محل و کلام از بزرگانی کتب و رسالہ مذکورہ نیز آوردم و مرتب نمودم این رسالہ را بکلمہ

و چهار باب فغانه مقدمه در بیان تحقیق مغز املیت و بیانی سرسبهاست و ذکر احادیث
 دال بر وجوب محبت خاندان نبوت باریک در ذکر احادیث ششگانه که حسینی رضی الله عنه
 باب دوم در ذکر امام حسنی رضی الله عنه ششگانه فقهی است اول در ذکر ولادت
 و نام و حقیقه و در فقه فقه دوم در بیان نسب و لقب و صفت و حلیه و غیره
 فقه سوم در احادیث خاصه و در فقه فقه چهارم در بیان نکاح و حاضر و غایب و عبادت
 وجود و سخا و خلق و صوم و ذکر بعضی کرامات عجب فقه پنجم در بیان کلمات فکری
 عجب و ذکر بعضی تعالیم و مشکوآت و مملکات و در فقه فقه ششم
 در بیان خلقت و در فقه فقه و بر این بنا بر عقاید معاویه ابن ابی سفیان و در فقه
 این و پسرون خلقت را بمعایه و در خطبه خواندند و قالوا معاویه به صالح را
 با عجب و روانه تا عجب بگوید که سکنیه فقه هفتم در بیان شهادت و
 تکلیف و صلوة و تدفین عجب فقه هشتم در ذکر اولاد و احفاد و نبات و فقه
 و بیاض و روایات در تعداد اولاد
 ال حضرت غوث الثقلین
 رضی الله عنه باب نهم در بیان احوال سبطنا علیه السلام ششگانه فقهی است اول در بیان

ولادت و نسب و حقیقت و رخصه و غنم و فدا و دیم در بیان فضایل و مناقب و
 رخصه و غنم از علم و درج و زهد و جود و سخاوت و عبادت و فطرت و عبادت مع ابرار
 نقیض از انصاف و فدا و دیم در احادیث فضایل خاصه و رخصه و غنم و فدا و دیم
 در ذکر احادیث قدس و رخصه و غنم و فدا و دیم در بیان عبادت و عبادت
 با انتخاب و دیگر در خیریت معاویه بن ابی سفیان بیعت یزید را از خلد بن و
 از عبد بن عمر و ابن عباس و ابن زبیر و عبد الرحمن بن ابی بکر رخصه و غنم و
 و نکاح و انان و آمدن معاویه بر ارج بنی امیه و باز رفتن او مقرون
 بانوسید بسویش و فدا و دیم در بیان قوت شدن معاویه و استیلا یزید بر
 از این و بر آمدن انجالب که از مدینه و در طلب و س و عراق و انجالب
 و تهمید کردن انجالب بسو عراق و فرستادن انجالب مسلم را بکوفه و بعضی مواضع
 بسو بصره و کشته شدن و مولا و انجالب بکوفه و سید عبد الله بن ابی زیاد
 از بصره بکوفه و محمد بن کوفه از بیعت مسلم
 فدا و دیم در بیان عراق و مطلقا فرز و ق و ع و یزید
 با برادران

بنابر اسوار و رس نیدن انجانب را یکدیگر بر و اینست و فخر و ستان این زیاد خط
 با انجانب بنابر بیعت برید و بند کردن آب را و رفتن اخلاص را بنابر این
 آب نرود و عمر و سعد و ذکر فغانیدن و ترسانیدن اعدا را در قتل خود از خدا خط
 نوشتن انجانب عمر و سعد را که از ۳۲ امر یک را اختیار کن و قبول کن و عمر و سعد و
 این زیاد سوالات انجانب را و متهم کن عمر و سعد را به سبب فی جنگ
 متفق برید و رسیدن عقاب این زیاد در تنها و جنگ رسیدن عمر بن الخطاب
 فخر و ستان در ذکر شهادت و رخصه و عظم با اعدا و عیار و احب و انفا را با برادر و ابا
 مختلفه از کرن بنابر استیفاء احوال شهادت مع بنای اسماء کنگهان کر بله
 فخر و ستان در ذکر افتاده ماندن نفس و دفن و مردن عمر و سعد مبارک
 و اهدایت بیت را به ابدان مع عطا این بحسب کوفه نزد این زیاد علیه العنة
 بطور زندانیان کفار و نهادن مبارک پیش آن لعین و زدن قضیب
 بر لب مبارک و دیگر زود و داد و بیدار فغانیدن این زیاد و سارا و اهدایت
 و سر مبارک را نزد برید و مردن در مشق مع ابراز و فغانیدن بحسب و غریب از

کرامات و اقوال مردمان آن زمان و فرستادن یزید بن معاویه علیه السلام به اهل بیت بود و در
 منوره و بیانی اختلاف روایات تدفین آن از علماء شیعه و سنی فصد و هشتم در بیان
 صدور امور عجایب و غرائب و مولاناک بعد شهادت آن جناب امامت مفضل علیهما السلام
 در بیان مرثیه و لوحه انسی و حنی و ماتم داری انجانب یا تیاک منی از نقاب امور که احوال زمان
 و مردمان نادان از سر حقی تعزیه و علم و غیره بجا می آرند و مگو که راستی بطریق نیست و
 جماعت فصد و نهم در ذکر اولاد شریف و رضی الله عنه از امام زین العابدین
 تا امام مهدی علیهم السلام بعضی احوال و نام و ولادت و فوت و سبب وفات ایشان و تعداد
 آنها از ذکر و امانت مع ابرار و اقوال مختلفه از ارباب نواریج سنی و شیعه در تعلا
 اولاد سیدک از اسمعیل بن موسی علیه السلام و بیانی خروج بعضی از ایشان
 بر اطلب امامت و کشته شدن از اعدا و در بیان اختلاف امت در وجه امام
 مهدی و شخصی مهدی و بیان اعتقاد هر یک باب نهم در ذکر کشته شدن کربلا و قتل
 امام حسین رضی الله عنه و کشته شدن و کشته شدن و کشته شدن و کشته شدن و کشته شدن
 یزید بن معاویه بن ابی سفیان حرمانی و رسیدن آن کشته شدن و کشته شدن و کشته شدن
 و ذکر مخالفه

و ذکر مقابله مهاجر و انصار و شکست ایشان بقضا کرد کار و غلبه شکر بنزد غصب بر آن بلده
 و تخریب آن و قتل رسیدن بسیار از اصحاب کرام و سرانام آن بلده و الله اعلم از غلط
 و اکابر و عوام و وقوع زنا و اخلال در انا بقعه کرام و منی بعد رفتن لشکر مقهوره مدینه منوره
 مکه معظمه و قوت شدن ارباب لشکر در سه ماه پس از آن و قیام مقام اوستاد احمد بن ابی
 و رسیدن او یکم بابر مقابل جبهه الدین زبیر و محاصره کردن مکه معظمه و بی ادبی کردن لشکر
 فرستاده که و ذکر خروج بابر غصب اهل سرورک سبکداری ادبی پیشی آمده بودند
 سوختن آتش آنها و ذکر قوت شدن بنزید در اینجا و خبر رسیدن بشکر و دروغی
 آنها این زبیر و بابر خروج و اطاعت خود و انکار کردن این زبیر از خروج مکه دست
 در روز که در این زبیر بیعت مردمان اهل حجاز و ذکر خلافت معاویه این بنزید و
 گفتن او خلافت و بعد اختلف اهل عراق نشانی هر سینه خلافت و خروج مختار
 ابرع عبیده ثقفی با طهارت بابت خود طرف محمد بن حنفیه بنی هاشم کشتن او و این
 زیاد و شمر و عمرو و عیاد و فاطمه و امام و انتقام گرفتن مختار و از اعدای انجذاب
 و تسلط صعب این زبیر و بعد حمله بنزیر و کشتن او مختار و ذکر قوت شدن

موقوف

موقوف خلیفه شریف عبد الملک بن محمد مروانی کشتی او معصی اینم زمر و عبد الله بن سیر بدست افسان ملک
بخلافت بلاد ارگت بدست مروانی خاتم در ذکر معنی نیز علی العنت و باعت بر باقی
رسال آن ابو الکلام ابن مسکین فرمودت مدید بد ریافت احوال انبای رسول الله
میخواست که در کتب معتبره که حاوی تفصیل شهادت و احوال این باشد بنظر آید
همچو که باید باین صفت از روایات متقدمین و متأخرین میسر نشد لهذا بعضی از خوان خلعت و بعضی
باخت شدند که در این امر معجزه بکار برده مخفی شکر احوال این انکار و حلاوت آن
لستنیان قدیمی و جدید و کد شدیدی در اندک زمانی مخفی متضمن فضایل و مناقب
و سیر و شهادت انبای رسول الله صبحی از احوال فرزندان این که مرغوب و موافق مطلب
جمع آید الحمد لله علی ذلک اگر چه محبت عبارت و الفاظ نه جدلیت که او را میسر نشد
قد در باشد اما بجهت شمول فضائل و مناقب الطیب که هم بر تشریف اگر چه این احوال
جایاید سراسر است امید فردا شمس از بلای قتل شاعر و خاضلانی فهمت از آنست که اگر
سجود خطا در ترجمه و افعده باشد اکه اصلاح فرموده در فراغ فرماید و بدعا و خیر
سگ است از این جهت که باید گفتند و امید فرموده که حضرت بابر آنست که این سال
نظر بیاثر

واقعه

بیت

نظر نماید از بزرگان دین و مقبول خواطر خداوندان و فدا و عین کرد از قریب
 مجیب چون ایدر سال تمام بدست او رسد طبع افلاطون دوران با این نویسنده زمان
 عالم با عهد حکیم به بدل الفارغ علی ماسور الدجی حافظ کلام الله سخن به دراز
 معارض و قافیه آگاه کائنات را رسیده و افق امور و فیه کانه روزگار و حید
 ادوار فرخنده و ظهور و خست از نار موبد نماید ملک الشان حکیم نادر خان
 رئیس عشاق التخلص بغراق سلمه ربه در آمد و و قلمه تاریخ دانش نمودند
 اینست قلمه مفتی پاک دین و پاک نهاد و ارث علم و در کونین چون رسد
 رقم نمود لوق در بیان حقیقت حسین سال تاریخ جیش که بود بنده را
 هم و سید درین سرهوش بریده و گفت غایت در بیان فغاند حسین
 و ارث علم نبی مفتی امام تحقیق از مجاز جگر بند رسول و نقیب کرد تا
 کتاب به کلستان بهتر در میان کلام و ضاف المم دارین سال تاریخ جوار
 غیب استم فی الفور از سر در و در گفت ریاض حسین مقدم بداند که به کجی
 و ملوک قدسی سره و در ترجمه مکات طوفاده و موصی که لفظ ایدر مضاف

کرده بشود و بخیر می آید اما سبب این امر فراموشی است که از سبب غفلت می شود و با آنکه حضرت یعقوب زکوة بر آنها

حرام است و گاه بعضی از اولاد ایشان در بعضی محله های صحت بحضرت فاطمه و حمزه حسینی بواسطت

کمال حضرت عباسؓ و شہادت امامت شیخ عالم محمد الدین فیروز آبادی صاحب قلم

در کتاب مذکور خود گفته که لفظ امام حسین نیز اضافه دالوا به الرجل اقرار با او و دلیل

اللهم والى انى واصلت سکنى خانہ وروايت اميرت کيکي طريقت

وی باشد و ابا الرحیم روح او و ابا النبی زوجات و نبات و استی و مملو

درین باره تحقیقی اند و بدانکه هر درسه هر چه جنبی آنست که کمالات فردی که در این باره

سابقہ بعد مجموعہ در ذیل تقدس لای حضرت خواجہ کائنات علیہ افضل الصلوٰۃ

واكمل النعمان مودع البوا وسجارتها انحضرت وخلفاء عطا فرمود چنانكه آدم هم

خداوند داد و سلطنت بآنها بخارید فرمود چنانکه حضرت علی را العاقم مود و یوسف

پنج کرامت فرمود چنانکه یوسف و دلون و جلدت و نسر و عطف و محمد چنانکه ابراهیم

در حکمت سخته لب و آنجناب از منفرد کلام فرمود چنانکه موسی و یابی مخلص سخته لب و آنحضرت

ممتاز عبارت است خفا بکرم و فروختن آن سرور را طرب الدنیا بشکر دانی خفا بکرم

لا بد من

گردانیده بود و سواران کمانه و بیدار و دلالت و محبت و اوصاف و فکر و فریبند
که یکبارگی ستمهاست شرف سخت در این سران بود اگر دشمن را ستمهاست در جنگ
از دست کفار برسد موجب شکست است و اسلام و اختلال دین منتهی میگردد و اگر
بنهانی درجه ستمهاست چنانکه بعضی از خلفا رسیده حاکمیت و اطلاق ستمهاست
در عرف بر آن نمی پذیرد که ستمهاست در شهر آن را گویند و ستم در سفر و حکومت
که ستم و باور از اقربا و اوصی او نیز مقتضی شوند و عیال و اطفال و عیال و
اطفال او نیز زندانبان شوند پس حکمت از ستمهاست ستم بر ستمهاست که یکبارگی
بزرگان و روحهاست بعد از وفات ستمهاست گذشتن و دوره خلد و در که
ناتوان است ستم بود پس تقدیر است که ستمهاست این ستمهاست که ستم بر ستمهاست و ستمهاست
از ستمهاست و ستمهاست تا ستمهاست این ستمهاست را صلح این ستمهاست که ستمهاست
زیرا که ایذا و ولد بود ستمهاست ستمهاست و ستمهاست و ستمهاست خفه
و ستمهاست ستمهاست خفه امام حسن سرور است ستمهاست ستمهاست امام
حسین گشت ستمهاست امام حسن الله تعالی بن سرور را عظم غنیمت
و نه فقر را

و نه از خطی که دیگر از شهادت جلاله مقصود امام حسین بود و آنجا
 بحسب عید السلام اطلاق و ملو بعد به بانحضرت و علم فرمود و آنحضرت صلوات
 علیه و سلم حضرت عیسی و دیگران خبر فرمود بعد از آن خدا را تعین مکان
 قتل و زمان قتل و نام قاتل فرمود و تعین و نام و زمان قیام متبایم باشد
 چنانکه از احادیثی که در باب قتل امام حسین علیه السلام فرمود شود
 روشن گشت و قاتل همانا ابلیس و دلف ابابکر در سر قتل است و در
 در باب محبت و مودت ایدیت بیشتر اوله بدانند محبت اولاد
 رسول الله صلعم از قرآن و حدیث ثابت است چنانکه فرمود و سبحان
 قاتل استلکم اجرا الله المودة فی القربی ترجمه این نیست که بگو
 از محبت خواهم فرود را از شما محبت فرایبیاں خود در آن آورده
 که چنانکه آیه نازل شد صحابه و عشق نمودند که با رسول الله فرایبیاں
 نوکدام اند و دوستی آن برافریض شد فرمود آن عی و فاطمه و
 حسن و حسین بر دو پسران این ن آند و در وایت فرمود رسول خدا

صلوات الله علیه وسلم دوستدار بد خدا را برادران شد نعمت بر جاج نیامیدد و دوستدار بد
 الله خدا و دوستدار بد فرزندان الله از پدر هر کس که محبت الله و سرور با محبت الله و سرور با
 و نیز از زاده اوله هر که نکوین کند اینست که خدا الله را در حق و نکوین کند
 و نیز در آن است که فرمود حضرت اکاه سید آرم مردم هر که بر محبت اولاد محمد و مومنی
 کامیاب در هر که بر دوستی آل محمد میده ثابت و در هر که بر دوستی آل محمد میده سید میرد
 و هر که بر دوستی آل محمد میرد او را بر فرزند بهشت بخاند فرزند عروس را
 در خانه نور خورشید و هر که بر دوستی آل محمد میرد بر رؤس سنت و جانشین میرد
 و نیز در زاده اوله که آنحضرت صلی الله علیه وسلم فرمود هر که مال و بختی کند و این است که دوست
 دال و تعظیم کند دوستانی را و اولاد می جارد بد خدا را و فرزند یک مانی
 ابائمت به محبت صحابه رضوان الله علیهم اجمعین و حبس لاند و لا نفعی در باب نشی
 این است که اولاد الله در نیکوین است و نیز از شرف النبوة و در را از علی السلام
 و هر که اوله که آنحضرت است امام حرمی بگرفت و فرمود هر که یک مراد است دالت و این
 هر دو طفلانی را دوست دالت و مادر و پدر و دوست دالت و مادر و پدر و این

و در روز قیامت در پلوت و نیز اولاد آنحضرت فرمود خنک و خوش باده نکند
 که حبیبیان و اہلبیت مافوت بپای بقدر سیدہ در محبت و حبس او ^{بسیار} ^{بسیار}
 و نیز از زینبہ اولاد آنحضرت فرمود چہار کن را در روز قیامت شفیع
 اگر آمدہ باشند بکنایان تمام مردمانی را اگر دارند اولاد و دوم برارند
 حاجات اینان بسویم باشند و کنایان چہار ہمت دارندہ این را بدل و جانی
 از مشرق و مغرب آوردہ آنحضرت فرمود در میان شما و چیز میکند اگر کتب خدا
 و عترت خدای را شبانین مرد و دست زنید کمرہ بعد از تسبیح و نیز از آن ف آوردہ
 کہ آنحضرت صلی اللہ علیہ وسلم فرمود اولاد و جگر بارہ اند و در روایت دیگر زیادتر کہ رسید
 بر خور و رحم بنار و فرزند کثیر را و قریب از دہس ازمانیت و از آن ف و نیز از آن اولاد
 کہ حضرت عائشہ کہ آنحضرت فرمود نکند بر اہلبیت مہر طعم نمک و انداد با ولد و مہر خشت
 او را حرام با و از مہاجیر اولاد کہ آنحضرت فرمود فاطمہ جگر بارہ ہمت رسیدہ او را انداد ^{دلو} ^{دلو}
 و رسیدہ او را در غصہ آورد در انقباض او در انتہی باب اول در بیان احادیث مستتر کہ در بارہ
 جاب بنی و اردشیر و اگر داحمد و بود او و در نزد ^{سید} ^{سید} و ابن ماجہ و ابن حبان و حاکم از ^{سید} ^{سید}
 کہ را خدا

که در محضر خدا صلوات الله علیه و سلم خطبه میفرمود حسن و حسین که صغیر و کبیر در بابت فوت کماستند
 و برادر سرخ در بر داشتند و غزائی آمدند پس آنحضرت از بر فرمودند و حسین را بر داشت
 و برادر خود گذاشت و فرمود که را خدا اینها فرموده انما اموالکم و اولادکم فتنه برای شماست اینها
 و بعد مراجع بنامد خطبه را قطع نمود و این را بر داشتیم روایت است از انس که از آنحضرت پرسید که
 از این بیت که او دوست نزداد فرمود حسن و حسین را و آنحضرت بحضرت فاطمه میفرمود
 که حسن و حسین پسران مرا بخون پس نگاه داشتند و آنحضرت رؤسائی می گوید
 و معانقه میفرمود و طبرانی از ابوبکر روایت کرده که ابوبکر گفت من بخدمت آنحضرت
 صلوات الله علیه و سلم آمدم و حسین بحضور بنور عیسیدند و عرض نمودم که بارک الله علیه و آله این را دوست
 میدارد فرمود که چگونه دوست ندارم که این پسران من اند و اندکی بیامی جمع خوشبو و ولد
 نیز آمده و عسکرها را از شما مرتفع آلوده که آنحضرت صلوات الله علیه و سلم فرمود که ولد پسران من و پسران من
 حسن و حسین اند و محاربه نه لغو از پسران روایت کرده که حسن و حسین دو ان بوسه خدا
 آمدند پس رسول خدا بآنها را در بغل گرفت بعد و پدر را و فرمود که این مرد و پسران من از دنیا اند
 پس کسی که مراد دوست دارد این را دوست دارد و ترند و طبرانی از اسام بن زید

روایت کرده که یک شب برابر کار بر خیزد آنحضرت آمد و آنحضرت با چهره خود بپوشید
در آنجایزد داشت که مرا معلوم نموبسی برگاه که مرا از کار خود فارغ مندم عرض نمودم ای
رسول الله چه خبر در بار چهره پوشیده است پس با چهره را آنحضرت بکشادیدم که حسن و حسنی
بر در آنجای سرین و کمر آنحضرت اند فرمود آنحضرت ای ابن ابی قحطافه این خورشید را در خورشید
آرزو بخدا یا من این نژاد دوست میدارم تو هم ای نژاد دوست بدار و نیز فرمود
اینها را که این نژاد دوست دارند و ترند روایت از ابی ارقعه که آنحضرت فرمود
و دعا که ای محمد این نژاد دوست دارم تو هم ای نژاد دوست دار و روایت کرد
ابو سبیر و طبرانی در کتب آنها از ابوهریره که فرمود آنحضرت یا ابوهریره که حسن و حسنی را
دوست دارم تو هم ای نژاد دوستدار و هر کس که این نژاد دشمنی دارد تو هم دشمندار
و نیز طبرانی در کتابش که او را این معبود او که فرمود آنحضرت هر کس که دوست داشت
حسنی را مرا دوست داشت و هر کس که دشمن داشت ای نژاد دشمنی
و نیز طبرانی و غیره از ابوهریره روایت کرده که آنحضرت صلاه عید میفرمود که هر کس که
دوستدار حسن و حسنی باشد من او را دوست دارم و هر کس را که دشمنی است
خدا لعنت کند

[illegible]

۱۸

و به تحقیق نزد و پسران می سرگردان جوانانی بهمت اند که پسران خاله که محبتی و محبتی اند بیخ پرستی
اولاد نبی که اولاد نبی است که نبی نیست ختم نبوت نشدی معتمد پسران می که پسر جوانانی بهمت
در اندازد با وجودیکه نبی نیستند و آری می که در این بنجاره حسن بنی عباس اولاد که حضرت
فرمود که بدو گوید حسن بنی رسول که این پسر داران اولاد و آخرین اید و بهمت اند و ضایع
اولاد آنحضرت فرمود که نوید دادی و جبرئیل حسن بنی رسول که نوید دادی و عرضی اند و معلی
بجز نبی نیستند و از این می که در این بنای و انس روایت کرده که بنوعی خدا فرمود که در محلی که ای
کس قیام و تعظیم نکنند مگر حسن بنی و اولاد این پسر نبی است که فاضل شهاب الدین
دولت آبادی در تفسیر بحر مواج رساله در مناقب ائمه است نوشته و نظر فرما حدیث آن
رساله در مقدمه گذشت و در آن رساله که بکتاب باب قیام و تعظیم اولاد سید رسالت اولاد
و نیز در مناقب ائمه ابو حنیفه کوفی شیخ ابو سعید با و روی اولاد که حضرت امام اعظم رضی الله عنه فرمود
و احترام و ادب تعظیم این ائمه مبادعه می شود و بجای آن که گویند روزی در مجلسی مرتب می نشستند و می
سبب آن نبود پسندید که سبب آنی که گفت می در میان این طفلان کودک علولیت هم کام هم اورد
پسینیم بر این تعظیم و احترام او می بینیم و شیخ محقق حبه الحمی و دیگر در احوال شیخ امان بانی می بینیم
والله اعلم بالصواب

والله ما جده فحوشه بشف الله نذیر من نور قدسی الله که سرار هم در اخبار الانبیا و نبویه که اوی قدسی سره
 درسی طلبه و ارشد و طالبان نشسته بود در هرگاه که اطفال و سادات بزرگنانی رو بر او آورند و مادام که
 ابنتی در باز میجو و ندانند که ابنتی بهمانند مردمانی که بک برسیه نذر فرمود که امانی را چه مجاز است
 که اولاد رسول خدا ابنتان باشند و آن نشسته باشد و طبرانی در کبیر و عقیده نافع مراد و بعد که رسول خدا
 صلی الله علیه و سلم فرمود که هر که میشتیاید در بهشت جایانند بهشت در جناب الهی عرض نماید ابارت تو خنده
 بمنی کرده بودی که آنکه نسبت بدوستی و هم حق حلی و اعلی فرماید که ابنتی و حسنی و حسینی
 نسبت ندادم پس حسنی بجز آنند باز بهم جو امیدی هم و می طبرانی در کبیر و انبیا و غیره و غیره
 رضی الله عنهم و اولی که فاطمه و هم دام حسنی و حسینی در مرض موت آنحضرت آمده عرض نمود که یا نبی الله
 که اینم را چه پسرای تو اند این را چه چیز و ریشه عطا کن آنحضرت فرمود که حسنی را حبیب و حسنین را
 منشی و حسینی را اجرات و سخاوت منی است و این هم که در حدیث روایت کرده اند
 که فاطمه زهرا ابنا و خود را اولاد و عرض نمود که یا رسول الله خبر باریان بده فرمود که حسنی و حسینی
 حلم و صبر خود دادم و حسینی را غایت و بخت و غیره شجاعت دادم و در زینیر هم صبر
 را شجاعت هم آنحضرت را میراث بجز صفات که این را میبود و از حسنی و حسینی

که از رخ و چوب زندگویند و کورستان و فروجان بگو را گویند که از جمیع الجوامع آنچه
 پس این عباس بگوید آنحضرت ایستاده و ما هم همراه آنحضرت شدیم تا که بخطر رسیدیم دیدیم
 فرشته حسن و حسین را از کلوچسپانده از پر خورشید سبزه خنده پس آنحضرت صلاه علیه السلام
 امام حسن را از کلوچسپانده و فرشته امام حسین را در کنار گرفت و مردمان اینچنین امیدند
 پس ابو بکر رضی الله عنه و ابو ایوب غرض نمودند که با رسول الله صلعم بکشفند که ما بکبریم و ترا
 تقدیمه بارندم فرمود نمیداد حسین در دنیا و آخرت بزرگترند و پدر ایشان
 از ایشان بهتر است پس آنحضرت فرمود بزرگتر دهم آنرا از مردی که بخیر کند خدا بزرگتر
 دهنده است پس خطبه فرمود و گفت که ای مردمان خبر دهم شما را بهترین مردمان از روی زمین
 حاضر غرض نمودند که با رسول الله صلعم فرمود بهترین مردمان حسن و حسین اند خدا ایشان
 رسول خدا و جده ایشان خدیجه بنت خویلد است و اگاه باشید ای مردمان که خبر دهم شما را بهترین
 مردمان از روی زمین و مادر غرض نمودند که از رسول الله صلعم فرمود که آن حسن و حسین اند پدر ایشان
 علی ابن ابیطالب است و مادر ایشان فاطمه زهرا و دختر محمدرضا صلعم با فرمود خبر دهم شما را
 بهترین خلق الله از روی زمین و غرض نمودند که نعم با رسول الله صلعم فرمود که آن حسن و حسین اند

ارحم الراحمین ابیطالب علیه السلام این را می فرمود که ای عالم هست و ما را خبر دهیم شما را بهتر می
 شود و ما را خبر ده و خاله مردمانی گفتند ای رسول الله فرمود که حسن و حسین را ندان
 ما مهر این فاسق است رسول الله خاله این را زینب بنت رسول الله صلوات الله علیها گفت که آگاه باشید پدر
 این را جننتی است و مادر این را جننتی و حمزه این را جننتی و عمو و عمه و ما مهر و خاله این را جننتی
 و این را نیز بهشتی است پس هر یک که این را دوست دارد او هم جننتی است و هر یک که او را
 دوست دارد این را بهشتی است و این حدیث بهجت رسیده و همچنین طبرانی در کبیر و ابن
 نیز روایت کرده است و سید و سید که بحیثیات مذکور حسن و حسین را با نیک و شریف
 خلافتی و افضلیت و مخلوقات اند و از اولاد نبی هم او بزرگوارتر و رضی الله عنهما افضلیت بعد
 رسول خدا اند از جهات و حیثیات دیگر اند که نفع اعمال کننده متعدد بافع در دین
 چه در حیات و چه بعد از وفات آن سرور و فرشته در و رواج اسلام و فتح ملک
 کفار و جهاد و غزوات و اتفاق ما و حاد فی سبیل الله است و آیات و احادیث در فضل
 این را و دیگر صحایب آنقدر وارد است که در اسرار و در دیده را نور می بخشد و
 همچنانکه محبت آل آنحضرت قرض است محبت صحایب آن سرور نیز فرضی چنانکه در حدیث
 آمده است

آمده است بگره چوبی به حراج از دشمن پس بر کسید دوست و دشمن این نرا پس بدو
دوست دشمن بر کسید دشمن در این نرا پس بعد از دوست من دشمن دشمن را این را این داد
از این داد و بر کسید مرا این داد و خدا را این داد و دور که خدا را این داد و قریب که خدا
اورا مواخذه کند و دید احادیث و آیات کلام الله در حق صبی انقدر وارد اند که
از آن صریحه دریافت میشود عداوت این سبب است و بداند محبت اهل بیت
به محبت صبی بکار نیاید زیرا که در حق اهل بیت وارد شد نشان اهل بیت مرد میان
سما مانند کشته نوح است بر کسید سوار شد نجات یافت و بر کسید خدای که در حق
و در حق صبی آمد بر باران عرش ستارگان اند بر کسید از این افتد و خواهد
بدایت خواهد یافت پس کشته محبت اهل بیت بر شمار ستاره محبت صبی در بحر
روان نمی شود و کشته در شب به هدایت نجم در بحر نمیرود و کذا ذکر الله فخر را از
در طائف و افغان بر بعد پیغمبر صلی الله علیه و سلم چهار بار با صفا و بعد از آن فدا
بشهر راست و این شهر در آن ده تنها نماند و بعد از آن فدا شد بر راست
انها بعد و سیزده کشته و چهار بار و عشره بشهر در آن و آمدند و الله اعلم


از نامه تقدم و تاخير آن در گذشته بعد از آن فضیلت مزایای آن است بعد از آن چهارم
 از نجات واقع شده و شدت بابت مسلم رسیده و باره از دندان مبارک حضرت صاحب الامر علیه السلام
 افتاده و سید الشهدا و حمزه شهید گشت و غنائق از صحنی بسرف شهادت رسیدند و بعد از آن
 فضل بیست و نه را در این حدیث از خود شنود خود از این خبر دله که آن از این
 بیابانک بیابان الله بده فوق دیدم و در جائی دیگر همین سوره فرموده تقدیر الله
 عن المؤمنین از بیابانک تحت الشجرة فاعلم ما تطلبون اه و با بعضی بیعت رضوان الله برده
 صد و چند نفر اند و خلفا را بر بوی عسکره برده و بدریان و احدیان در آن واحد بعد از آن
 عاصی آفتاب است اند همچنین عقاید سلف از علماء و شایخ است چون مقام مذموظ
 اینم نیست باین بار بر سر مقصود آمده روایت که ابو سعید کما از حدیث ابن عباس
 چون در این راه الله تعالی بر امیر المؤمنین حمزه و بار را بر سر خدای تعالی نموده امیر المؤمنین حمزه و سر جریده
 در سجده بر انداخت امام حسن بن علی علیه السلام و گفت یا امیر المؤمنین ما را حق ما از نجات خود است
 بسلامان الله عطا کن پس گفت عمر که بر سر است و راست بس عمر رضی الله عنه فرار در راه بود
 با حسن رضی الله عنه آمد و همچنین عمر رضی الله عنه باین رضی الله عنه نیز فرار در راه بود و این رضی الله عنه

بن محمد آمد بویانصد دردم داد پس عبدالله بن عمر خجسته پدر ولاد خود خود نمود
 که بایر المومنین من مرد جوان بودم و بحضور کعبه غزا و جهاد میکردم و حسن بن علی علیه السلام
 در کوه بدینستند بیع ضعیف بودند و بایر میکردند او را از اراد دردم داد و مرا بایر
 دردم داد و بایر المومنین محکم گفت آری سیر تو پدر و مادر و جد و جده و عم و خاله و خاله
 همچو حسنین بیار ترا بنبردیم زیرا که پدر ایشان علم مرتضی و مادر ایشان فاطمه را و جدان محمد
 مصطفی صلی الله علیه و سلم و جده ایشان خدیجه الکبری و عم ایشان جعفر طیار و عمو ایشان ابی طالب
 و اعمو ایشان ابراهیم و قاسم و خاله ایشان رقیه ام کلثوم دختران سرور پس عبدالله بن عمر
 سکت شد و این خبر بمعاظم الله وجهه رسید پس معاظم الله علیه گفت من از حضرت شنیدم که
 میفرمود عمر چراغ هدایت است پس این حکایت بایر المومنین عمر رسید پس عمر با جماعه
 مردان بر دروازه معاظم الله علیه رفت و در را کوفت معاظم الله علیه بیرون آمد
 ابی المومنین گفت یا معاظم الله علیه که رسد خدا در حق میفرمود عمر چراغ هدایت است
 حضرت ابی فرمود از آن حضرت این حدیث شنیده ام پس عمر ص الله علیه گفت یا معاظم الله علیه
 این حدیث از دست خود من نوشته بدید پس حضرت معاظم الله علیه فرمود این حدیث را بسم الله الرحمن الرحیم

خامن سید ابن ابی طاهر خطاب و نوشته طلوع روح خدا در حق عمر فرمود که خبر داد از نظر
 حقیقه مرا خبر داد که عمر بن خطاب چه اخلاص است پس حضرت عمر نوشته را از قفسه ^{برداشت}
 و با ولاد خود و وصیت نموده و بنام غیل و تکفین آن کاغذ را در کفن فرستید تا که طلوع
 خدا بآن نایم هرگاه که بخواجه جلد رفت تا شب رسید موافق وصیت کاغذ را در کفن نهادند و آن
 پوشیده ببادله این روایت تفصیل حضرت علی بر حضرت عمر بهجت قرابت آنحضرت و ابوت صلی
 نه از حب دیگر و علاوه آن در میان این پیر و بزرگواران آنهمان رابطه محبت قوی بود که هر یکی بر خود
 دیگری را فضل میداد و خواجه شیخ عبدالحق و تکیل الایمان از محدثین خفیه نقل کرده که محدثین خفیه که پس از حضرت
 اذان کرم الله وجهه پرسید که فضل مرثون بعد پیغمبر خدا کس است حضرت امیر فرمود که ابو بکر صدیق
 بعد عرفا روق پس گفت محمد که حضرت علی کسی دیگر را نام خواهد گرفت پس محدثین خفیه گفت که پس از
 ای امیر فضل تو می خدای امیر فرمود که من مردی از مسلمانانم انتمی و در ترجمه موافق
 فضل حسین آورده که فرمود آنحضرت که حسن حسن از اسلام بهشت اندر و در زمان
 جامعیت کسی را با من دو اسم ستم نساختند و در تهنیت التهنیت از جریر بن عثمان
 عبد الرحمن بن ابی لوف البرمشی از مسأله آورده که گفت مسأله دیدم رسول خدا را که می شنید

باین جملی را

زبان حسنین را و آن دکان و دیر که رسیده باشد غایت با صحت و کمال احوال
 امام حسن متعجب و خیره شد و فرمود و در آن وقت که آن بزرگوار امام حسن را نزد خود
 فرستاد و در نزد و بجز در دین منوره قدم بنظر ظهور نداد و بعضی با مردم شیعیان و شیعیان نیز گفتند
 و نزدیک بعضی مورخین و بلاد و در سنه چهار و یا پنج واقعه و اول صبح است و در آن وقت
 اول اول فاطمه و طاہر است و الله اعلم بالصواب حسین را و این گاه که وقت بیداری
 امام حسن رسید و حضرت علی علیه السلام اسرار بن عبد الله بن امین را نزد حضرت فاطمه و سنانا کاه و
 ابنه الکری و معوذتین بخواند و در حضور همه اولاد که اسرار و ام سلمه را از حضرت و سنانا گفت
 هرگاه که ولد تولد شود دیگر کار نکنند در گوش راست و زلفان و در گوش چپ و در آن وقت
 ناکه من بیایم پس بچنین که آنحضرت را خبر نمیداد آنحضرت تریف او کرد و در این دعا
 بخواند اللهم انی اعوذ بک لده من الشیطان الرجیم و این دعا را و این است که
 که من نزد فاطمه وقت ولادت حسن آمد و خون که وقت آبستن زن آنرا با فاطمه دیدم
 بخدشت آنحضرت آمد و در منم هم مبارک بود و من فاطمه را حیض و نفاس ندیدم و حضرت
 فرمود دختر من پاک کرده شده است او را حیض و نفاس نباشد تنه حضرت فاطمه علیها السلام

پس ناگاه جزئی که در غرض خود بارگاه خدا و جل جلاله میفرماید عمارت را در میان
 پیغمبر محمد بن اسماعیل نام برادران و بنده حضرت فرمود نام برادران و حضرت جبرئیل گفت که نام و
 سپس از حضرت علی علیه السلام فرمود  زبانه است در عرش و بنده حضرت جبرئیل گفت که نام و
 پس نام نهادند و چنین که بعد از حسین تولد شد پس نام حسین از جمله شیرین نهادند و در روایت
 که نام حسن اولی که نهادند تا که حسین تولد شد پس نام حسین جعفر نهادند پس حضرت فرمود مرا حکم
 که نام اینها حسن و حسین دارند از بنده حضرت معتمد که نام امام حسن تا ولادت حسین حمزه بود و از آن
 بقول خود در تاریخ الخلفاء اولی که ابیرون نام حسین از آنکه کاشیده در و بکشد و کند
 تا آنکه نام این را بخشد آنها را بنده از جابر و حاکم و علی رضایه عنهم زور است عقیقه و ختنه
 حسین در روز هفتم از ولادت او بدو کعبه عقیقه فرمود و بدو از آن پدایه و هفتم کند از آن
 و در هفتم الحیم اولی که حضرت روز از ولادت حسن گذاشتند از حضرت صالح علیه السلام
 تزیینت اولی که بر سر نام این مولود نهادند و فرمود که در نام اینجاست تمام از حضرت فرمود
 بلکه نام و حسن پس از آن حضرت عقیقه حسن بنفیس از آن یکس فرمود و بجز فاطمه از آن
 که مور حسن تراشند و بقدر روزان مور و زر نقدی نمایند از بنده حضرت نقدی نمود

رویت کرد و مندر از این عباس گفت این عباس گفت که سوختن برادر زنده حسن را بر دوش مبارک خود
 پس آن خمر گفت ای طفل بدید که سوار هستی بر دوش من که نیکو کار ای طفل و زود که حافظ الوعیم
 بود آن خمر صلح با ما سازید پس حسن رحمه الله علیه در حاکم آنحضرت در سجده بود آمد و در آن زمان
 صغیر بود سوار بر پشت مبارک و رویت کرد بر دوش مبارک و بر دوش مبارک و در آنحضرت او را با سنان
 به گاه آنحضرت از ناخارغ سرد مرد و محو نموند که بارشود الله چه که در غار افکار حسن بیفتاد
 باد و نمیکند بر دوش آنحضرت این بر دوش و فرزند منت و منت است صلح خواهد کرد
 خداوند با وجود این فرزند در یاد و فرقه مسلمانی و رویت کرد بخار و مسلم و این مامور از ابو مرزبه
 که میگفت روزی سوار آنحضرت بر آمد و در راه هیچ کلام نمیآید و در آنسر و در واقع نماند که
 باز از این قنبر آنحضرت تزلزل برده گشت بسوزن فاطمه زهرا آمد و گفت طفل بدید که
 پس مارا که حسن رحمه الله علیه را در او فاطمه زهرا را بر دوش و بر دوش مبارک پس از آمدن
 باز رویت کرد پس اندر زانند گشت حسن آمد و از کرد مبارک حبیب پس فرمود آنحضرت
 که اگر خدا با و این را دوست میدارم تو نیز این را دوستدار و در رویت کرد و بر دوش مبارک
 دوستدارم و هر کس که دوستدار حسن باشد این را دوستدارم پس ابو مرزبه غم نمیکند که
 نزد کرد

نزد من که محبوب از این روز بخدا هم حسن نسبت آنحضرت و بغیر طبر و حکام و بیعت از عبدالله
بن سنان بن الهاد و وراز بد خود و زود کرد که بر خود اجمعت نماز مغرب عین منیر از غیب اوله

و امام حسن همراه بود و بر اینست نزد بنام مشغول شد پس آنحضرت سجده دراز نمود بر او و میگوید من

سرخو که سجده برداشتم دیدم حسن رحمه الله علیه پشت مبارک کسوار بر منم هم در سجده غم

چون نماز تمام شد مردمان غمناک شدند که باری الله نمودن نماز سجده دراز در آنکه مارکان شده

که امجاد نه شده با و مراده فرمود آنحضرت از این مرد و امیر خیر زبده بن ابرو حسن بر سوار شد

پس من استیلا فرمود اوله اوله بنده استم تا که بخوش فرمود نباید و سوار شود و این عی کر

از حذیفه اوله فرمود رخ خدا صلا الله علیه و سلم بدید ابرو حسن بن عماران قدر که دلفه

که بگریه و ناله اوله آدم سوار بود غمناک معقوب بن سبی بن ابرویم خلیفه ندره اند و حافظ ابو ذریا

بجای من سب بن المنز الغطفانی بغداد در فوائده و بیعت در ولایت النبوة و خطیب داعی که

و ضیاء از جابر رضا الله عنهم آوردند که فرمود آنحضرت که به تحقیق این بر سر سید است و ابی صلیح

خدا استیلا بوجود این فرزند و بند و بسیار و گروه مسلمانان و در زود از بود اوله فرمود

و آنحضرت این بر سر سید است امید دارم هر صلح کند خدا بسبب در بسیار و فرقه از مسلمانان

مکروه

امتن

امت فخر تندی خدا را بکبره روایت کرده و صحبت رسانیده که فرمود آنحضرت که این بر من است
 صلوات خدا بر او است و در میان دو گروه مسلمانان و طبرانی در کبریا بی الفاظ اوله که هر
 سید است و به تحقیق خدا بر دست و صلوات کرد اندر در میان دو گروه بزرگ مسلمانان و در میان
 دیگر که طبرانی در کبریا بی بکراه اوله بانی الفاظ که این پس من سید است و فرزند من است و در میان
 و تحقیق رسید و از هر خداوندی که در میان دو گروه بزرگ مسلمانان صلوات کند و الوالی
 فخر بر روایت کرده که رسول خدا فرمود هر که خوشی باشد که بیند بسوی سید جوانانی است
 پس باید که همیشه حسنی و آبی سعد را بوسه بدهد و حسنی اوله که آنحضرت صلوات
 مبارک خلیش میباید و حسنی بر کاه که سر زبان مبارک میباید و خوشی بر آبی میباید
 و آبی سعد را بوسه دهد و حسنی را بر آبی اوله که است بر سر محبوبت به پیغمبر خدا حسنی بنوع ابوت و تامل
 حسنی در حالت سجده آنحضرت آمد و در پشت مبارک و سوار شد پس آنحضرت او را فرمود که
 تا که خود فرو نمیشد و در راه او را که بد که به تحقیق فرمودیم رسول خدا را که در رکوع میبود پس آنحضرت
 مبارک را مسکین و تا که حسنی فریاد در دو باب مبارک بطریق دیگر بر آمد و پیغمبر خدا را بر آبی اوله
 فرمود بده بپشت حسنی بنوع حسنی که آنکه حسنی را بپشت بدهد بپشت بر وقت حسنی را بپشت بدهد
 میگوید و میگوید

میگردیم بکلمه آنکه رسول خدا صلی الله علیه و سلم بگروندگان خود و امتحان به پیروان آمد و منی در مسجد بگویند
 دست من گرفت و تنگید کرد در فریاد که شدیم بازار باری قتیقایی استی آنحضرت سیر ما را بر نموده و بجهت
 تشرف آوردیم فرمود طلبید به هر الجحی بنی علی دوان آمد و در کنار آنحضرت نشست
 آنحضرت در جحی میبخت او دوی خود در دوی جحی میبخت از آنست و میفرمود خدا را باری بنی
 دوست سید را باری دوستدار این را دوستدارم آنکسی که این را دوستدارد و این
 سه بار بگردد فرمود و حاکم فرمود بنی الاموی بنی خلف آورد که آنحضرت صلی الله علیه و سلم اعلم
 حسی میبخت و در او را میبوسید و میفرمود که فرزند نامرد و بخیل است و دوست بخت
 فرزند آدم جانی و مال را عزیز میداند و حاکم فرمود بنی الاموی آورد که هر روز را حرم بنی علی
 عنده خطبه میفرمود باری سخن برخواست فرمود و شنید و از دوشنوی نام و دوشنوی نام و دوشنوی نام
 بزرگ است و از دوشنوی نام باری معنی آنست که هر دوشنوی نام و دوشنوی نام و دوشنوی نام
 که سخن میفرمود که هر دوشنوی نام و دوشنوی نام و دوشنوی نام و دوشنوی نام و دوشنوی نام
 بفر آنحضرت باجه انبار و کمر بجهت که انی در زبان هند کویت خوانند باری در انی کویت
 حسی نشاند و میفرمود که هر دوشنوی نام و دوشنوی نام و دوشنوی نام و دوشنوی نام و دوشنوی نام

اینجور برساند و را او گفت که اگر منسوب بزرگوار و کرامت آنحضرت و عظمت گفتار شریف وی
 را بحدیث نمیکردم و طبرانی در کبیر از انسی اولی در میان بابان آنحضرت خواصه که در حدیث
 بر سینه مبالغ آنحضرت بنفست و اول بر سینه مبالغ کعبی سبکی بود فراموش تا او را بر دارم
 آنحضرت مایه فرمود حضرت که در کتب انس کی لا یحکم و فرقه دل مایه بر سینه اینها اندازد
 به تحقیق که اندازد و هر یک که اندازد حد را را اندازد و آید او و طالبی از علی
 کرم الله وجهه اولی که رسول خدا فرمود هر که دوست دارد حسن دوستی دوست دارد و دوستی
 خدا را برین زید اولی گفت اسامی آنحضرت صمد حسن سبکرفت و میفرمود که خدا
 منی اینهم در دو دوست میدارم تو هم دوست بدار انتی بدانکه اسامی نیز بدست
 بسجده خوانده آنسرور و از محبوبان انس بدست بود و فرقه نور انس حکیم نیز خرام را در
 حدیث بیست و دوم در فرقه حکیم گفت با جمعی از بنو غلامانی که باید اختیار کنی
 رضی الله عنهما فرزند نه حارث را اختیار نمود در خانه اولی و حدیث زید را با آنحضرت از زانی
 دانست خواجگانش م او را از اد کرده بفرزند فرمود و تو جمع اینهم از قبل از وی
 بعد و حارث بدو زید از قراق فرزند کرد عالم در طلب او میبخت تا یکم عظمه رسید احوال
 او را در خانه

حواله صورت حدیث
 در این کتاب در فرقه حکیم و حدیث بیست و دوم

اور اور یافته نزد زید آمد و سرور و اور ایسوسید و سیر لیت خواجہ عالم بکنج
 حاجی بدید فرمود بزرید کنونی اگر خواهی بیاشی و اگر خواهی بپذیر خود بر وزید گفت فرغ غلامی
 دوست دارم از آنکه خواهی بپذیر کم و نمازنده باشم خدمت شریف و در شرف
 و آنحضرت زید را نیز بسیار دوست داشتی و می دانم که او را نیز از آنحضرت می شناسند
 که زید بنی محمد و چند کرمه ادعویم لا یائیم نازل گشت شہر گشت زید بن جارت
 لفظ آنحضرت است بزرید را دوست داشتی حتی که در محبت و در شرف کرامت
 کرد انبیا و علماء اخبار را اختلاف است اول آنحضرت که کسی ایمان آورد بعد
 ابوبکر صدیق و بعد خدیجه الکبری و بعد علی مرتضی و بعد زید را گویند شیخ محقق فرمود
 که اصحاب و پیغمبر توفیق در آنست که بگویند فرزندان اولی ایمانی خدیجه اول و از مرد
 بالغ و از اولاد ابوبکر صدیق و از صبی علی مرتضی و از غلامان زید بن جارت و از آنکه
 عندهم معنی کل اصحاب رسول الله اجمعین فصل در بیان دیگر احوال شریف و بیسی
 در تعریف ذکاوت و در تفصیل احدی او را که شخصی میگفت که فرمود سجد بر بند آمدیم
 آن شخص با جماعت نشستند حدیث آنحضرت بجا میکرد پس آن شخص محدث گفت که

معنی بدو میگوید یا کنیز آن محدث گفت آن بد روز جمعه و نه روز و نه است
 پس آن سائبی دیگر در آن مسجد و اعطای و بیاید حدیث میکرد و گفت که مرا معنی بدو
 نه میگوید یا کنیز آن محدث گفت آن بد روز جمعه و نه روز و نه است بعد از آنجا
 پس جوایز و جوایز در آن مسجد و اعطای میفرمودم و گفتیم که مرا معنی بدو
 پس آنجا گفت که بدان آرسا که آن بد محرم و نه روز و نه است آنجا
 نوشته که خداوند در قرآن مجید خطاب آنحضرت میفرماید یا ایها النبی انما ارسلناک
 تا بدو میسر او نذر این معنی خدایا که آبی بنی مائرا تا بدو خداوندی و نه است
 مسلمانان و بیم کننده کافر آن فرستادیم و نه خداوند در قرآن مجید میفرماید و نه است
 مجموع و نه است و نه است و نه است و نه است و نه است و نه است و نه است و نه است
 و نه است و نه است و نه است و نه است و نه است و نه است و نه است و نه است
 پیغمبر صلی الله علیه و سلم و نه است و نه است پس آن سائبی از آن معنی خدایا
 که این معنی بدو میگوید یا کنیز آن محدث گفت آن بد روز جمعه و نه روز و نه است
 عبد بن عمرو بن مسعود علیه السلام حسن بن علی علیه السلام و نه است و نه است

که در رخصه مدینه غنیمت محمد با لباس فاخره و شروت بابر و محاسن و افره و نفی الخ
 و بار و جمیده و حسن جمیده و صفوف هواخواه در رکاب گنفته سیر میفرمود پس در میان
 راه یک یهودی بر سکن و محتاج و ذلیل و خوار با هزاران اربت گرفتار و چهار و خنود
 که توقف فرمودند و آنکه فریده پس حسن رخصه مدینه غنیمت در چرخ خزانگی میخواست پس عرض نمود
 که جدت رسیده افروزمه الدنیا سجن المؤمن و جنت الکافر پس نوموس در هسته
 در بنار و نعم زندگانی میفرماید و من کافر هستم در بنار و نعم زندگانی پس این فرستاد جنت
 بر آنست و در رخ بهر رسیده پس امام حسن فرمود آری سر مردانچه خداست بر این^{۲۴}
 در دارالافتخار از ثواب و نعم بسیار خدایت آن را اگر به نیت نیت آن مرا
 در نیت و در سخن پندار و آنچه بگویم و جمیع کافران از عذاب خیرت و نکال آن
 همایان فرماید نیت آن خود را در نیت انکار اما عبادت شریف و بزرگوار در طاعت
 شریف و خجسته و در حلیه از محمد بن علی او که در حضرت حسن رخصه مدینه میفرمود
 که مرا حاجت آید از ملوک خداست که بگویم بگویم پس نیت و نیت از نیت منور
 بگویم معظم به نیت و حاکم از عبد الله بن عبید بن عمیر او که در امام حسن رخصه مدینه

و آنچه از
 امام حسن
 فرمود

بیاده چو فرمعه کوار یا پیش او می رفتند اما جوهر در رخسار عظمی آنست که شمع ده هزار درم
 و خدا میخواست پس امام حسن در خانه آمد و ده هزار درم بآن رسانید و در قفسه ^{اوله}
 که شمع در خدمت و آمد برین مهر و فقر و احتیاج خود غصه نمود اینجا فرمود که بوال
 بزرگ میدانم و معرفت شما نیز بمن عظیم است و مرا مقدر و رها کنی بوال محبت ^{نیت}
 مگر اندک از فرستاده ام که معذور دارند و قبول کنند و دست خود را در انقلاب ^{نیت}
 و شکر بسیار بخوام اوله و در خدمت خواهم پس در رخسار عظمی و در قفسه طلبید
 که خجسته فاضلت عزیز و نیت بسیار و کمید ای هزار درم اوله باز فرموده بانه درم
 که پیش تو بجهت است و در خدمت حاضر است فرموده بپایان رسانید
 و نیز در روز از ابو الحسن ندائنی اوله امام حسن حسین و عجله الله بن خضره عظمی
 بر از زیارت خانه کعبه ترفیع و ندی پس در بهار زاد را صلوات کنم شد و در سنگ
 و نشانی بر این غلبه خود چو باین سوادان کو نظر کردند ناگهان نظرها بکانه
 یا خبره افتاد بآن سمت روانه شدند چو چهار رسیدند یک پیرزن در اینجا یافتند
 از و استغفار کردند پیش تو که ای جزای تو شکر و نیت گفت آری یکبار

و معلوم در رساله آئینه انشا باشد در احوال حسن رضی الله عنه که روزی را نام حسنی بن مجاهد و سادات با
 او را و هزار در هم بخشید و صلاح طعام خوردن نمود و چند او بدر رفت کسی عرض نمود که یا این رسول الله
 سادات را هزار در هم بخشیدی و مروت نماند و چون نگردی فرمود بخدا اگر من میدارم
 با بندگان صلاح نماند خوردن میکنند البته میگردم خبر از آن نبود از منی و ابوالنعمیم در حلیه از شهاب
 ابی عامر اولاد حسن رضی الله عنه و دو دفعه مال خود را بکسر خدا قسمت میکرد تا بیک خطه فعلی بنیر
 نمود و نیز ابوالنعمیم و ابی سعد از علی بن جبر عالی اولاد حسن رضی الله عنه و دو دفعه مال ملکیت خود را بکسر
 بخیه کرد که خواست بر دو کس تیر مال خود را بکسر خدا بفرمود قسمت نمود تا آنکه میداد بکین و
 در راه خدا و منیر یک و میداد یک به هر کس میخواست یک و در تاریخ الخلفاء اولاد
 حسن رضی الله عنه را یک دفعه مال جهت شدت بود و عسرت شد و یک کس در هم معاوی بنی
 ابوسفیان لبانه مقور کرده بودند رسید خواست معاویه در بنی امیه خطه نوبه و خود را با و با و
 بجای میفرمود و در آن سال توقف نمود و آنحضرت را در خواب دیدیم که بمن فرمود که
 هستی عرض نمود که بخبر هستم و شکوه رسیدن و طیفه خود نمود پس آنحضرت فرمود یا ابوالنعمیم
 حاجت خود را بطرف من بخوان و بر من عرض نمود که اگر با رسول الله پس حکم آنحضرت

و نمود که این دعا بخوان اللهم اذهب بقلبی رجاءک و اقطع رجائی عمن سواک حتی لا ارجو احدا غیرک
 اللهم ضعفت عنہ قوتی و قد عجزت علی و لم تنه الیہ رغبتی و لم تخلق مسلتی و لم تجرب سالتی با
 اعطیت احد امنی اللہ و لینی و الاخر من الیقینی فخصنی رب العالمین امام حسن فرمود یک غصه
 نگذشتہ بود که معاویہ بن ابی سفیان و بنیامیر از درہم فرستاد پس فرست که خدا کفتم او میگوید خود را کرد
 بسته آنحضرت را در خواب دیدم کہ فرمود چگونه هستی گفت کہ یا رسول اللہ بخیر ام و حال خود عرض نمود پس
 فرمود کہ اگر بر این دعوت امید و ارجی در جناب کبریا بیستی امید تو خلق مدارا خلقی را بفرست
 در آنست در وصف المہم و غیرہ (اولو) او را نشستی باز بر دادند ہج بارگاہ رنگد ما بر شہم چشم
 کار کرد برادر و حسنی بیانی و مرآۃ عنہم کہ کعبہ گذر دہندہ را تو میدانی بدانند
 تا اگر تو زہرا کنی فرار و راتفاق کبر حسی رضی اللہ عنہ گفت کہ اگر کعبہ را بر سر علی
 غماز نبود و ما در فاطمہ غماز نبود و جد فرمود علی علیہ السلام و جدہ فرمود بخوانند
 لہ اعلیٰ بیت من غازی نماید اگر بقیعت خدا عز و جل را بر او قرار داد تا آنکس علی را میوزر داده است
 یعنی بخند بقیعت نروم و آتی سعد کہ عمر بنہ اسحاق (اولو) مروانی عامر مدینہ شد
 ابر الہونی علی کریم اللہ و جدہ را بر منہ در روز جمعہ گفت منمود و حسن رضی اللہ عنہ کہستیم

این دعا را بفرست

و قسیدہ

و جواد بنیاد عده مروان بنیخ را بر حسن فرزند او مرتبه نسبت ع حسن رخصه الله عنها
 نموده گفت ای حسن شد تو نسبت کن از سر زبانه اگر از او پرسند بدو تو که ایست میگوید مادر
 ایست و هر بدو میگوید از سر نسبت مروان ملعون آن بود که تو فاطمه نسبت رو خدا
 و ترا از دو خوف است نه از پدر پس امام حسن بگوید گفت ای عمرو و ای بکر و ای حسن که
 که عوض میگیرید بهشت محبوب تو کرد و انتقام آن بر خدا میکند و در انداخته انتقام
 و از عیبه حدیقه روایت است گفت ای بنیخ از نام بدیده آمده دید کسی کس
 بر این بنیک سوار بر و آن را میگوید ای خوبتر سوار است و دلی بدو میدهند
 پس مروان بر سیدم اینکدام است مروان گفتند ای حسن بنیخ است عجز و شنیدن
 نام ع حسن مرا غصب و حسد آمد و پس ع عجز شد پس بر خواهم و گفت ای سوار و ای حسن
 امام حسن گفت ای پس و شماها با معنای روح که هم و امام حسن ساکت بقاء انکار میفرمایم
 پس بعد از نام کلام من امام حسن بخندید و فرمود از گمان میرم و تو فرزند من هستی گفتند
 پس حسن گفت ای همراه و عیبه بنیخ را تراها کنم و مالی نبودم و قمار و صحت تو کنم
 پس سخت سر منده شد و عیبه از خلاق بزرگ و عیبه و دوستدار و در اینجا است

بدر رو فرزند

و بسیار خوش
و بسیار شریف

دیگر بر اینچنین دوست نمیداشتم اما گفتمت در غنای خود زیاده از حد نیست اما در اینچنین ابرو
مولانا جواد بنوادی از بهریره رضا او که در کتب امام حسن مجتهد است که در حدیث
انحضرت فرمود پس مالد خود بر من گفتم همراه با و بر روی ناگاه برقی نور فلان آمد و در روی
او بخانه خود رفت و نیز اولاد در بعضی موسی و جاب امام حسین علیه السلام میفرست
مبارک و درم که بعد از مولا او بگفت گاهی چنان سوار شود و درم با و تو فرو نشیند
از اقبیه گفت چه خبر بمنزل رسید پس فرمود که مقدار در غنای خود
از خبر مولا او گفت پدر و مادرم فدای تو باد در هیچ بمنزل که رانیدم مرا پس او اندوخت
در بمنزل از کجی خواهد آمد فرمود خواهد آمد بمنزل رسید پس فرمود که فرمودت
بر او زور و غلبه و قیمت ببرد و چون غلبه پس آنجا آمد و غلبه او طاعت را
برسد غلبه گفت بل حسن علی گفت مرا پس و بر من و از مولودم پس در رسید
عرضه من از مولودم من نمیکردم نیکو خاتون مرا در دزدان گرفتند و کان
خدا اینک مرا بر تمام اندام دید فرمود بمنزل خود برود و باب خدا اینک را از چنانکه
خواست و او در شب و ما خواهد شد چنانکه بخواهد چنانکه خواهد بود اما اگر

بسیار
مستقیم

۴۶
و نیز اولاد که روزی با یکی از اولاد زبیر در سفر بود در خلعتی که خشت بود و فرو داد
بودند و هر کسی که می‌خواست در زبیر یک خلعت فرستای و هر کس زبیر در زبیر در خلعت دیگر فرستای
گفته اند این زبیر گفت اگر دست بدعا برداشت و چیزی بخواند که کسی از خلعت غلبه
سینه و برک و بار اولاد و بجز ما و تر بار اولاد و شتر با این گفت که والله هر کس که
فرو داد که این خلعت یکبار در خلعت است پس هم تا بال تحمل رفتند آنچه بار اولاد بود همه ببردند
همه که کفایت فضل در دنیا کلمات قدر کسی مات التجاب و بعضی نهایج و در سفر منقول
مفتاح النجا و فصول المهر و زمان از آنجا سوال کردند که بخی که امیر کبیر فرمود بخی که گوید
مردم که حرف بنایان دارند و آنچه که جمع نموده اند گفتند که منسوب است که حضرت فرمود که باز با این است
و عجیب است به این است و هر روز ظاهر است و این را ای در امنی و راحت باشند فرمود و علم خود را
بیاورد تا علم را کفایت در دست است و آنچه که نمیدانستی فرمودند دیدم فرط علم است به بزرگوار
فرمود که و فرمود که حسن تقریف علم است و فرمود که عقل ندارد و با او است و یکبار
است ندانم بیرون است و هر کس که دینی ندانم و جاندار او فائده عقل است و معنی
زندگانی نمیکند و هم فائده عقل است اما تو باید دینی و دنیا و هر دو حاصل کند و هر
از عقل و علم است

ایں زمرہ میں
درج ذیل افراد نے اس مجموعہ میں حصہ لیا ہے

از عقل محرومست فرجه‌ها محرومست و فرجه‌ها ملک مردمان در سه چیز است یکی در کبر و دوم در حرص
 و سوم در حسد پس کبر و حسد را ملک است و فرجه‌هاست سلطان ملعون منزه که غر از این سه خواهر گویند.
 بنزدان لغت گرفتار گویند: و حرص در شستن نفس است و حرص آدم علیه السلام در بهشت بر او
 بنهار بیت بنابر این باید که قناعت و در صفی الهی از حفظ ابو نعیم او که در عتقه آدم علیه السلام
 از امام حسن پرسید: ابرو چه است و چه است در جواب گفت که کلاه دور کردن بدلت از حسن خلقی و نیز پرسید
 که جوهر و چیست گفت: جوهر در انبار کردن در تنگاست و نیز پرسید: کلاه چیست گفت: کلاه جمع کردن
 مال است و نیز پرسید: غنا چیست عرض نمود: آدم میفهمد خود را باند اگر چه باند یک نیز پرسید که
 دلت چیست عرض کرد که خرج و خرج به صیبت من و نیز پرسید: هم چیست عرض کرد که
 خود بردن غصه و قادر شدن بر نفس نیز پرسید: سفادت چیست عرض نمود که نزاع نموده با مردم
 از طرف نیز پرسید: کلفت چیست گفت: کلمه بیفایده و بی‌معنی گفتن و نیز پرسید که شرف چیست
 عرض کرد: دادن در تنگ و تجاوز کردن از تنگه که نیز پرسید: سیادت چیست گفت که
 ایمان افعال حمیده و ترک امور فیه و نیز پرسید: کینه چیست گفت: هر کس که بر او کینه کند
 و هم کینه کند و درین کلام اشعار است از احباب دنیا و اهل آن در اصل و

۴
 نیز پرسید که نام در چیست
 عرض نمود: نام دلالت
 که جرات کند بر دوست
 و باز پرسید از عدو و

حقیقت کینند اند دنیا مونت ادر پس طاعت و لایق دوستی و شناسنی و شرف بنا
 و نیز ثابت است که ادم را باید از صحبت لیس و انشد رافعه و خارج و دیگر فرق خاله
 صحبت او را ادم را از دین باز دارد و چنانچه باشد و نیز برسد غفلت بعضی است
 که غفلت نرسد و اطاعت نمیشود و بفاسد بداند این صواب را بصواب بداند
 دال اند بر که فضیلت و عجب و در غرض و اینکلمات از قسم جمیع اکلم اند و قنط
 متقدم خوانند دین و دنیا و از این سعد از عمر بن اسحق او که گفت عمر بن اسحاق
 که کلام کرد نزد من که بگوید دو سر نزد من و فقیه کلم کند و گفت باشد از حسن بن علی بن عقیل
 یعنی حسن بن علی که مشکلم اینجا بنویسد اگر در کلام کند دل به خوش شدن خواهد بود
 کلم حسن بعد و بنویسد در شنیده باشد و این جا منوشه بنویسد و از زبان و کلام حسن بن علی
 که بگوید در میان امام حسن و عمر بن عثمان بن عفان باین زبانی ترا خبر بود پس امام حسن بفرمود
 و عمر بن عثمان بران رافعه پس امام حسن فرمود نزد ابی الدرداء و بنیبت که در غم
 انف است و رغم انف در محاوره عرب و عامی است یعنی اوده خاکی و ابی الدرداء
 و این ع که بنزد و ابی که که و میگفت رسید من اندگفته شد با امام حسن که ابی الدرداء
 که بفرمود

که فقیر نزد من دوست است از غنا و بیمار نزد من محبوب است از صحت پس ای امام حسن فرود
 که خدا با ذر را حرم نماید که این چنین میگوید بکن من چنین میگویم هر کس که بخیر از خیر که خدا بخواهد بر او
 اختیار نموده تمام از پس تو ملک عظیم بر اختیار خدا نمود و بخواهد بر او خدا اختیار نمود و غیر از
 ارز و کرد پس تو ملک بر اختیار خدا نمود و در قصه الهیه اوله که در ۱۲ المنة فرمود باید که آدم علیه السلام
 ن زد که بر او چهار چیز نیاورد و چیزی فائده دنیا و در دست باشد با حرف ظلم او باشد که از
 ملک او این میگوید و یا از ملک او چیزی برکت حاصل شود مثل ملک عماد و فقر او یا ملک
 بر او صد چشم نماید مثل ملکات پدر و مادر و دیگر اقارب و بی نظیر این امور ملک ناید
 و ای حسن میفرمود که وقتیکه امیرالمومنین عاکرم الله وجهه عروج شد من بر بالین و رفتم
 و خرج و فرج نمودم فرموده ای جان پدر چرا این میکنی خود خود را چگونه خرج نمایم خدمت را
 در بیخالت می بینم پس امیر فرمود آری از مر این چهار خصل یاد دار و موجب غرور و فخر
 عظیم گردد و فرموده دولت مند بر از عقاب نیست و فقر مند جهالت و هیچ چیز بدتر از محبت
 و زندگانی که ترا حسن خلق با اخلاقی نیست بدانکه در رخصه الله عنه معتبر و بهتر دان
 زمان خود بود از روزگار است و زید و سبکینه و فار و دیگر فقرا را سبب خدا

نبوت بگویم و بعد از آن نیز تخصیض بر افعال حسنه و منع از افعال قبیحه میفرمود چنانچه
در خصوص المسمی اوله میفرمود که از دنیا دوری بسیار پس و تمسک باین بیت میفرمود

یا اهل لذات الدنیا لا تفارکم والاغترار بطل زائل حتی و میفرمود که اگر ادا نشود

بازمان تا عاید شود و مفقود می شود و عاید شود و نمند نور و با هم کفایت نیکو گشته اند و اگر

و با مردمان چنان معامله که میبایست با خود کنند تا عادل باشد و بداند که قیامت چگونه است

بلند خشنه و خرد خشنه و بلند خشنه و با قیامت در خشنه هر که آمد عمارت نوخت

رفت منزل بدید بر درخت و آن درخت بچنان سوسه و بن عمارت بنزد کرد

و نعم ما قال من قال جد و پدرم میفرست کردند عالم زمین زر زشت کردند

از خوص نشتند عالم را از خرد در زمین فتنه کردند و نیز فرمود از نادانان از وقت

که تو در شکم مادر خود برآمد و بیدار می شد و بر باد میبرد مردم را غنیمت دان و بعد غلط انگیز

نیز میفرمود فقر و افغان خیر از ادا متقوی یعنی توبه آخرت بردارید و بهتر از توبه

بر بر کار است که جامع جمیع خیرات است اللهم ارزقنا امامیان ترویج در رضا الله عز

که روایت کرد این سعد از جعفر بن محمد از پدر خود که بگویند حسن رضی الله عنه تا نفع

بخواندند و در آن لذات دنیا را بمانند
بر این است و بخواه و میفرمود بر جلد
و شایسته و در آن لذات دنیا را بمانند

در آن است

و طلق می دارد

و طلق میداد تا که مارا خوف بدهد مباد اینمخ مویش عداوت قبایک کرد و در غلبه بنی امیه
 که شکوه امام حسن زمان خود را بسبب طلق میداد و هیچ بزرگ جلال و کد آن زن او را دوست میداشت
 و ایضا از امام جعفر بن محمد باقر رضی الله عنهما او که بکنیز الطلاق بنی حسن امیر المومنین علی میفرمود که
 که دختر خود حسن نواح نکند زیرا که در کنیز الطلاق پس شمع بود از بعد آن گفت بخدا گویند که
 ما با و نیز فرج نبات خود خواهم کرد اگر نخواهد و راضی به بدبارد و اگر نروید بدارد و بگذارد
 و در تندیب التندیب بگوید و او قدر میگفت حدیث کرد ما را ابوالموالمه شنیدم علیه السلام
 که میگفت نزد امام حسن کم از چهار زن مشکو به و باریه علییه و نیز در این نام بنی حسن
 از بن سیرین او که حسن بن علی یکتورت را حواشکار نموده و بکشد نیز و یکدیگر و بنی از کز
 فرستاده و در تاریخ الخلفاء او که حسن رضی الله عنه نو در زن شوهر دیده نواح که بعد فصل
 در بیان خدافت و نیز نعمان بنیاید چون امیر المومنین علی کرم الله وجهه بروز جمعه
 و یکم رمضان موافق سهیم از جمیع شهرت حشید صاهان امیر المومنین حسن مردمان و جمیع
 خطبه فرمود بعد حمد و صلوة گفت ای منب خضر که من را و فرستاد بقایان در علم و در ملاقات
 بعد بنی و جهاد با رسول خدا میگرد و ذات خود را محافظه ذات الشریع را

و بنگینت تا که خدا را بگویم و دست مرا فتح بخند و فوت کند و در زینب بیخ میزد و ناله میزد و در دست
 میریم با دست راست بر سر سینه که در زینب دست دگر بر امیر المومنین علی کرم الله وجهه میزد و در هم میزد
 کتیرا بجهت مهاجرت در خانه بود و گذشت بر کسی که ملک خست و خست و کتیرا بجهت

برخی حسن بن علی اموی بنی النبی بر فرج بن النضر و فرج بنی خلد از هم جدا میگردید در آن زمان
 نزول میکرد و فرج بنی است که در حق ایشان است و بنی النضر بنی النضر بنی النضر بنی النضر بنی النضر
 و بنی النضر بنی النضر که خدا را بگویم و دست مرا فتح بخند و فوت کند و در زینب بیخ میزد و ناله میزد و در دست

فی القری و بنی یقین و حسن بنی النضر بنی النضر بنی النضر بنی النضر بنی النضر بنی النضر بنی النضر
 رضی الله عنه بنی النضر بنی النضر بنی النضر بنی النضر بنی النضر بنی النضر بنی النضر بنی النضر
 و گفت که هر دو را از این حسن بنی النضر بنی النضر بنی النضر بنی النضر بنی النضر بنی النضر بنی النضر

و کردند و از این حسن بنی النضر بنی النضر بنی النضر بنی النضر بنی النضر بنی النضر بنی النضر
 جهانم عبد الله بنی النضر بنی النضر بنی النضر بنی النضر بنی النضر بنی النضر بنی النضر بنی النضر
 و بعد از آن که عاصمه بنی النضر بنی النضر بنی النضر بنی النضر بنی النضر بنی النضر بنی النضر بنی النضر
 از بنی النضر بنی النضر بنی النضر بنی النضر بنی النضر بنی النضر بنی النضر بنی النضر بنی النضر بنی النضر

نزل بکرات

تا بچ

نزل بالوت ولانی ندالام جنبه انفرج مجاورین البسفیا رسیده فصل المهره منسوبه در کوس
 معاویه به بصره و کوفه کبر رسای اخبار و فرقتی قلوب معین آنند یا فرستاد جنبه انفرج منعی معلوم مایه
 مایه نذر کوس به بصره است مردمانی قتل فرمود و معاویه نامه نوشت که اگر تو اراده جنگ داری
 من نیز حاضر ام پس معاویه فرستاد خود حرکت نمود و راه حسن نیز کوفه فرمود و حیره و جرجان
 مقدم خود فرستاد پس یحیی بن زکریا و کاپی کردند و در سر حیره تعارف طبری نوشتند که چهل هزار
 مرد در خدمت امام حسن جمع شدند و چند آن سپاه جمع شد که نفعی نرساند و ابو موسی علی بن محمد
 و گفتند ما جان و مال فدا میکنیم و با معاویه صلح کنیم پس امام حسن تا یکماه صبر کرد و دست
 هر چند میخواست بی میکردند تا یکماه توقف نمود پس از آن امام حسن با چهل هزار نفر تسلی
 خود و پدر خود ابو طهمان غارت و بعضی کوفه فرمود و بعضی کوفه محض با اتباع قوم خود همراه
 بودند بر آملی و مرضی الله عنه تا سبانه مکانی است رسید و شب در آنجا نشین داشت و صبح
 جمع شدند اراده نمود که متجاوزان را بکشد و در وقت که خورشید میزدند خبر آن از فرقه
 آمدند که مردمانی بکفر باز جماعت حاضر اند پس بر گام آمد و جمع شدند بر سر رفت و فرمود
 الحمد لله که محمد و احمد و اسعد الله الامواله و اسعد الله محمد و اسعد الله محمد و اسعد الله محمد

علی عامر بن الحارث بود و معالج جراحات و بر دواخت درینو بلا خط فرست که بامارت قسیمی
و عبد الله بن عباس بسوی بصره فرستاد بود که معاویه جنگ نمایند و او را باز کردند و عراق برگردانیدند
عبد الله بن عباس کشته نشود پس امیرش قیس بن سعد باشد از طرف قیس بن سعد بدین
رسید که معاویه بود که معاویه بسوی عبد الله کسی فرستاد غنیمت آمدن بسوی خود کرده و او را
نمود که یک کعبه در بیستم بخوانم دادند عبد الله از جانب ملک معاویه موعظه کرد و خود پستی رسید
معاویه را می یافتند قیس بن سعد نماز گذارد و بنا بر آن حکم نمود که مطلق بر احوال اصحاب
و در ترجمه طبری نوشته که عبد الله بن عباس چند مرتبه است که فرما هم حسن بن محمد خواهند معاویه
پیغام کردند که اگر از من حساب بصره نخواهی پس پیش تو انیم و بیعت کنیم
شد و شد و عذمانی نیکو کرد پس عبد الله بسوی معاویه رفت انتهای این
بنام عباسی بود و عبد الله بن عباس مدد میکرد که بر دنیا بازده بعبادت مولی تعالی رسیده
و بعضی گویند که جامع فرسدراران قوم معاویه خطوط اطاعت مخفیه را کشیده و اون لایح
بجانب نوشتند که وقتیکه ما نزد یاب شد حسنی گرفتار کرد و بعد هم بعضی گویند
که فرسخ کنجد معاویه فرستاده که بر وفای احوال بازان حسنی نوشت حسنی

بعد از آنکه وزیر علمای دین ابوالفتح محمد بن موسی الطهری الذییری در کتاب حصوة المحیوان نوشته
 چنانچه لایح حسن بعد از مدتی فوت پدر خود بهر مدتی شناخت و در آنجا قرار گرفت و در آنجا
 سعد المقدس العجیبی غفر له فرستاد بود و غایت مناسبت آنست که قریب بیست و دو کشته شد بنابر آن
 لشکر لایح حسن بر آنکه به شد و خنجر در آن ممالک جراح میزدند و پس لایح حسن فرمود امروز
 بدر می کشید و امروز بر فرج حسید و اراده قدس می مبارزیدند و فی العاقلین و غریبه الطائفت
 و الله تعلم بنیاد بعد از آنکه قصه پس از آنکه سر معاویه خطایم سلطنت نوشت و لایح حسن
 در قصر سفید داخل شد و کسر ادقات ملوک و عارفت که خند و نیز در و فرج جمع بی علم و محاکمه
 فرط العجیبی که حسن بن علی اول فرجی و حسن بن ترک قتل کرد و لایح حسن دیدم رسول خدا
 و سلم را که دست ممالک بر فرشتی نهاده بود و ابوبکر دست خود بر آنحضرت نهاده و دست
 خود بر ابوبکر داشته و عثمان دست خود بر عمر گذاشته بود و محمد بن ابوبکر دست خود
 که این جمیع گفتند که این خنجر عثمان است خدا اطلب از دلام بخاری بنام حسن طهری
 اول فرستاد که بهر معاویه حسن بن علی رضی الله عنهما لشکر را که مثل کوه در شب
 و در ابوبکر گفت که این معاویه بنی بنی که این لشکر رو بگرداند تا آنکه
 شد و خود

مثل خود و بجز ملک این فوج بپاکش نشدن هزاره ممکن نیست بسی معاویه و عمرو بن
 گفت که ای عمرو اگر این لشکر را اکت و لشکرمان که مخالف سوخت هزاره است
 کشته شوند بسی که احم که احوال زمانه و فرزندان و سبب مقتولان خود باشند بسی و
 فرستاد عمرو لاجم بن دوک بنی قریظ را بشی که نام آنها عبد الرحمن بن عامر بن کنز و عبد الرحمن
 بن سمره و بسی گفت معاویه باین که بروید بسو حسن و یکتا و تفتاب بیجا صلح و
 بیارید و صلح پس عمرو دو شخصی مذکور بنی خدیجه است لاجم حسن آمدند و بیجا معاویه بنی
 بسی گفت لاجم حسن که ما اولاد عبد المطلب ایم در بنو لایحاه دنیا گرفتار شدیم و بدست
 در بنی است فلا و بنی بنی و افسه بسی این رو گو گفتند معاویه و خدیجه است شما جانی
 و جانی گوید بنی بنی بنی لایحاه انفراد میکنند و صلح میزد بسی لاجم حسن گفت که لاجم
 این امر شما میشود گفت که ما فاضلیم بسی بنی بصری میگوید که صلح فراموشی و افسه شما
 آنحضرت خبر داده بود که بشی و خدا تعالی بوجوب این فرزند صلح نماید در میان و فرمود که
 فرستادان بسی برگاه صلح نماید بسی لاجم حسن معاویه بنی بنی است از حجه و بنی
 انبیت بسم الله الرحمن الرحیم صلح کنی حسن بن علی رضی الله عنهما معاویه بن ابی سفیان

[illegible]

پس بدین طرز و تکرار معاویة بنی رضی الله عنه گفت ای حسن برخیز خطبه را و برو تا آنچه در میان
 من و تو صلح واقع شده اعلام ده پس امام حسن برخاست و ندا کرد که بافت ای مردم بدانید
 که خدا اینست که اینست و شما را بادل ما و خون شما را محفوظ است با خرافه اول اینست که خدا
 شما را بدین رخت و آخر از این بخت من حفاظت خون شما کرده و از خدایت
 برده شوم و بدینست که این خدافت را معاویة بر آن منعقد خوانند و دنیا و ست بدست
 و نوبت نبوت بهر کدام میرسد و خدا اینست میفرماید که اگر محمد صلی الله علیه و آله که نمیدانم که شاید
 این امر را پس است هر گاه با فائیدیت ایاقریست آنچه که وعده کرده اند با بعد است
 و میداند خدا اینست تحقیق گفتار را او میداند آنچه را که بوشیده میکنند تا بدست معینی
 در بعضی کتاب چنین است و در اکثر کتاب خطبه اینطور است و در بعضی دیگر محمد خدا
 گفت که در اینبار گفت ای مردم بدانید که این جانبها و جابعا که را در جد و جد خدا
 صلی الله علیه و آله و سلم باشد بخیر و برادر من نباشد که خدا بدینست کرد شمارای محمد مصطفی
 صلی الله علیه و آله و سلم پس خدا ص کرد شمارا از کفر و دور کرد از ایمان و از جاهلیت و از کفر
 شمارا بدینست و بسیار کرد شمارا بدینست یعنی برادران شمارا میداند بسیار

و بداند معاویه بن ابی سفیان از جمله صلوات حق فرموده و فرمود کرد
بس فرمود صلوات محمد علیه السلام و قطع نمود فتنه و از مسلمانان نظر زد
و ساز و بیعت که بود بر این معجزه کرد و فرمود دردم شناسند و در
و جنت نیکو و جنت نام بر حال و صلوات اندیدم این را در معاویه بگویم
و جنت نیکو گاهم و فرمود بیعت کهم و خون ریز و موقوف گردانیدم
در حفاظت خلیفه بنی امیه از بنی امیه و فرمود صلوات بر اهل بیت
و فاء معاویه بنی امیه و ان اقری الله فتنه کم اوضاع الا جنت و فرمود
و در بیعت نیکو خطیست و فرمود و انما بنی امیه بنی امیه و انما بنی
نا و انما بنی امیه و فرمود و در بیعت نیکو خطیست و فرمود
معاویه بنی امیه بنی امیه و فرمود و در بیعت نیکو خطیست و فرمود
صلوات و می فرمود و در بیعت نیکو خطیست و فرمود
حق امام حسن بود و انما بنی امیه بنی امیه و فرمود
نزد خود بود و انما بنی امیه بنی امیه و فرمود

محض

و انان و ایاکم معادسی اوفه ضعیل مبین یغیه پیغمبر خدا فرموده و سبها بریدند
 مادر گزین خط بر لب رسیده خدا بقیضا بریدایت خود بگوید این نزد برادرش
 مخفی نماند و آنچه در لفظه چون امام حسن رحمه الله از خطبه فریاد نمود
 معاویه بعرونی عیسی گفت که تعلقهم بین منی کرده بود و مردم ناصح فرستاد
 و مردم بداندند و ناخانی تراخ و دستم و ردایت که ستم است امام حسن از خود بیگانه
 هم فرموده معاویه که ستم از دست من و عیسی تراخ نماید یا نه در زمان عیسی در مدینه
 و قرض او که تیر لقا نماید و معاویه به ستم بفرست و وقوع این صدمه
 در سینه هر که قطع شده و در شهر ربيع الاول و بعضی جماد الاول و بعضی
 جماد الاخر نیز گفته اند و اوصاف صحیح است پس چندین صدمه واقع شد شیعیان حسن
 سخت در غضب شدند و میگفتند با عیسی المومنین کودت و جوه المومنین
 یعنی شیعیان با امام حسن میگفتند از تنگ مانان سپاه روم و مسلمانان کرد
 پس حسن میفرمود عیسی بنی زنا راست و از ابد المومنین است و میگفتند مادر
 مرا اول شکر و دانه زار کس بکلمه مقابله معاویه رفیع بگویم و امام حسن
 تیار بگویم و شمشیر را تیر بر قند است و بگویم هرگاه در ماه خضر صید
 است و انگشت از خشم و غضب پس هرگاه امام حسن بگوید که پیر مرد را نکند
 ابو حمزه و جوه کینه و راند و امام حسن خطاب که گفت با عیسی المومنین یا ندان
 السلام علیکم فرمود ابو حمزه و ابن عیسی و فرست مسلمانان نکردم بلکه خون

ردایت

رنجش برای طلب لایست و ملک مدینه پنداشتم بداند که هیچ احد عید نمی دهد و مورخه
 علماء است فرموده که امام حسن خوف کرد که فرزندان او را خلع و سلب نماید
 خلع و سلب را از فرزند خود باز دارد و حدیث آمده است که خلع و سلب نمودن بر کسی است
 و بعد از آن سلطنت است روایت کرد اینجاست را احمد و فرزند او بود و او را خلع کرد
 که اینجاست که این جان و سر و دست و پایی را با دست خود خلع نمود و در حجره طبرستان
 که حسن بدین لقب یکماه ماند تا معاویه بر سر و عهد که بود ایضا و نحو آنکه پس از آن
 امام حسن مع اهل و عیال و نسب خود سر مدینه رفتی و فرزند و درمی آنوقت
 و حکم از حیره نقره آورد که فرستاد امام حسن گفت که تو را خلع شد بنابر فرموده من
 جام حرب بپوش و از من قتل سکرم با قتل سکرم دارند و از بیم سکرم نمی توانند
 بکنند خلع رفت را بر او خلع و خلعها خون است محمد مصطفی صلی الله علیه و آله و سلم اندام
 و در حجره طبرستان است که بعد صلح معاویه نزد قیس که فرستاد امام حسن را خلع کرد
 تو بپوش بپوش خلع رفت کرد و تو نیز بیعت کن که جواب گفت که بپوش و تو را دوام
 از آنکه مونس باشی معاویه بدین قیس عز رسید که او مرد در راه و حیره سبزه بخورد
 نه معاویه خط بدو نوشت که بر چه خواهم فرستادم و ولایت بسیار است معاویه را
 کرد و قیس پیش معاویه آمد پیش معاویه آمد و گفت بیا سوگند بپوش بر این اوطاف
 بهر فرستاد و عید بدین عامر و بعد از آن روانه امارت مدینه نمود
 قتل در بیابانها و غسل و تکفین و صلوة و تدفین در رختی که در آنجا
 استغنی الله

در صحیح

بدست من

متفق اند بر زرداد اینجا را جعه بنت اشعث بن قیس و سبب بلفظ آن بود
 که نزد ملعون خفیه اسما و بنت قیس ابن الاشعث بن زوجه جعه مسیره و فرستاد
 و پیغام نمود که اگر اینجا زرد در منزلت در نگاه خفا خوام آورد و مسلح خوام دلو پس جعه
 اینجا زرد دلو و تا چهار روز بیایا و در آخر ایام مرض فرمود چهار بار در دوشخانه برید
 پس در دوشخانه برآورد و گفت ای پادشاه با فرج رحمت نفس خود از تو بخوام
 زیرا که مرا رحمت مانند آن رسیده و ابو نعیم در صلیه از عمر بن اسحاق اولی فرستاد
 در مرض موت امام حسن علیه عبادت و رفتم پس در فرموده ارشد خیر از من
 گفت ما در اینجا خیر نمی برسم و قتی که خدمت را خواست از مرض خواند و خوام برآورد
 را آورد و بگوید حسن رفته و خانه رفت و بار آمد و فرمود که بگویم از من
 و فرمود که از من بگویم زبان خوام مرد پس برسدن کی است گفت بعد از خدمت و
 آرام تا کلام خوام که پس از آن فرمود مرا چند مرتبه زرد دلو مانند این زرد
 بخشیده ام هر چند و ناره باره شده برآید پس را آورد و بگوید فرمود و بگوید
 در رفتم دیدم در جان خود میکنند و نزاع دارد و امام جعفر رفته و همه بر بالین و
 نشسته بود میگفت ای برادر من تو این کمان زرد بر کدام مسجد از من خود
 در بگذر و زرد از من بر سر عرض نمود با فرمود اگر آن نفس زرد دلو را که باو
 کمان میدارم پس خدا منتقم حق است و اگر آن نیست پس روانمیدارم و بگویم
 گفته نمود پس از آن رحمت حق بود و در تندی از تندی بر سر و است

که همان را در آن وقت با نظر که را و گفت که این شخصی دیگر به عبادت لایق حسن رفتم
 پس لایق حسن بایستاد و به بیت الخلا رفت و برآمد و گفت که جگر من پاره پاره شده
 و فرمید که چرا جگر پاره شده است؟ گفتیم دیدم که پاره جگر اند و فرمودند که زهر نوشیده
 لیکن من این زهر نخوردم و در میان راه لایق حسن ملاقات شد و با اتفاق
 در خدمت او رفتم و لایق حسن فرمود که من لایق حسن رسیدم تا آخر روایت که گذشت و این
 سعد بن عثمان بن عبد الله بن طلحه روایت کرده که لایق حسن در خواب دید که گویا در میان
 بر دو جبهه او قل بر الله مکتوب است و این خواب را پس گفت که خدای تعالی چه عفو کننده و رحیم
 این را و این را بر سید عالم مسیب از آن حضرت روایت کرد که پس این خواب حسن را است
 احمد بن محمد بن سید بسید بسید روزی در خواب دید که حسن رضی الله عنه زنده ماند بعد از آن
 فوت شد و حافظ ابو عمرو و یوسف بن عبد الله بن المثنی القزطی بخند و صیحه و
 طرق روایت که هر چه وقت رحلت امام حسن رضی الله عنه رسید بلام حین صیحه
 که از او در فرقه قندهار و خدای تعالی علی بن اصفی گفت پس بدر نو تو قیام اندک در خلیفه
 بعد از آن حضرت که پس و آن امر بوی که صدیق شد و بوی که خلافت سید
 انوقت بنزد سید و خلافت بوی خلافت بعد رسید پس هرگاه وفات رسید
 هر خلافت را در دنیا شمس کسی که نیست پس علی رضی الله عنه را یقین بود که خلافت
 بعزمتی نخواهد رسید پس بنما و در یافت پس هرگاه که عثمان فوت شد مردمان بوی
 بیعت کردند و همه نزاع افکار در میان مسلمانان و بر خلافت سید برآمد پس بدین

من که خدا بخواهد در دنیا امید است مرتبه نبوت و خداوندت جمع زد و من میدانم که برای خود آن
 و صفیهان اندک و فیه بر اهل خدمت برخیزانند و از معجزه بر آرند و لذت تو اختیار کنند و نیز وصیت کرد
 که من زید را به صدیقه اذن خواهم نمودم چون میسر شد مراد خانه خود و کنیسه پس عایسه صدیقه از من
 او را رخصه ایام میدادم که از جایا به تحقیقت اقرار رخصه پس از عایسه بخواه اگر اذن دید مراد خانه و در کنی
 و مرا که نسبت کرد تو را سلم این معنی خواهر در دامن امیر و لا عهد کنند منع خوانند و بعد پس تو تراغ کنی
 و در قصه میسر است قدر زیاد و بیای که هر مراد پس روضه جد فرم و اندک اجازه در نجار و مالو دار
 نامی از حضرت تجدید عهد کنیم بعد از آن مراد بقیع فسخه زیرا که مردمانند و عاقلانند و با آنها
 افتد است چون امام حسن بر حجت حق پیوست امام حسین نزد عایسه صدیقه رفت و در حجت
 تدفین حسن نمود حضرت عایسه فرموده خوب بپوش و حسن در بنامه فون شود پس این خبر روان
 رسید گفت عایسه حسن در روح لغت شدی بخدا حسن را در بنامه فون شدی بخدا و او را که
 عثمان را از دفن بجا متع کردند چون این خبر امام حسین رسید گفت هر چه چاهان اند و این رسول خدا
 از دفن نزد و منع میسر شد و ابو مرزبه ابوالمحمین رفت و با امام حسین سخن کرد و قسم کرد
 ای ایا وصیت برادر شما نکند که بر این معنی تراغ کنی اگر نوبت بقاتل سید مراد و بقدر مسلمانان دفن کنی
 ابو مرزبه میفهماند تا که اجازه را به بقیع بردند و بر اجازه خوش رفته که از بنی امیه حاضر میسر شد
 بنی العاصی که در دوران زمان امیر مدینه بود پس امام حسین سعید بن العاصی را برابر اهل صلوة حکم نمود
 و گفت که این سنت است که امام باناشب آن نماز کند و خالد بن ولید به منی امیه گفته بود که
 نگذارند سعید بن العاصی را تا بجایزه حاضر شود پس آمد بجایزه و در دفن کردند و در حجت

با شش جند مسلح رفت و مردان این مسلح
 پس این خبر با ابو مرزبه رسید و با آنها

بهلول فاطمه رضی الله عنها و علی مرتضی بهلول فاطمه بنت اسد جده خود مدفون شد و چون در حجره مشغول
 که عایشه صدیق منیع از تدفین اقامه و قهر در زبانان نموده از مغفیرات روافض است و در کتب معتبره
 اینست و جماعت مدکور است حضرت علی بن ابی طالب و فاطمه بنت اسد و زینب بنت اسد و امام علی و
 روایت است در خطبته که در قوت سیدنا حسین و محمد و جاسک انسا و بطار غیبت دارند
 و نماز گذارد و در مسجدین اهل حق را میبردند و مدفون شد و بقیع فقیح شجر بهلول جده خود فاطمه
 بنت اسد رضی الله عنها و سبطه در تاریخ خود اوله حج اقامه حسن بریاض رضوان اینست جده
 بنت شعث ملعون به نیرید بید گفته فرستاد که انچه در عهد کردی کبر نبرد جواب داد در من
 راضی نیستم به تو پس حسن پس چگونه راضی بهم بهیچ تو پس خود پس مطهر خود که کافر خدایا
 و الاخره ذلک موافق البیاتی و در تهنید تهنید از عبد الله بن حسن اوله امام حسن بن علی کج
 و عورات از تیغ ناراضی بهم دوست نمیدارند بنابر آن در دلف و در قهف الهی اوله که کاه
 وفات حسن رضی الله عنه بر جرح بسیار میگردد امام حسن گفت ای اخراج میکنی پیش
 رسول خدا و ابراهیم بنی عیسی که بدر آن تواند و پیش خدیجه و فاطمه مادران تو و فرزندان تو که
 مامور تو پیش جعفر و حمزه که هم نوازند و پیش ابن حریص است پس حسن رضی الله عنه گفت
 و شدت آن از برینا فرموده گفت و حال پیش خدا بروم و میدانم آنکس که بمن زیر دلقه است
 اما حکم آن بر خدا میکند و پس ترا قسم است که در این امر دم نزنم و تابوت مرا بزرگم رسول خدا
 بر پس از آن در بقیع برابر جده من دفن کنی و برابر من خمر بنی ناسر و نیز وصیت در حق من زندان
 خود کنم و غیره بر سید الله و علی است هر یک شجر مدکور شده و چون از محراب بریاض رضوان
 فراموش کردی

وزیر نگاه خلدی است و لا حسن بن الحسن بن عیسی ابی طالب است این را حسن سینه گویند و داخل
وزیر و جلیل القدر و عظیم المنصب بعد از خود و دختر امام حسین است روایت کرده و بیغایر
با امام حسین که نسبت یکدختر از او فرماید پس امام حسین فرمود از نزد او برادر خواهر اختیار کن پس
از جهت جایبند شرم شده انعام امام حسین فاطمه دختر خود را تزویج کرد و فاطمه نیز کور و بصیرت
که کور بود و بصیرت و جهالت به فاطمه نیز را بعد از حسن منتهی کتاب امام حسین در مکر و کد و بد حاصل
مجموع شد که در زندان این ادبیت بر رفت پس او را اسماء بنت ابی بکر از میان زندان
بر آورد حسن منتهی روایت حدیث کرد رخ و بعضی صحابه دارد و دختر تابعی و خود نیز
از او روایت کنند حسن بن الحسن در سنه فوج و هفت ساله بمصر پیاده و هفت در گذشت
و پنج سفید شمع گفته در عرس و پنج در گذشت امام یار در هیچ خود او که چون حسن منتهی
فوت شد زوجه و زینت حسین نایک دل بر فخر و خیمه زد و معتقد شد بعد از انقیاب
دور فرمود و برخاست که گفت ایایا فتنه اندکس را که میخسند دیگر در جوار یافتند بلکه میسند
و باز کردند حسن منتهی را پنج بر سرع بعد از حسن و ابراهیم از فاطمه بنت الحسن بودند و
جعفر و داود و ارام و ولد بودند پس بداند عبد الله بن حسن منتهی را پنج القوه گویند مردقم و
برادر خود و بنک از پدر خود و تابعی میکند و بسیار خلق از او در روز دارد و در روز
خلیفه او را نیز از او است در سنه یکصد و هجده و پنج در فتنه منصور محمد بن فخر و پنج در گذشت و
او را شمس بر بعد محمد و ابراهیم و موسی و سلیمان و ادیس و یحیی و منصوران و سرانده محمد و
ابراهیم و یحیی اما محمد کشته و بر ابو عبد الله و لقبش نفس زکیه مرد قثم و نیز از نسبی و جوار خود

[illegible]

بعد پنجاه روز از ولادت امام حسن شده بود و ده ماه و چند روز در شکم مادر خفته ماند
 این قدر بزرگ و خور و در میان امام حسن و حسنین بود و در نوزدهم از شکم مادر جدا شد
 و ده روز بعد از آن که ماه از دنیا رفت و در خانه بود که آنحضرت صلوات بر او وسعت و
 اذنان و در گوش چپ و بر افامست فرمود تا فقه نسیم و ختنه چنانکه بنی در احوال سبط
 فرمود و نموده نام حسنین نهادند و در خانه بود که امام حسن شش بر صحت بزرگ
 اکثرت و ابو جعفر است و اما القاب که بسیارند چنانکه سید و طیب و ولایت و مبارک
 و تابع المراضات و سبط رسول صلوات علیه و سلم بگذشتند القاب که است و اعطای
 سید است آنحضرت صلوات علیه و سلم و برادر و در فرمود سید اشباح اهل الجنة و
 رضی مقبل سبط بود چنانکه حضرت فرمود حسین سبط و السلام سبط و تحقیق این باب
 آن که بنی و حسنین را که در خانه سید آنحضرت از سینه نیاورد چنانکه گذشت و در
 زمانه در بنی ایکم و جامع دید بود و حسب را سید البحر بود و نفس آنکه در
 کمال اجل کتاب بود بگذشت و حصول المهر و فدا شد و مناقبت و در خانه
 زیاده از حد حضرت بود و در رتبه عالم طهارت و عابد و زاهد و جواد و شجاع
 فصیح و بلیغ جامع بصفا که مانع نبرد و برادر خود بود و در حضرت سید از رسم
 مذکور نبود و در خصوص المهر آنکه انداخته اتفاق دارند و در خانه در میان توارک
 و غیر برادر اعانت مظلوم و ایتام و یتیم و انعام فقراء و مساکین مشهور افاق بود و ضعیفا
 و مسکینان و بر بنده فغان و جستمندان را از نقد و باره امداد و اعانت فرمود و چنانکه

در
 باطل

جو شریف و در احوال لایزال گذشت که به پیر زن هزار درم هزار بر داده بود و نیز مردیست
 شیخ شسته را بر دروازه لایحی نشاند و اندک اشعار و خدمت مرشدان را به سببی حمایت
 بجهت تکلیف مظهر حاتم علی مجری: لا لا یقبت ما وجهه فتنها من غیر شیخ نقد و جدت
 مشتری: ترجمه ابیات اینست که سائید سبیل به آنکه فرج چیز که مجبور از زو غانده کار برود
 او را نکاید آنکه به حد که به مجبور خردار یافتیم میخوام که آن از بر و را چو شمع به عجز برسد
 ابیات فخری که کافوق فرمود که از اندرون حرم دولت جوابی نیامده اند اشعار
 فرستاد: ما ذا القول اذا رجعت و قبل لی ما ذا الصیت فخر الحواد المفضل: الا قلت غلطی
 گذشت: و الا اقل بخل الحواد ماله به بخت ترجمه اینست که سائید با هم حسنی نوشت یعنی
 و قلمه در تو ناهید گزینم و مردمانی خوانند پسید که حسنی سخن گویم که در داد زبیر که محض آمد
 من برستان همارک نو دلست هم محترم فتنه باشد به اگر در جواب مردمان گویم که حسنی
 در روغ کو باشد و اگر گویم که حسنی سخن بای خود خندم و اظهار میفرم خوش است پس
 لایحی حسنی ده هزار درم بود فرستاد این تلخ در جواب اندر قاف فرموده عند عطاء
 قلمه خود: عاجلستانا تا که عاجلستانا: فله و انی امهلستانا نقل فتنه القلیل
 گانف التی و مکنون نحن گانف التی فله: فرمود که اگر سائید تو شتابی بودی بنابر آن
 شتابی کنده چنانکه ما رو و تو را ندر که انعام بود اگر تو فرصت سبب ادی انتقد قبل
 نیست پس این قلیل بگیر و بداند ما به کفایت به و فرمایم که فرج به نداده ام
 و طربانی از سلیمان بن الهی است که گفت بود حسنی رضی الله عنه که طواف خانه میکرد

که بجز او بدو شب بگردی در دمان بر آید و سعت کند و فرزند بنی خلیفه را و میدید
 شریف فرزند و گفت که اینک نیست پس فرزند و گفت که اندک فرزند و طایفه
 و ایست معوضه و الحاح و او را ایست که امام حسن رضی الله عنه با تمام خوا
 ملاست میگوید پس امام حسین گفت که تو از عالمی هستی یا بیستمی یا نه؟
 که دارد و اینجور ایست که بر دهن انعام شویان نماید و این جوان است
 در صفی المهر و او ایست که در میان امام حسین و امام زکریا سر و سر او آمده بود
 امام حسین در خدمت برادر زکریا ایست که او فرزند خود شنود و شما سبقت میگردید
 از خود خدایتانده ام هر کس که بچیده و خوشنود و آواز و در خدمت داخل
 خواهد شد پس میخواهم در خدمت ایست بر شما سبقت جویم زیرا که شما بزرگوارید پس
 مناسب است که از خود شنود و میباید پس امام حسن شریف او در خدمت و از آن
 روایت است که کثیر در خدمت و در دست کل ریحان آید و آن بود از خدا
 آزاد که پس انس میگوید که عرض نمودم که تو عرض دست ریحان کن
 آزاد کرد حسین رضی الله عنه فرمود انس نشیند که او بیست در کلمه میفرماید
 و اذا حیم تخمبه فحیرا حسن متها تخمبه بزرگوار حسن یعنی بود او را از او نام
 همچنین پنج عبادتی دهور قدس سره در احوال شریف در رب در احوال
 آنکه اثناعشر تن آید و نیز آید که روزی در خدمت طعام میخورد و نزدیک
 بیاله بر آید و دست گرفته ایست که به قضا کانسه از دست او افتاد و گفت

بدر مبارک

حسین رضی الله عنه غم فرمود نیز گفت و العافین الخطیعی فروردگان غصه
 امام حسین گفت کلمت غلطیعی غصه فروردگان نیز گفت و العافین عنی انسی
 بیعی معاف کنندگان گناه مردمان امام حسین گفت غفوت عکلیعی از گناه فرود گندم
 کبر گفت و الله حب المحسنین بیعی خدا دوست میدارد و بنویسند گناهان امام حسین
 رضی الله عنه گفت هر ترا بفرم از آدم آشتی و در عبادت و ^{۲۲} و اولاد امام حسین
 رضی الله عنه و پنج بار تلبیه گویند بیاده با چنگ نذرده و در فصل المهدی اولاد مردمان
 از عیسی الحسینی برسیدند هر چه شد بدست سلام اولاد کثر اولاد فرمود اینقدر
 اولاد عجب شد او و وقت کی بعد از بازمان صحبت دالو در روز و شب نزار
 نماز نذر در و امامت و ^{۴۴} و رفت هر معاویه بن ابی سفیان هرگاه برای
 که در مکه آمد مایه و نفایس به شمار از انوب خاخره و غیره در خدمت و اولاد
 و در دست و در انهمه انبیا و زده قبولی ساخت و اما ^{۱۲} کلام معجز نظام او یکدر فصیح و
 بلیغ بود هر چه بگوید طاعت دم زدن و و بر و نیم فرمود و تحفید که در گنجهها
 نماید تا هر صومعه شفاعت شود و بهتر فرمود هر جمع و جتتمندان بخود از انعامات خداوند
 دانید غنیمت شمارید و حاجات مردمان بر آید و بهتر فرمود هر که سنی و گریه
 سردار گردید و هر که بخند و زید بکینه شد و در رضی الله عنه از پدر و والد فر خود
 و دیگران حدیث روایت میکنند و امام عیسی بن العابدین بر و در جواهر یعنی از
 و روایت میکنند و در شواهد النبوة اولاد چهار نفر و بر فغان بهر چو

بیان عبادت

بیان عبادت

بیان کلام

در تاریکی رفته در روئینای حسنی رخسار و در میان راه برفته ^{میان} فخر در میان احادیث
 خاصه که در بار حسنی رخسار و الهی و الهی اند در سواد النبوة آلوده که اول خدا
 الهی و سلم که حسنی را بر زانی راست خود و ابراهیم پسر خود و بر ان جنب نده
 ابراهیم علی السلام فرود آمد و گفت خدا بختا بفر تو این مرد و جمع خواهد که
 یکی را تو نماز خواهد گرفت اکنون یکی را اختیار کن آنحضرت ۳ خایه نمود الهی
 فوت کند بر خدیو او جان علی و فاطمه بوز و اگر ابراهیم پسر و بنشیند ابراهیم
 خواهد بود پس فراموشی اختیار که بر ابراهیم این را پس بعد از آن روز ابراهیم وفات یافت
 پس در جای ابراهیم حسنی بنی آنحضرت آمد و در روز و در راه و سید و سید
 گفت ۳ بهر این فدی بپسر خود و خود ابراهیم است انتهی تر شد پس خود علی بن
 مره روایت کند که رسول خدا فرمود حسنی فرزند است و فرزند حسنی را خداوند الهی
 که اگر در دست او حسنی را حسنی سبطه را سبطه است پس سیده مبداء سبطه را
 گویند و نیز سبطه بنجر کرده آمده پس بر من اول من طهر است و بر معز مانی معز الهی
 حسنی در زینب و حسنی است هم چو کور است ابراهیم خیر و در برابر جاده سر خواهد
 و مکن نفس شریف و مانند نفوس کثیره صحت و نیز اشعار است ۳ فرزند و سید
 بسیار باقی خواهد بود کذا فی لطائف طریف و روایت است در جعفر محمد صادق
 که گفت لا حسنی ولا حسنی بخیر آنحضرت گفته میکنند آنحضرت ۳ حسنی فرمود
 که بیک حسنی حضرت فاطمه گفت یا رسول الله خود را بر من بر من فرماید و من
 بل جعفر بن محمد

که خبر رسید که حسین را بکبر اضعف بکین محمد اکرام الله سر و ضعیف دارد
 که و قبح اینگونه ساید بر سید عادت عوف سید با هر خاطر غیر را بگیرد تا که بکشند و جبر بر عظم
 بنابر آنچه سید و الله علم این که خضر از زید بن زیاد رضی الله عنه اوله در محضر از رخای
 صدیق بخانه فاطمه زهرا شریف اوله آوار در حسین در مسج مبارک رسیده و فرمود
 نمیدانم که حسین مرا ایند امیر سازد و از برادر این عازب آمده که دیدم من رسول خدا صلی الله
 علیه و آله را حسین را بر دوش مبارک خود نشاند و میفرمودند که ای پسر خدا با من این
 دوستمیدام و تو نیز دوستدار این را بنده میکنی خضر الله بفضل البین گوید که از محققان
 که حسین رضی الله عنه آنحضرت را دینت داد پس بنده امام حسین را طلبیدند و در دستان
 حواله کردند و طایفه و بر او اتباع تیغ بیدار کنند آنحضرت را جعفر را دینت شده باشد چنانچه حق
 املاء و اق ترمزد و بخار از عبد الله بن عمر رضی الله عنه آنحضرت از کشتن پس در حالت احرام از
 این عمر سوال نمود عبد الله بن عمر رضی الله عنه گفت که ای سرور من از کجایی که اولفت من از املاء و اق این عمر
 گفت که از عراق از خون پنهان فتوی بنحو امر و قوم صاحبان تو سر رسول خدا را در پی نمودند
 و من بکوش خود از آنحضرت شنیده بودم میفرمود حسین در دنیا بجان من اند
 و شتر عبد الله بن ابی المونین عمر را دینت شد که آنحضرت از املاء و اق از کشتن کسی سید گناه
 باشد این عمر گفت که املاء و اق شماقت حسین را دید حال آنکه از آنحضرت شنیده ام که حسین
 حسین هر دوری نمی اند در دنیا و سر در آن جواب است اند و در نهان از عذاب
 بن عثمان بن حاتم از سعد بن ابی اسد از عباس بن مره اوله آنحضرت بایران املاء و اق

در دعوت بر فتنه پس حضرت صاحب الله علیه وسلم از جمیع مردان با یکدیگر دیدار امام حسن اطفال
 باز میکرد و آنحضرت صاحب الله علیه وسلم خیر است و او را بیدار پس امام حسین از روز طفلی از بر سر
 باز میگردید پس آنحضرت او را گرفت و بیدارست در قفا او کرد و بیدارست زیر ذوق و
 گذشت و بوسه در گرفت و فرمود حسین از سرست و من از حسین ثم دوست میداد خدا
 که در حسین را دوست میداد حسین سبطی از سبط است و تحقیقی سبط در صدر گذشت و نیز در رو
 از حسین رضا الله عنه اوله هر گفت و در حق الله علیه و صغیر یوم و عمر بر سر یوسف نیز میفرمودم
 که ای عمر از من بپرس و فرمود او بر من بر خود بر و پس عمر رضا الله عنه گفت پدر مرا نیز میفرمود
 این گفت و مرا در برابر خود نشاند پس من از سفال در دریا بپوشیدم پس بگویم که عازم
 فرمود آمد مرا در خانه خود بر و پیر سید ترا کدام این معراج تعلیم نموده بگویم که بخدا امر است
 پس گفت عمر بر و من را اخذ کرد پس امام حسین میفرمودید روز در خدمت امیر المومنین
 عمر آدم و او با معاویه خلوت داشت عیبه الدین عمر بر دروازه بپوش عیبه بن عمر
 از دروازه برگشت و من نیز برگشتم بعد چند روز عمر از مطلقا کرد و گفت من ترا از خدمت ترا
 گفتم مرا امیر المومنین و در خدمت تو فدا روز در آمده بگویم تو با معاویه خلوت داشته
 و این عمر بر دروازه بگویم رفت منم رفتم پس امیر المومنین گفت مرا حسین تو از این عمر
 مرئیه عیاد را ترا باذن احتیاج نیست و شمار ابعاد سروریم و الله عنهما فصل در ذکر
 احادیث مفقوده عبد الله المحسن منقول از صواعق موحیه در رب الدانیت بالشمس
 و سفاح النجاریت سنن از عیاد مرفوعه از الله علیه و سلم فرمود

که خبر بد را خبر نمود حسین بکناره آب فرستاد مقتول خوانند رویت کرد این حدیث را
 این سعد و از عیال صدیق رویت است و صحابه علیه السلام فرمود حسین بر غریبه و غافل
 بنشین طفلی گشته خوانند و مرا خاک آفرین اولاد دادند در آن زمین مدفون و خوابگاه
 خوانند بدانکه طفلی کناره دریا چو بر داشت را گویند و برادر اطفال را آن گویند و در کتاب
 فرات و کناره و است و گفته اند که الفقه روایت کرد این را این سعد طبرانی
 در کبریا و از امام الفقهی است الحارث زوجه حضرت عباس علم روی خدا و در کتاب النبوة
 که در خدمت انور رفتم و عرض نمودم که یا رسول الله خواب بر آن دیدم آنکه فرمود
 که چیست گفتم دیدم که باره از جسد مبارک جدا شده و در کنار افتاد و گفت
 فرمود تو خواب نیکو دیدی فاطمه را بر سر خوانند و در کنار تو خوانند و در کتاب
 امام حسین متولدند و در کنار من بود چنانکه گفت م خبر دهم بپس روزی حسین را در کنار
 افتاد م دادم چنانکه گفت من خواب دیدم که بیستم از آن گریه می نمایند پس عرض نمودم
 که آن نبی الله پدر و مادر و قریبان تو باد بگویی چیست فرمود خبر دهم و بگویم آنست
 این بر اقامت خوانند و پس گفتم یا رسول الله چنین خوانند فرمود این روایت
 سرخ آفرین بنزد دهم و این سعد از عیال و عیالیه و ابویعالی و از عیالیه
 بنت محسن و طبرانی در کبریا و از ابی امام و انس و ابن عی کرار از امام ^{الفصل} و امام
 بنت الحارث اولادند و در روی خدا فرمود نزد پیش از این حدیث است که بعد از من
 بیان میکرد حسین قتل خوانند بکناره دریا فرات و اگر بخواهید ترا خواند آن را

بهوایانم پس میگفتم بایس در نزد جبرئیل دست خود را و لاله مستحق را و مراد او
 من از آنوقت به اختیار بگیرم و در روایتی از ابن سعد از ام سلمه میگفت خبر داد
 جبرئیل به بر حسین کشته خواهد بر زمین عراق پس گفتم و جبرئیل بنما را آن زمین را
 که در آن کشته خواهد پس او گفتی خوار که این است و در طبر از روایتی از ام سلمه باینطور
 آمله جبرئیل در خانه فرمود پس حسین را دید و گفت ای بار خدایا تو این را دوست میداری
 پس گفت گفت ای بار خدایا دوست میدارم پس جبرئیل گفت فریست که است تو قتل خواهند
 این را در زمین که از آنرا بد گویند پس جبرئیل آن زمین را که و مرا بنمود و این عی که
 روایت دیگر از ام سلمه آمله جبرئیل آنحضرت بنمودی یکبار لام حسین بر آن کشته خواهد
 و فرمود سخت غضب خدا بر ریزنده خون حسین خواهد و طبر از روایتی از صدیق آمله
 که فرمود حضرت عباس هر از آنرا که از این عی است هر بر فرستاده آمد هر که پس از این
 نیامده بود و گفت جبرئیل حسین کشته خواهد و گفت اگر خواستار بودم خدا اینها را از من
 که کشته خواهد در آن حسین پس او را فرستاده خوار و بنمود و احسان فرمود
 خلیلی بعد از آنرا از عی است و ام سلمه باین لفظ آمله فرمود و آنحضرت که جبرئیل را و مرا
 که بر حسین کشته خواهد و اینها که از زمین مقدس است و دلیلی از معاذ بن جابر و
 او را آنحضرت روایت که خبر قتل حسین بنی رسید و خوار آن زمین بنزد ملک و قاتل
 معلوم گشت و بغور و این السکینی و ابن عسده و ابن عی کر از انس بن عازب بنی منبه
 از آنحضرت آمله فرمود بدینکه بر کشته خواهد بر زمین عراق که از آنرا بد گویند

هر که حاضر باشد و او نماید و حاکم در مالیه بسند ضعیف از آن سی آورده که شیخ ابی بکر انصاری
 گفته بود در آن لوح از ذنب برآمده که بر آن ابراهیم حرم از دست خود نوشته بودند
 این بیت را از جوامع قنط حینا شفاعت جده یوم الحساب یعنی ایامید
 خواهند داشت که در حسین راقی خواهند کرد شفاعت پدر مادر و در روز قیامت
 یعنی شفاعت شان نخواهد شد این بیت اگر چه ضعیف است اما بیغ صحت که در حدیث
 دیگر عدم شفاعت آنحضرت در حق قاتلین امام و روحایفته القدر آن لوح را در حضور
 آنر و در آن لوح ندر بخواند و کریم فرمود و گفت هر که مرا ابتدا و آیت شفاعت من و
 طبر را در کبر و خطیب و این عیال از ام سلمه اوله آنحضرت فرمود بعد از آنکه
 از حیرت فرسین مقتول خوانند و این عیال از حسین بن علی اوله آنحضرت فرمود
 گوایم عینم تک ایلی را که در خون اهل بیت من میزند و خنجر از زخم او میزند
 اوله آنحضرت ۴ و اوله دوم فرمود خدا برکت نهد بر بزرگوار و خردمند بقیات حسین و اوله
 بنی فاطمه مقتدایان و اکابر ملعونند بقاء آن قسم بخدا که ذات فرزند قدرت او
 از حسین کشته شود و در میان قوم مانع قتل او نخواهد شد پس خدا او را حاکم خواهد کرد
 در میان سینه و دلهای این و مسلط خواهد کرد بر ایشان بزرگواران را از
 سید بلیق نعم مراد است که در امام حسین راقی که و امر از نعم چنانکه ظاهر خواهد شد
 و از تسلط بدتر مراد آن تشابه که مراد و آن باشد که بعد از بزرگواران باشد و یا حق مراد
 باشد که بر این نفاذ باشد و حال آنکه در حدیث نبوت شده چنانکه فعلی شود و این عیال

نیز حدیثی را اولی الامر از آن نامزد است و در روایتی و بعضی صریح آمده و روایت کوه البعلی
 خرابه عبیده در حدیثی که فرمود آنحضرت اینست بنا و انبیاء بنی ما ندازه خواهد ماند تا که خواهد آمد
 و حدیثی از آن است که فرمود امیر که اگر از یزید گویند و بفرمایند در حدیثی که است که کوه البعلی
 حافظه ما و حافظه ابو عبیده که فرمود است همان الفاظ و از این بابی سید و البعلی و الرومائی
 و حافظه ابو عبیده که فرمود است که این حدیثی که است که در روایتی که است که و فیما بعد از آن
 آنحضرت فرمود اول کسی که طریقه می تغییر خواهد داد است که فرمود فرستنی امیر که او را یزید گویند
 انستنی بکند در ثابیت با سینه و معراج و در صواعق محرقه اولی الامر بنی و در خارج که
 بعد از آن آنحضرت آمد و آنحضرت او را طلبید که سلمه را فرمود که او را در روزه حافظه با
 و سلمه که در روزه بود که تا که احسنی که در حجت و بنی رسول خدا رفت و آنحضرت که
 مبارک او را و در پیوسته آن فرشته گفت که فرست که است که توانی را انداخته اند که از پیوسته
 بنیام فرستاده که در آن کشته خواهند شد پس بنیام فرستاده که فرستاده که با آنحضرت و آنحضرت
 با سلمه داد و دیگران نیز بخفتی روایت که در آنکه در آن نامزد است و در روایتی که
 احمد است که سلمه بگوید که در آنکه آنحضرت فرمود که این حدیثی که است که بنیام
 خون خواهند شد که احسنی مقتول شد پس فرستاده که در آنکه فرستاده که بنیام و سلمه که
 آنکه فرستاده که بنیام فرستاده که در حاکم و در حاکم که است که سلمه که فرستاده که
 آنکه را که در وقت مقتول حسی فرستاده که در روایتی که است که فرستاده که بنیام که
 داده بود و فرستاده که بنیام که در حاکم فرستاده که بنیام که در حاکم که فرستاده که بنیام که

قبله بکند

وفتی که بر این صفتی تشریف میرد تا که مقابله موعود رسید بر فرات واقع شد و
 آن را بنور گویند پس ابو منین عا از نام آن موضع پرسید گفتند انیم اینجاست
 بر حضرت عا که فرمود خسته زین از آنکس بارت که کت پس از آن فرمود من در خدمت
 آنحضرت رفتم دیدم که گریه میفرمود و منموم مادر و پدر من خدا شود یا رسول الله صحت
 آنحضرت فرمود حال نزد فرزند خود خبر داد که بر حسین بکناره فرست که آن وقت را
 که بگذرد گویند که خواهد پس خبر میداد گفت که آن مرا ببویانید از آنوقت که میگویم روز
 که آنحضرت را خرقه بود در محراب و در وقت طلوع خبر میداد که بانه بانه بانه
 تشریف میرد و از آنحضرت چون بوقت تشریف بدعای الله عنهما فرمود و عکس
 اطلع و بیکدیگر نزد میباید پس امام حسین بی علم عیسه بیاد رفت بر خبر میداد گفت
 این نیست فرمود آنحضرت که ای پسر منست و او را برادران مبارکانشند پس خبر میداد
 که عقیقه ایست تو این را قتل خوانند سخت بر آنحضرت گفت ایست و منم خوانند
 گفت پس خبر میداد ترابان زین و شاه کرد به عراق پس خبر میداد از آن زمان
 سرخ را با آنحضرت نمود آنحضرت فرمود این مقدار کاه و سرست اینست این الله
 از اصرار این بنانه اوله گفت اندام همراه عا کرم الله وجهه بموضع قبر حسین رسیدم
 پس عا فرمود اینجا جانشینی است از اهل بیت ما است و انتقام محمد و مصطفی
 اهل بیت و در محراب جوانان ال محمد صا الله علیه و سلم گفته خوانند و زمان و زمین را خوانند
 و در تندیب التندیب از عبد الله بن ربیع روایت که در ویران میگفت و فتیله عا را خوانند

بصر صفینی روای بود فریاد علی علیه السلام و سحاب و خود را هم بر و بر موضع که میخواست رسید
 و فرموده از ابو عبد الله خبر تا من بکناره فرات و من کفتم که کدام ابو عبد الله را میفرمائید
 فرموده مرا عدم در خدمت آنحضرت که اگر میفرموده گفتم هر چه اگر میبینی فرموده هر چه
 بنی امیه از پیش آمدن تو گفتند حسین بکناره دریا و فرات مقتول خواهند بود
 در ولایت که یکروز رسول خدا دراز میسازند و میخفتند پس بیدار شدند و تنفس
 و تنفس میفرموده بعد بخواب رفت باز بیدار شدند و تنفس به نسبت سی کم میزد و باز خواب
 و باز بیدار شدند و در دست مبارک خاکسرخ بود از اقلب میکرد پس عرض نمودم که
 یا رسول الله این چیست فرموده هر چه در دست حسین بزمی عراقی کند خواهند
 و اینها را الت و میخفتی در آن کتاب روایات نقل کرده بهر اختصار که است
 و هم در غنیه الطالبینی نیز میگویند از امام سید با نقادید که کور خسته و در خواب و النبوة
 که امام سید اولاد که گفت در آن شب قتال حمزه ای دید که آنحضرت در خانه فرستادند
 تنفس بر و بعد ناله زو و لید و بخارا را آورده و حیدر در دست گرفته باز تنفس اولاد
 گفتم یا رسول الله این چه حالتی است بر تو مشاهده میکنم فرموده که آنشب که موضع عراقی بودند
 که آنرا که ناله گویند و جافند لا حسینی و میگویند فرزندانی و منی نموند و میخفتند آنرا
 بهر داشتیم گفت در دست فرمود گفت این را بستان و نگاهدار و نغمه این صیحت در
 جاف خویشی مذکور خواهد شد آن ناله که و قل در ربانی با حث دعوت در میان
 بزند و حسینی به علی رضی الله عنهما بد آنکه چند فرسده چمدان و یک چمدان بنی لام المسکینی

بجواب

بنی علی معاویه اینهم را بی نصیبی صلح واقع شد این سال اتفاق گویید بحجت آنکه در این است
 پیغمبر صلی الله علیه و سلم بر بخت خلیفه قرار و اتفاق نمود و درین سینه معاویه بن ابی سفیان و
 حاکم مدینه گمانید و در سینه چهارم معاویه ملک را و غیره و در سینه بیست و یکم معاویه و کورستانی
 و سواد الفتح نمود و در سینه پنجاه بعد فوت لام حسن معاویه آمدن امیر راجعت برید خفه
 در اول و این امر امیر نامناست که در اسلام و قوی آمده پس غیره و این است
 که اهل مدینه بر این سینه حجت گیر پس موافق خطبه خواند و گفت که ابراهیم بنی امیه و خلیفه
 بر شما پس خطبه برید و بر طرف ابو بکر و عمر و عثمان بن ابی بکر بر حاکم گفت نه بلکه طریقه
 و غیره و بر طرف ابو بکر و عمر بنی و اینانی در اول و خطبه خلیفه نمی نمایند و نه امیر است و کسی
 خلیفه نموند که استماع حجت نپذیرد پس در سینه پنجاه و یکم معاویه و پس بر حجت
 بعد بر خود در مدینه و این امر را طلبیده که هرگز نمی توان گفتی بنی امیه و استند در خواب
 آنکه در آن بر تو امیر بنان و غیره میگفتی را اگر با این است و نیز در سینه و حال خود است
 هر تو خلیف و مسلمانان نمی و در میان این اندازی پس این محمد خدایت و سائل و گرفت
 و بعد بیان نمود که معاویه و خلیفه بودند و او است را بر غیره و پس تو بهتر از سید است
 نیست اینان خلیف را بر مسلمانان گذارند کسی منافق است اختیار نمودند و تو که مال
 منسوب از فرامانی مسلمانان کن و این را در سینه انداز فرامانی خودیم که فرمودی
 فرامانی نمی پس هرگاه مسلمانان بر یک امر قرار خواهند که فریم که این نمی پس معاویه بعد از
 این امر گفت که خبر و برکت دید و خود را میجا پس این را ابو بکر اطلبید و در غیره و کلام نمود و

سیستین
 از اول بایست

معاویه

این ابی بکر کلام معاویه قطع گفت: بخدا از معاویه برادر و خدای من بگو و بگو که خدا کردیم
 و بگو خدا بپر دیم و برادر خدا این امر را بر من فرموده و بگوید خلیفه منم و این امر را در میان من
 گذارد و این را بگو بر حسب معرفت معاویه گفت: این سناد بهائش مباد از او است و قضا کند
 تا که جنایم و این را خبر کنم هر این بیعت کردند پس از آن ابی زبیر را طلبید و گفت: این بیعت
 تو شد و باده هستی که بدست سوراخ بر من آید و بسوراج دیگر بر من و تو این عمر و این دیو بر من
 در غلندید و این را خلافت من است این صلاح داد و این را بگو گفت: از معاویه از تو
 بزرگوار خلیفه میکنی خود کنار که در سر خود را بیا تا با او بیعت کنم و اگر بیعت نمیکنم بیعت
 با پر تو نمائیم پس بر آن که کم کسی بیا از شما ای بیعت نمایم و بخدا بر او رسد و از شما بیعت تا قیامت
 درست شود پس این را بزرگرفت و معاویه بر من زلفه زد و حمد خدا و تعجب مصطفی گفت: هر سخن
 مردمان گنج و دروغ یافتیم که آن نمودند و این عمر و این ابوبکر و این زبیر بزرگ بیعت نمودند و
 این را بیعت و منقاد و رسدند و بیعت نمودند پس این گفتند: ما را فرستیم تا این عهد
 بیعت سازند و این را فرستیم معاویه گفت: سبحان الله این را چون نذر بسور فرست
 شد و سرفراز میکنند بخدا که شد پس بعد از آنکه فرستادیم پس از آن از من فرمود
 بعد از آن ابوبکر و این عمر و این زبیر مردمان بر سیدند این گفتند: ما بیعت نکردیم و مگر در رسد
 ثابت با سید محقق العنود عبدالحی و ملور و نیز در رسد که کورست که حسن بصره گفت که
 و کس کار معاویه و مردمان را بر سر کردند و بیا عمر و بن و معصی که او را صلاح به مصحف است
 و این را داد و دویم فغیره این تعبیر عام که فیه بویس معاویه و بن نمم بلد توقف طلبید نماید
 و در نحو

و در خود بعد از این که آمد معاویه سبب توقف پرسید گفت در مسوره کار بودم معاویه گفت که
 این چیست گفت بیعت خلفت پس نوید بعد فوت تو منم و اسمم پس معاویه گفت اینکار کرد
 گفت که کردم پس گفت برو بر من خود چون رفت مرا پرسیدند معاویه را چگونه گذشت گفت با او در کار
 انداختم تا قیامت خواهد ماند آنچه پس معاویه از امیر شام شوره نمودم قبول کردند و از بیعت نمود
 بدو به بلاد دیگر نوشت و از مردم بیعت خواست و بر او نوشت و مردان را جمع نمود و خواند استخوان
 بر طریقه ابوبکر و عمر بن عبد الرحمن این ابوبکر را بیعت کردند پس از معاویه در سنجاه و یک بار
 و از امیر حجاز و حرمین محمد بن بیعت برابر خود رفت و هر یک بیعت کردند از عیسی و یحیی
 بن ابوبکر و عبد الله بن عمر و عبد الله بن زبیر از امیر مدینه و عبد الله بن عباس از امیر کوفه اینهمه بیعت نمودند
 پس معاویه با آن بسیار عطا و انعام کرد و سخنی فرمود و آن بیعت کردند چنانچه معاویه دست در آن
 از بررگان و اولاد کبار صحابه اند بر طریقه ابوبکر از این بیعت باید رفت تا آنکه از امیر خلافت
 فدا عبد الرحمن بن ابوبکر و خیره را در خلوت طلبید پس از اموال باین میدهاده بیعت بستند
 قبول کردند و عبد الرحمن بن ابوبکر صدیق گفت معاویه تو طریقه انصاری و خلفا را رسیدن را در بر گیر و از
 آنکه از اینجهان رحلت فرموده که از او باز خویش و آنکه در دنیا و بر مسلمانان گذشت پس مسلمانان با آنکه خود را
 خلیفه کردند چون ابوبکر را رحلت رسید باین قریبانبان خود بخوبی نزد بکر را که از فدا شدن خود بود
 بخوبی رسید پس چون وفات عمر رسید عمر بن کسر را فدا دانسته خلفت را در دنیا این گذشت و بران
 و از او خود بخوبی نزد پس مردمان بکار انداختند بخوبی و اختیار نمودند بدانکه درین روایت نام عثمان و عمار
 زیرا که از عمار بن عبد الله بن معاویه را تعالی بود و باین نام شریف عبد الرحمن بر زبان نبی آورد و نام عثمان

گو یار گفت و گفت هر دو را با یکدیگر اختیار کردند و آنحضرت غمان بچسب گویانام و گرفت و الله علم بر معاویه
 کتبت شد گفت و هر دو را خطبه خواند گفت که قطع کلمه زود در روایت است که امام حسین نزد آن جمع بود
 که معاویه قضاوت شجاعت شماست نریزید ملعون بیا نمرود و اطهار بیعت استم کرد و با بیعت گفت و آن
 بیعت کردند و این نزد آن زمان از خوف استم طاعت جواب نبود و نگاه این نزد آن بر می ماند
 گفتند که بیعت نریزید که ایم و بعضی گفتند نریزید و در تر جیه تعارض طریقت که معاویه بنی زباده
 و طرف مالک بسیار از بیعت نریزید و در تر جیه تعارض طریقت که معاویه بنی زباده
 معکم چون معاویه بیعت با امام حسین بسیار و اموال داد و گفت بیعت نریزید که معاویه بنی زباده
 که اگر عبد الرحمن و عبد الله بن عمرو و عبد الله بن عمر و عبد الله بن عباس بیعت خوانند که منم خوانم که از بیعت نریزید
 خاطر نریزید با آنچه بود و در تر جیه تعارض طریقت که معاویه بنی زباده
 نریزید و بیعت نریزید که معاویه بنی زباده
 از اباموسی که بیعت نریزید که معاویه بنی زباده
 سخن از بیعت نریزید که معاویه بنی زباده
 قثم و بنی بیعت نریزید که معاویه بنی زباده
 نریزید و اختیار کند و اگر چه صورت خوانم قثم را قبول کند و اگر آخرت نریزید که معاویه بنی زباده
 اختیار نریزید که معاویه بنی زباده
 با دیگر که اگر چه صورت خوانم قثم را قبول کند و اگر آخرت نریزید که معاویه بنی زباده
 کوفی در زمان معاویه تحفیض و تر جیه تعارض طریقت که معاویه بنی زباده

یا و سجد خدر در عرضی پیغمبر خدا بود پس از امام حسین آمد و فرمود که یا اباعبدالله بنی فطرت شریفان
 برا خروج ترا میطلبند پس اگر خروج بر ما و بنی کنی زیرا که مرا زید بنود و کوفه شنیدم میگفتی و ما که گفتیم
 یکدیگر می مرد و دشمن دارند و از آن که بگریز و غلبه دیدم و یغیر خیزه زدنا و فرخ رسانیدیم فایده نیکو فرمود و دست و قول
 نداشتند و آن را طاعت خور و خیزه نمیت و بنیر در ویست بعد وفات امام حسن امام حسین را معاویه در حبس طاعت
 که مارا از حسن و نوحه کوم پیغمبر حسن بکر نموده و تو باز داده خروج میکنی امام حسین گفت بدرستیکه می دانم
 که خدا حیایان ندان و بدیانت چهار طایفه بخشد پس مرد را را خبر کند و معاویه که تو مرا از امام حسین در فرخ
 که خروج نماید پس معاویه با امام حسین خط نوشت که بر وجهی این است که اگر مرا خدا آفرستد و میباید
 او را لایق هستم و فایده بکند و مرا خبر رسیده است که قوم ترا بوج خروج دعوت مینمایند پس تو را استغفار
 میدانم باید و برادر تو که در دین پس از خدا بنرسد و عهد را نگه دارد پس امام حسین جواب نوشت که
 خط تو رسید و الله خروج که غلط گفته باشد و بسوگازند را غم نماید که الله دعا و اراده بکند تو نمیکند و ترا
 نیز خلافت میدونند و مرا از تو و نزد فرستنده بزرگ و وجود محمد تو نیست همچو تو گفتی و امر ما
 باشد چون خط معاویه رسید گفت الحمد لله را نیز باقم آنچه و نیز در رساله مانت با از تاریخ الخلفاء
 آمده چون معاویه رفت عطیه قیس بن سکیوید که در فرس و بی خطب خواند و میخواند منتهی آن
 بار خدا یا منیر بدید و الله خویس گفتندم از آنجمله که از او بزرگ باقم پس بر آن او را باقی
 که من خیر استم و اگر از او محض از حب و شفقت بدر و اگر گفتیم او را قبل از رسیدن بآن فرست
 از میان برادر پس معاویه بزرگ و خطبه گفتند که این و در خیزه زدن و فرستادن خطبه را او را معاویه
 بزرگ و حجت که مرتبه حسین ع را نگه دارد که در میان او را بقیه است آنحضرت و سزا دارند

انصفت است نه لعن حسب صفت اگر با لغزش لعن حسب صفت هم باشد پس وجود ایمان مانع
لعن است و وجه انصفت مجوز لعن را و اینهم در اصول بسیار آمده است در جمیع و محرم
بر وجهی شوند محرم غالب بسیار و نیز وجود مقتضی با وصف تحقق مانع اقتضای حکم نمیکند
پس لعن بر وجود صفت فقط مترتب شود تا رفع ایمان را مانع سه مرتبه نبندد و مانند
که موت او با کفر متیقن باشد با وجود صفات نیک در وجهی باشد استغفار جائز نیست و نیز
قوله لا والذین جاءوا من بعدهم یقولون ربنا اغفر لنا ولاخواننا الذین سبقونا
بالایمان ولا تجعل فی قلوبنا غلا للذین امنوا ربنا انک رؤوف رحیم و درین آیه هم
طلب مغفرت و ترک عداوت را مترتب بر محض ایمان بی قید حمل صالح کرد و نه بد
پس این دو معاطله یعنی ترک عداوت و بغض و احتراز از لعن که لازم طلب مغفرت است
بر شخص با ایمان ضرور شد و اما العرة پس در کتب الایمه بنوا بر رسیده که حضرت امیر از
لعن اهل کفر منع فرمود و در منع حضرت امیر متنع شدن کار است نیست انتهی
و اینجا کلام در آنست که یکدیگر خوانند و فایده نظر کنند فصل در بیان سبب خروج در امور خیر
و نه بد شدن مسلم بن عقیل بدینکه چون معاویه فوت شد یزید باو گشت پس
تمام آنکه مسلم بیعت کردند و نام باو اقالیم برای اخذ بیعت باو اعیان و شمار
چنانچه نام نزد ولید بن عتب بن ابی سفیان را و آمدند به بود رسید بیعت از ولید بن
خواید ولید بن حسین را و عبد الله بن سیرا طلبید و نام نمود و در ترجمه معارف طبرستان
مفهوم ما چهار نفرند این بود معاویه بنده از بنده کان خدا بود در گذشت چنین و چنان گوشت

دین بیعت و انقیاد خود بزور و متجاوز پس باید هر مردی در بیعت شتابی نماند خفت تا خبر
 و در آنکس نیست و معاویه غم بیعت این چهار کسی را میخواست باید که بیعت هر این
 بکند پس چون نام زید و ولید بن عقیله رسید روی طلبید و بالا مشورت نمود مروان گفت تو
 حکم امیر المومنان زید را در دست دهم و هر چهار کسی را طلب اگر این قبول کنند بیعت کند
 مهلت و زید این را را بکش پس عقیله گفت ای سنان الله در حق پسر فاطمه و پسر
 ابوبکر و پسر عمر و پسر زبیر اینچنین مگو و این را کشتن تیر پس حسنی را طلبید و حسنی در دست
 او ولید او را بچه کار طلبید بچاه موباسله همراه خویش برد و گفت شما بر نشینید سخن
 می گوید دارید اگر و او از دستش فرج رسید پس حسنی را زخم پیشی و ولید رفت و ولید
 تعظیم نمود و نامه زید خواند حسنی گفت ای سنان الله هر چه باده منم رسیده هر را بخوان
 تا بیکای بیعت کنیم و ولید گفت بهتر حسنی بر خاست مروان گفت یا ولید این را پیش
 حسنی شنید و گفت که هر مروان تو می توانی گفت و نه اینجا ضعیف بخانه شریف آید
 در آنجا حسنی از زید بگریخت و ابوبکر در زید روایت ذکر طلبید از عقیله بن زید زبیر است
 و در قرطبی و ابی حاتم و غیره است که چون ولید حسنی و عقیله را زبیر را طلبید از آن گفتند
 این وقت است بگاه علی رؤس الدین است بیعت کنیم ای محمد مروان بداند و اینجا
 بدو بخانه آمد و محمد بن حنفه را جمع نمود مکره که محمد بن حنفه و حسنی به دور خود نشست
 معاویه و اده و بولس معاویه که کشت شد حال معاویه قوت نماند پس تا بیعت کنیم
 لام حسنی را بیعت گرفت و بندهای بهمان کسب کسب است هر چه در جیب و محراب

بنی زبیر علیه روان شد چنانکه مظهر رسیده خطوط شبا که فرشته تهنیت فوت معاویه علیه
 و طلبی رضی الله عنه بفر کوفه و حاضر بود آن خود از جان و مال و خدمت و بر یکصد و پنجاه
 فاسد دارانی قتل نمود و آنرا رسیده و آخر در خطی که آمد کوفه بهیبت قاصد به معتبر بنی هاشم
 نوشتند این بود که بدست یکی از معتبران خود ابراهیم را کشتند پس اله اهل الحسم و آنجا
 محمد بنی علی فرستاد و سید ابراهیم را علی بن ابی طالب علیه السلام که بعد از آنکه تنظر نمود
 و در آن روز فی خیره العجب باینکه رسول الله العجیب را حسنی جواب آنها نوشت و مسلم بن عقیل را
 همراه قاصد بنزد روانه فرمود و در تهنیت التهنیت اولی حسنی را گفت که تو بگو
 اگر ابراهیم اطاعت تو نمایند انکار هر دو اهل خانه و در هر طبری است حسنی را
 بخط و ابراهیم علیه السلام اینجاست بنویسد که گفت که هر دو صلوات خداوند بر شما و هر دو خط و
 کسی بفرستد و تو اینجاست تا این که به بنده ابراهیم خبر از زبیر که کوفیان مع هم میفرستند
 که به بدر فرستد که حسنی گفت در وازده هزار و در شیع ما بسجعت کهند علیه السلام
 گفت که حسنی بنی علی تو بدین فرستد و او اگر جاره نیست کسی را بنشیند و بفرستد
 تو فرستد انکار تو اراده کن حسنی گفت این جواب است و در وازده هزار و در شیع ما
 بنشیند و بدین فرستد به هر مسلم بن عقیل را فرستاد و گفت که بنشیند بنشیند و بنشیند
 اطاعت کوفیان را طلب کنی و اهل خانه در تافریب چشم مسلم بن عقیل با کوفه و بنشیند
 بنشیند و خبر از کوفه آید اما مسلم بن عقیل آمده و به حسنی بسجعت فرستد و بنشیند
 در کوفه و آید خلی در هر بنشیند و بسجعت کوفه و از ده هزار و بسجعت کوفه پس
 خلافت

برادر

عراق از دست ما برو و کراقرم را اعراب و انصار اورا بکشتن و قتل رساندند و گفت
 که اینکار بخیر عید الله بن زیاد و سر انجام فرمودند و امارت کوفه و عراق بعید الله بن زیاد
 داد و گفت بهر خلیفه که خود را در کوفه رساند و مسلم بن عقیل و یحیی که بیعت با او کرده اند
 همه را بکشد و اگر حسین را یا یکی از بیعت کنند بنزد و الله بکشد و اگر کسی نزد او برسد و در محفل
 و بخه نشسته است هر یک در آن زمان از عید الله ناخوش بود و قریب بود که انچه فرمود
 سازد و بعید الله بن زیاد از آن شاد و شد و برادر خود غنما را بر هر خلیفه که اراده کوفه نمود
 از مسلم بن حنفی و در نزد عید الله آمد و گفت فرستاد حسین امر من نزد شیعیان و معتزله
 اورا بنهان در شش انداز و بر او را برودن اورند عید الله از لب سپاهان که مولد حسین بود
 طلب کرد و بغیر از او را مقوله که دانید این نامهای که بودی خدا او را روز دیگر در آن
 جمع نمود و گفت همه را معکم در فرستاد حسین کوشا آمده و خطوط او را در کوفه
 و فرمود و شما میدانید و فرموده سفارتم و حاله بکوفه میروم و مسلم بن عقیل و یحیی اورا
 زیر تیغ میکشند اکنون شما سوار شوید پس رسول حسین رضی الله عنه را که سلیمان بود در نزد
 و دوباره رفت و گفت هر کس که بود و نام حسین آمده است از اینتر کس عید الله بن زیاد
 با سپاه بسیار رفت و چون بقادسیه رسید سپاه انجا گردشت و بر اثر ترس و بیابانها
 و عین عام بر سر بسته باده سوار بکوفه رسید و نهر در و در دیگر کتب انجا افتادند و کوفه
 که چون کوفیان شب و روز انتظار قدم و در رضی الله عنه داشتند و این زیاد و اخلاص
 را رسانند و قافله حجاز را از آنجا آمد و در آنستند و حسین رضی الله عنه مردان مسلم بودند
 و در حاکمیت

در کوفه از عید الله بن زیاد
 و در کوفه از عید الله بن زیاد
 و در کوفه از عید الله بن زیاد

در کوفه از عید الله بن زیاد
 و در کوفه از عید الله بن زیاد
 و در کوفه از عید الله بن زیاد

بردست مسلم بن عقیل پس امام قندوم و کله بجه کنار کوه امام حسین برآورد و پس از آنکه از آنجا
 و این سخن گفت با امام حسین که بیرون شو و خروج کن زیرا که الله تعالی از حقش را در دنیا و آخرت اختیار دارد
 پس آنوقت دنیا را اختیار کرد و تو نیز هر چه بخواهی از دنیا بستان و بیا که این سخن را از کوه
 بجا بیاورد و اگر بدو دایه نمود و همچنین در دنیا بجا آورد و ابو سعید خدری را بود و اقدار الله رحم غنم گفتند
 سخن بجا بیاورد و این سخن را در دنیا بجا آورد و این سخن را در دنیا بجا آورد و این سخن را در دنیا بجا آورد
 مصطفی است و بر مردمان کوفه اعتماد کند و عبد الله بن عباس نزد امام حسین آمد و گفت از مردم که خفا
 مرویست برای گفت که احب این بقول کوفیان خواهی بود یا در شهر کوفه میگردند و اگر ترا ضرر باشد
 این زنان و کودکان را با خود بیا که از راهی که میروند از راهی که میروند و اگر کوفیان دوست دارند تو بمان
 عالمی بد را که در کوفه است بدر کردند و مرا خوفی آید که تو کشته شوی و این کودکان را با خود بیا
 حسین قبول نصیحت بنابر آنکه دانند و بنابر عبد الله بن عباس گفت و عقیده امام حسین اراده می نمود و بنابر آنکه
 اگر کشته شوی در میان زنان و دختران خود چنانکه عثمان رضی الله عنه سلب امام حسین قبولی کرد پس گریه و این سخن
 گفت این نیز ترا برین اوله و در حق این نیز بد دعا نمود و کله این عبا را آن نیز را میدید و میگفت
 که حالت ترا چنانچه دوست میداشتی میخوای حسین برو و ملک باشد و در ترجمه طریقت که عبد الله بن عباس
 بکلام میگوید و بیعت بکهارا میگرفت بنابر این میخواست حسین برو و دانست که او را بگذشت شود این
 و در دست است این نیز بر منم که پس حسین را در جواب گفت که بدر منم خدمت بیای کرده که
 بنحیفی در کله بیا خواهد بود و بان حرمت که حدال خواهد بود پس فرمود دست ندادم و آن کلمه را پس بیا
 در حدیث است که خون یکس در کله خواهد بود چو کله پس از آن افتد و خون که در کله حرام حدال خواهد بود

انتهی عرض کرد و مکه ماند که آنجا رفته بود چون تقویر الی و دیگر بود پدر از خود لپری رضا بروز سینه بنایم
 وی چه روز و بیخ بنایم که پیشتر در کربلا در دو نفر از اهل بیت و شیعه و مجتبیان خود روان را کوفته
 و در ترقی متعارف می دانسته که ما هم اهل بیت خویش ما هم سوار و دو و صد بیایم رفت و در راه گویی بهترین
 خرج می آورد دنیا ملتی شد حسرتی رضا از آن گرده آنجا را بگو و گفت که امام هم بدین سزاوارترم از این
 و هر چه از حق می طلبا بود با و داد و آنچه از حق می طلب بود بر آنست چون نیم با و دیدم فرزوق شاد و همان
 ای غایب بیرون رضا از کوفه آمدند و فرزند آمدن عبید الله خداوند است حسین گفت که خیر و کوفه است
 گفتند که دل الی کوفه باز است لیکن ندانم که قضای از وی حسین گفت قضا را باز خوانی و هیچ خبر عبید الله
 انتمی و در آن کتاب فصول المهر و غیر اینچنین است که چون در راه فرزوق شاد ملاقات کرد و سلام
 و دست هم می سپرد و بگویم که از کجای آئی یا ابافرا گفت که از کوفه می آیم فرمود که آنجا نرفته گفت که
 و ما مردمان با تو گذاریم و شمس یار این بابین می اند و قضا از اسما نازل است و البفضل
 ما این دو در روایت این است که در همان کتاب شمس یار این بر تو صاحب دو کلام
 است که اندک کوفه از باطنی با تو اند اما در ظاهر بابین می اند و در تدبیر التعداد است که
 امام حسین بیرون مکه با جاحه چه پوش از فرزوق ملاقات کرد و احوال پرسید فرزوق گفت
 که بزبان من عرض وقت که کلام کون نمیدانم لهذا با شما رفتم که بگویم مرد و بگویم روان
 انچه و در صواغتی است در راه آنجا بقصد مسلم بن عقیل و نفیجه محبت و راز حر
 بنی یزید ارباب شنید و در راه بازگشت مکه که بر کای از بر زن عقیل گفت که بعد از ازیم
 ناکه عوض خون خود بیخ قضا می گیریم یا کشته شویم پس حسین فرمود که بهتر نیست زنده

و از آنکه فرزندش و در راه

را کوفه را ندانسته

و در بعضی روایات است که فرموده اند که در کتب معتبره که در کتب معتبره است

بعضی از روایات است که فرموده اند که در کتب معتبره که در کتب معتبره است
 بر گاه که در دو منزل از کوفه رسیده که حرنی بر بند البرجی با یکدیگر از مسوایح از مردمان این زیاده با یکدیگر
 دو چادر و از امام حسین گفت که مرا درین این زیاده حکم فرموده که از تو جدا شوم تا مرا بر این راه و هم در
 من بخدا ازین امر کاره ام که از خدا شوم که منی بیعت کردم که منی بیعت نکردم و از اگر قتادی تو بدو من
 بر این زیاده که منی بیعت کردم که منی بیعت نکردم و از اگر قتادی تو بدو من
 و شما نیز از این کوفه ای که بیعت نمودم که منی بیعت نکردم و از اگر قتادی تو بدو من
 و از این جابر که در حرنی بر بند گرفت که بخدا از این خط و طوطی است و مرا ممکن نیست رفتن بکوفه و راه
 حدائی تو نیست که ترا بر این راه زیاده و نه راه بردن تو بر این زیاده است غیر از هر راهی که می توانی از آن بکوفه خواهی
 و نه ترا گذشتن می توانم و نه ترا بردن راه و نه ترا بردن و نه ترا بردن و نه ترا بردن و نه ترا بردن و نه ترا بردن
 فرمود امام حسین که ای ابا عبد الله با این دو مرد حرم شخصیست و یکدیگر فرموده اند که این
 وضع اگر بدین است و این می جای نشستن مرا است و جای ماندن ارباب است و مقتدر مردمان است
 بر مردمان فرود آمدند و با کشت و نه و حرنی نیز بریدند که در مقابل این در کوفه فرود آمد و در کوفه
 آورده که یک دو منزل کوفه مانده بود که حرنی نیز بریدند و حلقه های که مار این زیاده بر این تداش
 یا آوردن زندگانی را بخداست و حلقه های که حرنی نیز بریدند که حرنی نیز بریدند که حرنی نیز بریدند که حرنی نیز بریدند
 و اگر و منی باشد و این هم ممکن است که ترا بگذارم و این منی حرنی است و حرنی است که حرنی است که حرنی است که حرنی است
 دیگر و بر و منی راه دیگر بگیرم و با این زیاده و حرنی نیز بریدند که حرنی نیز بریدند که حرنی نیز بریدند که حرنی نیز بریدند
 تمام شد و راه قطع فرود و حرنی نیز بریدند که حرنی نیز بریدند که حرنی نیز بریدند که حرنی نیز بریدند که حرنی نیز بریدند

و این را در کتب معتبره

و بر اذن حسین قهر و سزای او الهی تعالی بر نه خود را تصور نمائی حال مرا می گنجد از تن نیست که
 متعیان وی با من اند چنین رضی راه کوچ کنانیده تبارخ مذکور در کربلا در سینه و آغوش آن انظار
 فکوره فرموده و در عروج کبری مختصر آورده که امام حسین رضا تمام هفت شبانه روز کوچ میکرد باز بماند زینا
 می رسید چون از دمان پرسید که این صبح را چه نام کنند گفتند که کربلا بگویند هر روز تو کوچ میفرمائی و باز خط
 در آن زینبی می بینی و از این شتران نمی روند خبر دهد که بایشان میزنند و میرانند بجای دیگری روند و غیر خیزند
 به ضرورت امام حسین فرود آمد چون خدا و مانع روندی و هر دم از دست آوردنی خون از زمین و در
 بر می آمد و از آنکه حکم الهی چنین است که از اینجا نروم و در تشریف مسافر ز آورده که چون خبر خروج امام حسین
 به نرید رسید و هنوز آنجا رسیده بود مادر زینب کسری عجیده آمد که حسین از کمر بر آورده سیاه
 بر او مکه بگذارد عبید الله زیاده سیاه را در راه که نام زد کرد و چون رسید عذر اطلبید و وی را اطلبید و عزم
 با چهار نفر کردی به باد و نهاده و حسین را عجل از قادیسیه کرده نزل فرموده بود که هر دوین سعد حرن نریدند که
 فرستاد که جایها و منزل را آرند و این حرن نرید از شیعان علی بود با حسین ملاقات کرد و دید که با هم
 و عیال و دینه بار فرود آمده او را گفت برو و نیک است که می دهد فرمود که با اینهمه اهل و عیال چگونه رو گفت که
 بر خیز و بگوشت رو حسین کوچ کرده نریدی رسید که آنرا کربلا گویند و درین روایت طبری بسیار کاتب الطوف
 اختصار نموده که بیان در روایت آورده باید بایستی تقدیر چون وی رضا در کربلا نزل فرمود عبید بن
 خطاب را که بر طایفه بنی نضله فرستاد امام حسین خط را خواند و تعاهد گفت که این خط نرود ما جز نیست زینب
 حقیقه فرمای این زیاده گفت فائز و غضب این زیاده در جرات آمد که هر چه نمود و روانه خست و هر
 بن سعد را که عاملی بود برای قتال حسین طلبید و هر چه ازین امر حیرت این زیاده در خواب

باز در کربلا و طایفه بنی نضله
 با عیال و دینه بار فرود آمده
 بنی نضله را که بر طایفه بنی نضله

الستغفا

و خانی را دکت آب می نوشند و این حسین بن علی و برادران و زنان و اهل بیت او را می کشند
 و تو حاکم آب کشید و یارکان میبرد و خدا و رسول را بیست و یکم پس هر دو بن سده عزت که در آن آفا میزد
 بدینکه می رسیدیم بزرگان این آنچه هستند لیکن دعائی بعید بدین دو قوم ای خطره نماز
 محسنه فوائدی وانی توافق عا خطه لاد تقیه دین اخذ نکله بر غنی ام ارج
 مغلوبه دم حسنه و فی قنده اندازد لبس و نه حجاب و بکله سر قوه عینه ای بر او نفس من
 اجابت نمیکند بجز ترک آنرا بفرجه خود بگذارم پس بزیاده در خدمت و رسید و گفت که
 این رسول الله عمر و رافعه سده تراقت کنند به ولایت رس و این الا خضر از یحیی بن ابی بکر و یحیی
 صالح خود و اولاد که گفت را و هر حسین بن علی رافعه الله عنها و قتیله مردمان آمدند یعنی و قتیله
 مردمان لشکر بزیاد مقابل و می آمدند پس حمد خدا و تبار و فرموده برای مردمان به بیان کنند
 پس شنیدیم و کلام ام بزرگان در نفسها خود رجوع کنند و به بیند و شمارا بخن خون من و
 آنکه حرمت و در دست نیست یا من بپرو خرنیه شما نیست و فرزند بر عم رسول خداست
 و این بهترین مردمان و این اول ایمان آوردند که آن بخدا نیست اما حیره سید الشهداء و هم نیست
 و ایاز سیده است شمارا فرموده از حضرت در حق من و برادر و رسید السباب است بختی یا نیست
 در یحیی است شمارا از زینتی خون و حرمت و بختی این نیست شمارا باعث حفظ خون
 و حرمت نیست گفتند که ما ندانیم و نوجو میگوئیم پس فرموده در میان کوفه شمع من اگر شمارا زوج
 به رسید بر این شمارا خبر دهد شنید از حضرت در حق من و برادر و رسید سید کور را و از
 زید بن ثابت و برادر این عازر بن انس بن مالک اصحاب پیغمبر در کوفه آمدند پس رسید ایایانند

در قندهان حسین اعدا را

اینجند رادرجی و مردی و پس اگر شمارا در بنیاد نکست پس در نوسه به ن رسول خدا
 نک میکنند پس بخدا که کار دانسته جز در روح تکلفه ام از آن روزیکه شما ختم مر خدا غصب میکنند
 بر کاذب پس بخدا در میان سرف و مغزی پس در خرنبی شما غریب نیست نه از شما نه از غیر شما
 پس در خرنبی شما هم مخصوص و نه غیر مرفن و دیدم که طلب میکنند عوض خون خود قتل
 که اگر بگویم با طلب میکنند می را که از شما مملکت که ام با طلب ازید از من خاص زخم شما
 پس خاموش شدند چنان گفته که این قول امام حسین رضا از رو عاجز نبوی را که در
 میدان جنگ و بیاد بود و عالم به احوال شهادت خود از رو خبر فرمودن بعد خود صلو الله علیه
 بلکه اظهار ساز و کرد این امر را را فاست تحت بونا اعدا را و بر در خدا اینها خد زینب جانم
 فرمودی تا و ما کنایه معنی حق نبعت رسول و در تیزر التیزر ای که در امام حسین و عرو
 نوبت از سر امر کار را اختیار کنیم را مجاز رفتی بده یا ما ابو زبیر و ان کبر پس اگر این رو
 را بخوبی کنی را ابو ترکسان رفتی ده منی بنی ارم و با کفار از چند عالم و کشته نوم پس عرو
 این پیغام را بعید بن زیاد فرستاد بعید قبول نمود پس کفری احوش گفت او را ابو زبیر
 رفتی نباید داد تا آنکه راضی و مطیع حکم تو شود بده جواب عرو بن سعد نوبت و عرو بن سعد
 جواب مکرره با امام حسین فرستاد بی اشتباه این را در رفتی پس زینب میگوید امام حسین گفت
 که من بر کز پیش این زیاد توام فیت پس عرو بن سعد از چند قافیه و زبیر پس عرو بن سعد
 که اگر تو را از قمار سپرد و بند و لا ترا خواهم کت در بنیاسی نواز آمد کوفه نسته بعد عرو بن سعد
 که تو که رسول خدا است از میگوید چرا قبول نکنی و از آن نوزد کرد عرو بن سعد بر خاسته در کلام

اینکه اگر از این خبر
 که از امام حسین
 و عرو بن سعد
 و ابو زبیر
 و ابو ترکسان
 و ابو ترکسان
 و ابو ترکسان

صلی الله

امام حسین آمدند و باور قضا را اعدا نمودند آنحضرت در بر حرم طبرستان اولم چون عرو و بر سعد بیاد آمد
 و خبر امام حسین کبر پدید یافت بجا رفت چون سپاه عرو و بر سعد نمودار شد امام حسین با آن جهاد سوار و
 صید بیاد و پیش حربه و صف کبید عرو و بر سعد از میان سپاه بیرون آمد و بر امام حسین سلام کرد
 و عرض نمود هر چند باور قضا است اما حق اینست که خداوند اینها را از شما دست کشیده و بجهاد
 بدر تو قضا کرده از تو نسل و معجزه اینها را در ایام نرسیده و زنده نگذاشته و از انبیا و ائمه و اولاد
 دانست اینها را رست نباید تر کرد و بیعت نمودن از انبیا و ائمه و اولاد یافت تو نیز خویشانی را
 از کار بیرون آر و حسین رضای تو را از سر کار بیاور و گفتند ما را بگذارید تا بیکدیگر برویم و هر دو اینها را مردم
 و اگر نه بهر رسوم و بی بیستیم و اگر نه بکینند پیش ازید برویم عرو و بر سعد گفت نیکو سبکو تر کنون
 خبر کن تا من بعید الله بنزله یاد نام کنم و عرو و بر سعد آمد و ناخوشی از این زیاد جواب آمد
 که او حسین رضای تو را بکند تا من او را نزد یزید بفروشم حسین گفت فرخنده بروم عجب الله اندر یاد
 ملعون قبول کند و پیش خود آمدن خواست عرو و بر سعد و سه بار نام کرد عجب الله این زیاد
 ملعون گفت هیچ سود ندارد نام تو را میگوید و دست بردست و نه نهد اندر یزید و کار بکنند
 بر عجب الله بنزله یاد کن نزد عرو و بر سعد فرستاد که فرستاد بر او حربه و سپاه که اگر حربه بکنند و الله
 دیگر بر او کارم تا حربه کند عرو و بر سعد همان صفت را از سر بیاورد که در امام حسین بسیار بکند
 نامد بار کرد و عرو و بر سعد نو کفر قمار نمود این کار را بر تمام یافت حسین گفت امر و زمر او
 عرو و بر سعد و زمران داد پس عجب الله بنزله یاد فرستاد و گفت عرو و بر سعد با ما نماند
 و دل حسین در دبر او اگر و حربه را حسین نماید بتر و الله حمده او بستان سپه الله در دست

این کلام از حضرت و این را از عرو
 امام حسین فرموده است

این کلام از حضرت و این را از عرو
 امام حسین فرموده است

با حسن را با سواد این جوان حسین بن امام حسین بگرفت و فرستاد و در غایت لطف و مهربانی
 امان نمود و چون سواد سپاه حسین بن برادر گفت که عید الله بن زیاد است و دیگر نه حسین را گفت
 نزد یکدیگر گفتند که اگر امان دهیم سر نیز امان بخواند و تا آنکه امام حسین مسلح است همین که در کوفه
 عید بن زیاد رسید و گفت که اگر این سواران در کوفه نمانند و کشته شوند تا به تشنگی میریزند و چون حسین را بگفتن من ملک
 زیر اسمان بالند و چون سواد را میخواست این حاج حاج بابا بن علقما را طلب و فرستاد و آید نزد حسین
 آنجود و حسین آن را نخواست و سواد بر خود را میخواست که و علی بن الحسین بپار خفته و حسین شمر میخواند و
 شنید و بگریخت و خان نیز بگریستند و با یکدیگر بر خاست و فرمود که خاکش باشد تا دشمنان نشوند انتهی و در
 ترجمه طری آورده که چون ابراهیم بن ابی بر بنی ابراهیم آمد و میگوید که سواد نهاد و در خواست و بگوید که
 آنحضرت صلوات الله علیه تنگ آورده و چون ابراهیم را در کنار گرفت و فرمود که ای فرزند من میگویم که دشمنان
 قصد کرده اند و این از خفا من بی نصیب خواهند بود و فرمود که ای قحطی تا ترا بدیده بشمارند و
 بهشت را بر آن آمدن تو آرد که از من و مادر و پدر تو منتظر آمدن تو نشسته ایم و ای فرزند به نیامم مگر
 تا به شهادت بخشنی پس فرستاد بر سینه امام حسین نهاد و فرمود اللهم اعط الحسین صبرا و اجزا حسین
 از خواب در زمان بیدار و بر اهل بیت خود اینچنین فرمود که ایان الله بن عبید الله آرا از آنکه امام حسین بنده بودیم
 و در آنکه بگریست و چون سواد فرستاد را پیش آورد و فرمود آمد و حسین را در دیکر تا منزل آورد و گفت
 از آن دور مانده بود فرمود تا جا بکنند و تقاضا و او را گشایا دیدند آنجا فرستاد و تشنگی بی تاب نشسته و کلام
 هر یکی خنک شده که طاعت سخن گفتی نماند و چنانکه در کلام میگفتند طفلان از تشنگی بر درند
 سواد اهل بیت رسول خدا صلوات الله علیه و آله سلم از بیم نماندند حسین عکس این عار را با روح و نفوذ و تشنگی

عید

و شمار از بیعت خود بیرون آوردیم بر دید این گفتند که روزی پنج نفرند که گوییم و چون چوبه آوردیم و پیش
 چو عذر کنیم که فرزند او را بدو نشاندیم پس در میان ما برین تو فدا کنیم چنانچه قدر بسیار که داشت و در حال
 گنج او مردی بود از مشیعیان عاقل و باه نام چون بشنید که منی اگر نداشت بر جازه بیا که وی را گفت
 بر خیز و بر جازه من بنشین تا مرا در قبیده خود رسانم و از دست دشمنان خدام جانی و زنی و فرزند
 و عیال گذارند منی عارست وی باز گفت پس از آن خوابید چنانکه گذشت چون روزی
 آن روز روز دین و عشر محرم بود نماز جمعه خواند و برین سکه بسیار آراست صف آرا شد و من
 از او فرود آمد بر جازه نشسته بود و نصف خنانکه می خفتی او را بدید و خطبه خنانکه در دهان سانی
 گذشت بیان نمود و آنچه که بر خطبه مذکور است سخنان را نکرده بود اینجا آورده است فرمود که ای
 مردمان ببینید که ترسایان هم هر چه حرم را چگونه خنیز می دارند چهوان اگر چیزی بیابند
 از نوسه علیه السلام این را هم تعلیم کنند و هر نیمه را بر ملت فرستاد می بکنند من را و خیر پیغمبر نام
 مرا و خانی می ریزند و منی بدین نزد گوارد فغان نشسته بودم مرا آنجا نگذاشتند بیکه آیدم از آنجا
 مرا بخواند و در سوادان فرستاد و چون نزد یکسایا آمدم برین آمدید و باین عذر کردید و مثال
 اینی سخنان گفت چه کار دارید منی گفت الحمد لله که بخت بد را بر شما نشاند و برین حجت نیست
 دیگر باره حجتی هر یک را نام نهاد که برین نامه فرستادید اکنون در پی کشتن من
 آمدید اینها جواری دادند که ما بیعت تو بر این حجت گفت الحمد لله که شمار را بر خدا هیچ حجت نماند
 بر این گفت اللهم انت نقی فی کل کریمه و عیالی عن کل شانه و قوتی عند کل ملتحمه و جاری فی
 کل حاله و انت اللهم فی کل نوبه و منتهی کل غایه اکفی یا ارحم الراحمین ایشتر بخواند

و این حدیث را هم از کتاب خدا و حدیث
 و این حدیث را هم از کتاب خدا و حدیث
 و این حدیث را هم از کتاب خدا و حدیث

و برپا داشت و صفیاء را دست و پا بست و تا این که ابتدا آید و مردی از آن که مردی سعد
عبد الله نامی را به او دادن داده بیرون آمد و برگردانید و دید که بر جوانی عابد و اطفال حسین روشن
کرده بودند تا که آنجا میروند و عبد الله امام حسین را گفت ای حسین بن ربیع ما ترا که تا این دنیا
برین از آن گرفت امام حسین گفت یا رب این را بگذار که چون عبد الله این را شنید اسبش را
پای بجای فرو رفت بیضا و دو را بدانی خندق بر آن زاندر اوست آن لعین در آن آن زشت
بعده در ترجمه آمده که نوشته بعد از آن مرید پسر عمر بن سعد را گفت که تا کی مملکت بر
نزدیک آمد و تیر در کمان نهاد و گفت شما هر گواه باشید اول ترین انداختم و دوشین آن که مردی سعد
بیرون آمدند از میان عبید بن زیاد و یک را نام زیاد و دیگر را اسم بود و مبارز خواستند این که
احمد المومنی حسین دوش بر دوش شد و حیدر بن مسلم و نیز بنی الحسین جوانان همچو را بکشتند
و مردی از آن که مردی سعد سسی بعقل بنی برید بیرون آمد و از آن که امام حسین نیز بنی حسین
بیرون شد و عقل را بکشت و دیگری بیرون آمد و او را نیز بکشت پس از آن از آن که مردی سعد
مراحم بن حوث نامی بیرون آمد و مردی از آن که حسین نام بن ملاف نامی او را بکشت و روز
گرم شد و یاران حسین تشنه شدند و چون الحجاج بر میینه آن که مردی سعد و گفت ای محمد و یاران
دل بر من نهاده است و بنی این بر نیاید و ما را بیکبار حمل باید کرد و مردی گفت بستر و تیر اندازان را پیش
بر آمدند تا تیر باران کنند و یاران حسین جوع شدند و بستر تن از آن که حسین کشیدند و بر امام حسین
خواست که خفه بر زنجیر یاران حسین بگفتند که یا ابن رسول الله ما را یک زنده بجا بر آید و بگویم
بر امام حسین رضا آید و منم که در فرموده است و این که بیک یک همیشه میزند و میروند

و هر گاه رفتی آن دیگر گفتی تو رفتی و من از تو می آیم همچنین هر گاه با حسین بودند نشینند چنین
 پدر او در آن زمان امام حسین گفت که حال زینب بنت علی بن ابی طالب که از مایکت زنده ماند گواهم
 که تو بگویی از اول کسی که از این خانه آمد کرد از زینب که امام حسین علی اکبر بود و ده جمله کرد و در هر جمله و تنی
 و ستن را بگفت و گفت که در روزی از جنگ شد سوخته شد و بر آمد و گفت که از پدر مرا نشناختن
 پدر گفت که پس چرا نمی آید اینو با چه می آید پس باین می آید و در روزی از جنگ باره بازگشت و جمله کرد
 مرد پیش و آمد پیش فخره بن سعد بعد از پس علی اکبر و آمد و شمس بر زد و از باز می کند مردم و دیدند
 او را باره باره که حسین بر گشت و او از بلند بر آمد و زبیده از خیمه بیرون آمد و خولتن را بر علی اکبر
 افکند و خردش بر شتر و از پس علی اکبر عبد الله بن مسلم بن عقیل بیرون آمد و در صبح نام بر نبرد
 و در آن صبح و وقت و چون بر گشت به نام و تیر و دیگر بر گشت و زرد در زخم می کرد و آمد به جعفر بن عقیل
 بیرون آمد و در دیگر از تیر گشت تا حسین با پنج برادر را با محمد عبد الله و عیسا و جعفر و عثمان و محمد و از برادر
 حسین محمد بن حنیفه ماند بود و دیگر حوین علی بن در آن معرکه حاضر نبودند و حسن قاسم نام ماند
 بعد از حمله از آنرا بنی العابدین گویند و باره بر آن اندر و خیره قاسم بن حسین بن علی اکبر بود
 و فقه را بعد از خیمه بر آمد و شمس که حسین فرموده بود در جنگ که گوشتی گفت تا هم بجای می خورد
 از خیمه بر سوخت و از آنرا بعد از حمله و شمس بر زد و او را دو نیم گشت پس همچو برادر را یکبار بر زد
 این را را بعد از میان رفتند و بستند پس تیر بر اسباب امام حسین رسید امام حسین بیاد شد و از شتر گشت
 سست بود و از شتر ظاهر رسید و حسین بن مسلم بر کشتن او آمد و زنده بود و در آن روز از آنرا خون
 بر کردن و بر ماند بنابر آن که گشته حسین را بر بر بود پس او را از او بستند و در بوخت او را بر نماند که می گشت

و از آنکه علی اکبر

و از آنکه حسین

مرد از اعدایش خبری نداشت و بگوشت او بر جگر حسین کوفت و از زنی زنهار گفت اما بعد و اما ایسه را چون
 یارب بدید مصیبتها سلبایده و از پا برجا نیست و کس غلبه در این نیست و یارب است و یارب است و یارب است
 باز دارند و از کس است و از کس است و از کس است و از کس است و از کس است و از کس است و از کس است و از کس است
 بر جگر حسین زد و کس از دین بخت و نیز از دین بخت و از دین بخت و از دین بخت و از دین بخت و از دین بخت و از دین بخت و از دین بخت
 عروین سعد انگشتش بر جگر حسین زد و کس از دین بخت و از دین بخت و از دین بخت و از دین بخت و از دین بخت و از دین بخت و از دین بخت
 جراسیمه نماید و او را می بیند و کس از دین بخت و از دین بخت و از دین بخت و از دین بخت و از دین بخت و از دین بخت و از دین بخت
 از دین بخت و از دین بخت و از دین بخت و از دین بخت و از دین بخت و از دین بخت و از دین بخت و از دین بخت و از دین بخت
 و چند سیه باور داشت از دین بخت و از دین بخت و از دین بخت و از دین بخت و از دین بخت و از دین بخت و از دین بخت و از دین بخت
 را بکشت و چهار جگر از دین بخت و از دین بخت و از دین بخت و از دین بخت و از دین بخت و از دین بخت و از دین بخت و از دین بخت
 بخاکش بر سرش انداخت و از دین بخت و از دین بخت و از دین بخت و از دین بخت و از دین بخت و از دین بخت و از دین بخت و از دین بخت
 حسین بر سرش گرفت و از دین بخت و از دین بخت و از دین بخت و از دین بخت و از دین بخت و از دین بخت و از دین بخت و از دین بخت
 تمام شد باز کشت و از دین بخت و از دین بخت و از دین بخت و از دین بخت و از دین بخت و از دین بخت و از دین بخت و از دین بخت
 پلست چنانکه از سینه او بیرون آمد و از دین بخت و از دین بخت و از دین بخت و از دین بخت و از دین بخت و از دین بخت و از دین بخت
 از دین بخت و از دین بخت و از دین بخت و از دین بخت و از دین بخت و از دین بخت و از دین بخت و از دین بخت و از دین بخت
 و جامه را از دین بخت و از دین بخت و از دین بخت و از دین بخت و از دین بخت و از دین بخت و از دین بخت و از دین بخت
 شکسته و علفی از دین بخت و از دین بخت و از دین بخت و از دین بخت و از دین بخت و از دین بخت و از دین بخت و از دین بخت
 شکست و از دین بخت و از دین بخت و از دین بخت و از دین بخت و از دین بخت و از دین بخت و از دین بخت و از دین بخت
 شکست و از دین بخت و از دین بخت و از دین بخت و از دین بخت و از دین بخت و از دین بخت و از دین بخت و از دین بخت

نکته ای از آن

کتابی که در این کتاب است
 و از آن کتاب است
 و از آن کتاب است

گفتند این فرزند مسلمانان است و قطعاً نظر از این این را پیش از این بر سر خود می‌بندد و سر را بر
 باز گردانید پیش سر خود را گفت که مرا می‌فرموده که اسبان را بر تن حسین بدوان پیشتر
 اسبها را حکم کردند تا می‌رسد که چنانکه استخوانها تن مبارک شکست و آنجا فرود آمدند لعنة الله
 علیهم اجمعین بدانکه در ترجمه مختصر طبری نوشته که علی اصغر که او را زین العابدین گویند بیمار بود و بعد
 که شعله‌ای علی اکبر پیشتر امیر المؤمنین حسین آمد و عرض نمود که ای امیر مرا رخصت فرمائی تا
 با دشمنان حرب کنم و بحضور تو شهادت یابم و بجز خود برسم امام حسین فرمود که ای پسر اگر گشتی
 نسل من بالکل مرده خواهد شد و بر رسول خدا چه رو فرستادم تو یادگار من باشی پس امر مکتوم دست
 علی اصغر گرفت و اندرون فرستاد امیر المؤمنین حسین الهیبت خود را و او را کرده و حاجت رسول خدا
 پوشیده و علی اصغر را در کنار گرفته بخدای تعالی سپرد و گفت که ای فرزند بعد از شهادت من با
 دشمنان حرب نکن علی اصغر قبول نمود و امیر المؤمنین از الهیبت خود جدا شد و کسلاح پوشید
 در حریم نبوت و غریب از الهیبت برآمد و گفتند که همی یادگار رسول علیه السلام بود تا آنکه رفت و دشمنان
 قتل نمود و مینه را بر سره زد و بسیاری را بگشت و شهادت داد و آب و یگر خسته در زیر گاه آمد
 و در آن کتاب نیز قصه طویل دشمنان جدیدان برای رقت قلوب منان همی قد
 کافی است اللهم صل علی محمد و علی آل محمد و سلم القمه چون امام حسین و الهیبت او
 شهادت شد پس سر خود را بر سینه او را سیر کرده با اسم مظلوم و یاران
 او و بجز آنی بشیر بن مالک نماند و دستاویس کوفه نزد عبید الله بن زیاد بر حسین مظلوم
 و اصحاب او و بر عبید الله نهادند و قاتل ضایع امام ابن ابی اسفند املا در کاتبی قصه و چو

از لب

در
بهر

بکازوفیان در رسید و او را در گذراند و عثمان بن عمار و عبد بن جعفر و غیره از حسن نیز در آن روز
 شهادت نمودند و نیز در تاریخ مذکور است که عباس بن عمار اسقف گویند از انجمنه که در رضایرام حسین
 آب آورد و حسین و امام حسین شوی از ناول نماید ملعون تیر در کلور میبار زد و نوکند
 آب میسند است و در تعداد کشتگان مخالفان نیز در تاریخ اخلاص است و در ترجمه معاد و طبرستان است
 نوشته و از ترجمه طبرستان معلوم بود که صد کشته شدند چنانکه گویند امام حسین و عکرم در حمله
 صد کشته و سیصد تن و نیز در حمله او که در کربلا انجمن فرستاد و الله علم با هر فصل
 در ذکر شیخ در طبرستان و کلمه حم و در سید و نیز در بلاد مقام نمود و کشتگان خویش را بگور کرد و
 و نفس را از طبیعت بچکان افکار مانند فرزندان امام حسین را بر سر پا بالان و خنجر حرام
 دریده و سر بر نه و عباس بن امین را که بیمار بود بر سر انداخته و بر کوفه نهادند و گویند که
 چون روانه شدند آواز زاری شنیدند و کسی ندید و این سوختمندند از راه جوه
 افرقت حسنا شفاعت جده بوم محاسب و او از بسج مردان میرسد و گرانندیدند
 و این سوختمند بگفتند ایها القاتلون جده حسنا و بسروا بالعذاب و التکلیف اما
 قد علمت عیال داود و موسی و حامل الانجیل پس از امام تار و زهرم کشتگان افکار بود
 و در فتنه کعبه پس مردان عاصیه بر آن دهمی است بر لب است و اندران نه است
 ثبت ماند و گفتند از مسلمانان این مقتولان را سیران و کرکان منجورند از خدا سید
 و در فتنه کعبه جمع سر امام حسین را در بگور دفن کردند و در شهادت را یکی جمع کنند و مرا از طبیعت
 در برابر او در گور کردند و خواهر حسین بی بی عقیله را در بگور و در بگور و در بگور و در بگور

این کتب در کتب
 این کتب در کتب

ایست بجز زانی برده و پیر که در بدو در کوفه که چون کوفی دیدند میگفتند پس ام کلثوم گفت
 مردن کوفه میگردید و از سگای سگ و از بکر بدین ریهت خلدن ما ذاقولون اذا قال السلام
 ما ذاقولون و انتم احرالکم بحرانی و با علی بعد محققا منم اساری وقتا مر حوا بدم ما
 ما کان نذاجره و اذا نصحتکم ان یخلفوا فی فی البصرة من ذی رحم بر عیبه بن زیاد
 ملعون بنو کناندر ساطین بکسر اند و با علیست و وفارعت و عرو بن سعد را بار داد پس حسین را
 را در پیش و نه مال و نه زان و کوکان که اسار ایست بنو بعد پیش انلعون پیار دارند
 و عبید اللہ ملعون ناس را میان میکرد و گفت ای محمد اندر کرب و آرب یعنی سخن فلو با اثر
 ام کلثوم گفت ای محمد اندر از مناج و طهر ناظر بر عبید اللہ گفت میفایتم قدره الله یعنی بخود
 در یافتند ما قدرت خدا را ام کلثوم گفت هیچ الله بنما و بنیم یوم القیامت و سبغنا منکم یعنی
 فرستاد که خدا ما را و شمار روز قیامت جمع سازد و انصاف نماید انلعون گفت ترا منور حسین
 دیر در کلام است و خورست را و اعقوبت کند و بر سر گفت سخن را ترا اعتبار نماید کرد
 بر عبید اللہ گفت این بکر است گفت بر حسین است گفت این را نیز بکشید و منم احم که از غلط
 هیچ نریدند بماند هر طریقی سر شد سخن خواست بر عباس حسین را دست گرفته سر برود
 و بنی زینب را بکشتار اندر گرفت و گفت اگر این را بکشید یا را بکشید مرا نیز بکشد بازند ام
 در سه زبان و کوکان آل محمد ۴ محم فقط بن کوکانند است چندین را بکشید یا بر عیبه بن
 عورتان بی محم ما نیم عبید اللہ گفت جان او بسا بخشیدم و عبید اللہ بن زیاد و حسین را بدست
 رجبه بن قیس زان و اطفال بجز را سوار نمود بر زید عیبه فرستاد زید فرستاد کسر نهد

و سپاه را بار داد و حسین رخ برپس و نهادند و زیان و کوه کان و بر این ملعون
 و در خر بر پا بست که در نذیر بود سر امام حسین دیده گفت رحم کند خدا بر این ملعون
 که ما را خبر بود از این ملعون اطاعت نمایند بدون کشتن و کشتن و قطع رحم نمود و یکسوار
 گفتند باید دانست که این ملعون گفته رحم کند خدا بر این ملعون ای ابو عبد الله مراد از آن تهم
 بلکه نجات خیانت و ناله است چه ای مکر و اشرار آن نیز در محو و استغفار در حق
 خاطر و مجرم میکنند چنانچه هر کلام میگوید قطع رحم نمودن را خود دلائل بر آن میکنند زیرا که جوی
 در دست و دست بر لبان حسین میزد و در لب و در دهان میگذشت بود گفت این نیز قیغ
 و در در لبان حسین که فریاد بسیار دیده ام بر لبان و بر سر میگرفت بر لبان حسین
 گفت چنانچه در قطع رحم کرد و حتی فرستادند و خواست که این سلفیت خدا داد
 از دست من میرود خدا با و چنین کرد عا این حسین گفت ما صاحبی میدهیم الله عرض و دل
 انفسکم ای بخواند پس بریدان را بفرمود در خانه نکند از دنیا این ملعون در زمانند
 و با بعدینه منوره فرستاد این است در ترجمه معارف طبع است که کتابی عجیب آورده
 که اخبار اتفاق دارند هرگاه که انقیاد حسین را بر آید و اهل بیت لعن
 روانه بود پس زیاد بطور بندهان نمودند چنانکه در ترجمه گذشت بعد نوشته این زیاد
 در قمار است و مردان را با عام و اد چون مردان حاضر شدند بسیار که او بود
 این زیاد نهادند و بدید چشم میکرد و بچوبی که در دست و بر لبان مبارک بود
 بخار و نذر از انس را اوله اند که گفت انش نزد عبید الله بن زیاد را امام بزرگوار

آورده و طاعت نهادند پس بنزد و بیگفت حسین اینجاست زینب گفت بخدا بود امام حسین
 ماست برین مردمان بر رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم و بود و در حضور بوسه و در زندگانی
 او که هر مکر و در پس حسین رضایا بود که چند معر در مقدم پس سفید بپوشید و در آن خضاب
 کرده بود و آنکه و این ابی الدنیا از زید بن ارقم رضایا بود که زید بن ارقم به این زیاد گفت
 که بچوب خود را بر دایرس بخدا که بسیار دیدم رسول خدا را که میبوسید باین ابن مرد و باین
 بعضی زبان حسین پس از آن زید که به آغاز زد و گفت پس زیاد در حضور آب و چشم ترا
 اگر نویسم غم بگو ترا کردن میزدیم پس برخاست زید بن ارقم و بیگفت که ای مردمان شما
 غمدها ندید بعد از مرور قتل محمد و فرزند رسول را و ایستادند این مجازت علی بن ابی طالب
 را بخدا که بر این و خواهد کرد بهترین شمار او پشش خواهد گمانید از سربازان شما که هر مکر
 بر آن کسی را فحش مذلت و عار شود پس زید بن ارقم گفت که این زیاد ترا حدیث کنم
 از آن چنانکه غم دهنده تر باشد تا از آنی که دیدم من رسول خدا ص را حسین بر آن
 من نیند و حسین را بر آن جدیست مبار خد را بر سر را بر آن نهاده بعد از مرور که
 آری خدا با ملائک را بنویسند مومنین امانت سپردم پس چگونه شد پس خبر خدا ص
 پس آنرا بر این باد یعنی زینب امانت بصلوات مومنین سپرده بود و توانست رسول خدا ص
 ضایع کرد و اینچنین خوار نمود و الله اعلم بالصواب پس تر این زیاد از مجلس نشست
 و بر مبرایستاد و کلمه گفت که ترجمه پس اینست مکر مرا خدا گیر که اظهار حق نمود
 و این حق را ظاهر نمود و فتح دلهو امیر المومنین برید و کرد و گفت کاذب است و بعضی

این کاذب^{۱۲}

۱۶
۱۷
اصل محمد بن عقیق از زین العابدین زیاد رفت و گفت اگر من خدا نود و غلو هستم و بدو تو
در غلو و اندکی نرا اندیش ساختن یعنی زیاد و در غلو هست و بدو ای تو یعنی معاویه او نیز در غلو
تو اولاد پیغمبر از حج نمود و بر بنبر مقام صدیق بقول الله البس عبد الله قوم خود را اولاد او
غفلت کسی از قوم و جمعه شده از دست جلد و ره را نیندند بر گاه شب این زیاد و حضرت علی
از خانه بر آورد و کردن و بر زد و بر دار کشید و در سینه و چون صبح شد و سالی این زیاد در حسین را
را اگر دیدند مبارک کوچ که کوفه روبرو قبیله با کرده کار کوفه از زین العابدین از قم روایت که سنگ
گفت و نگذارد اندیشه مبارک بر سر مبارک بنده بود و در غلظت بودیم هر گاه که حسین را
مقابله شدیم هم سر این انبیه بخواند هم حسبت ان اصحاب الکف و الرقیم کافوا من آياتنا
عجایب زید بن ادرقم بگوید البس بر خاست بخدا و دعا و دعا سر را بخدا از این رسول الله
صالح علیه السلام حقیقت تو و حار و غریب و غریب و این الله خضر از عام بن زرار و زاده اول
سر بر بنبر قائم در مسلم حسین بن عابد و در وزن را نیندند زیاد و از ان را نیندند
و نیز در قبا و فرطی اوله مردمان کوفه میدیدند در زین العابدین بن حسین ای دوست و برادر
بنده بود و زینب و فاطمه و یکنه و خزان امام حسین را کوفیان تبکار و طمان و شاف و انار
میردند انتیه پس از این زیاد و حسین را و یاران او را باز نیند انبان اهدیت همراه بن
در خوشن طعون بطرف زید بن معاویه روانه نموده و در تندر و طبعی کوشش زنان اهدیت
بر اکثران ف بنده و سران امام مظلوم را روانه نمود و گفت که هر کس و قریه روزی بنبره
نعبیه کنند تا ابدان دمه و شمشیر بنشیند انتیه پس چون راه قطع کردند تا که در راه دیر بود
مقطع شد و سرش را بر او نهادند و در راه دیر بود و در راه دیر بود و در راه دیر بود

بسم الله الرحمن الرحیم
الحمد لله رب العالمین
والصلاة والسلام على
سيدنا محمد و آله الطيبين
الطاهرين

بسم الله الرحمن الرحیم
الحمد لله رب العالمین
والصلاة والسلام على
سيدنا محمد و آله الطيبين
الطاهرين

بسم الله الرحمن الرحیم
الحمد لله رب العالمین
والصلاة والسلام على
سيدنا محمد و آله الطيبين
الطاهرين

فجاریه ند خود دادند تا قبله که کنند پس پرید و باری آن در این بیت را نوشته بختند
 از جو که از قنطاریه جینا شغبت جده بود محاسب بر بیدیان از راهی بر رسید کلام
 نوشته است پس را بخت این بیت در اینجا قبل از غنیمت بنی ساجدت با نهد به نوشته
 و روایت که که دیوار نگاشته شد و از دوست ظاهر شد که در آن گفت از خون این خطره
 بودند و روایت سحر که گاه آن نابکاران در منزل فرو میزند و مبارک را بر نره
 نصب میکنند و نگاشته بانی آن می ختنند هم ماقال کردند چو کوفیای سوشام روان
 بر نره رحمتی ده دو جهان از زید خلک شد عیادت پیدا یک ششم آمد افغان تابان
 پس آن را به مبارک از در دید و از آن پرسید انظار آن احوال بیان نموده پس گفت
 که بد قوم شنید شما با این ضلالت ده تر از درم در خیمه میرو این سر را به سر شیب
 گذارید حارس قبول کردند پس را بخت را گرفت و غدا دو خوشبو مالید و بر آن حقه
 نهاد و باطلح آنست که به ماند پس آن مسلمان شد از آنجست از سر مبارک خود را
 تا آسمان دید پس از آن از در بر آمد بخت گذشت و بر او آنچه در در بود بهیض خادم
 و عیبت ماند و این حارس را در این بهیض غارت غنیمت از آنکه نام حسن است بود
 پس آنها را از صره ها کردند تا قیام این تقسیم نمایند پس دیدند اندام را که خفته بود
 و بر یکی نه نوشته بود و در تحسین الله غانده عا مبل الطالون و بر طرف دیگر سید علی
 ظلم و این منقلب لا یغفلون و در هر چه موافق است به اینجا سر حین را دانستند از
 خونی خدیز تقسیم در آن میگویند انهم الفقهیران بدین اندازند و پس زید رفتند

و سر امام حسین را رو بر و در گزشتند پس از آن سحرین دینی بچو سن فقه جنگ غار کرد
 و گفت در امیر المومنین حسین برآمده با نژده نفر از اهل بیت خود و هفت نفر از سوار خود
 پس امام حسین را رفیق و سوال نمودیم این را با طاعت حکم عیسی بن زیاد و با اختیار
 پس این جنگ را قبول نمود پس برای آن تاخیم نزدیک طلوع افتاب این نژاد از راه
 محاصره نمودیم پس هرگاه که شمشیر بر آب این افتادند بنایه می شدند این را بپس از آن
 که از جراح بنایه می شدند پس نبود جنایان که مقدار فرج کردن فضا پس نژادمانند خود
 که بر و می کنند تا آنکه قتل کنیم تمام این نژاد پس این بدنها را این اندر بنه فوج در انداخت
 همه را کتیم و انبست تنهای این در بعضی روایت است هرگاه بنسید بزرگ گفتگو سحرش
 بر آب دید و او را بر سر از راه طاعت ساقط بودم غیر کتن حسین گله بیدیدار من
 تعابد می بودم از و تجاوز میکردم و برید این زیاد را بدقت لعنت نمود و گفت این را
 در دل بر بندید عداوت را تخم از طرف کسی که پس از آن گفت رحم کند حسین خدا را که
 تحقیق قتل نمود ترا شخصه زلفت حق رحم را پس از آن ذریات امام حسین و سر او را با عیسی
 بوسه زد روانه نمود و در نینب نیندیب اوله عیسی بن یسلف چون مایه بنی که پس
 علفات کرد و در شخصه که در خانه در رفیق و خفیم چون اولد با بهار آب در گوشه سید می کردیم
 و اما رو بر و برید بر دند پس چشم او بر می نمود از دیدن حادثه و آنچه ما خواستیم داد و بخت کرد
 ما را که در میان قوم ساقها با خوانند لازم بود هیچ یک از آن نباشد چون جنگ از دست
 بر سر فوشت عیسی بن حسین را از بنی و بر شوکتی که و اگر بر بدین فتح یابی پس او را سحر

و بنزد و بخت محمد بن حسن محمد و اولاد چون سر حسین را رو بر و بر زید نهادند گریه کرد
 و بنزد و اولاد هر چه خاطر می و سکنه را این زیاده پیش زید فرستاد سکنه را زید عقب گفت خود
 ایستاد که تا سر بر خود نه بیند و عی بن حسین با طوق رو بر و رو را ایستاد بعد از بد جواب
 در دندان مبارک میزد و بنزد و بخت چون سر مبارک پیش زید نهادند چوینت و میگفت
 که مرا کن بنمود ابو عبد الله حسین یابی سن خواهد رسید و سرور پیش او محفوظ از خفا باشد
 و بنزد و در آن روز در محضر بن عبد العابد سر حسین بر زید اولاد و گفت ار قیام المومنین
 سر اصمقان غریب بودم زید گفت ای محسن نباید گفت بلکه در کتاب الله خوانده بودم که الله
 من ت و تترج الله من ت ای بس از آن سر مبارک نزد عابد بدین منوره شکر آورده و ترجمه
 صواعق اولاد بر زید در ظاهر کار که در باطن از عید الله بن زیاد را فرستاده بود که با تمام
 در عظیم و ترفع مقام و رفعت که و بر اندرون حرم پیش زبان میطلبید و بهی و جماعت
 که در میان روایات رضا و عدم رضا و زید در قتال عام حسین است مفعول شود و زنا
 گشت او را فریدل بقدر علم حسین بود و الله اعلم خاتمه صاحب کتاب بگوید که اکثر روایات
 چنین اند بر زید بلیه و شد از قتل آنجا و سر مبارک بخیر زان میزد و این ابیات
 این از شعر بخواند لبست استیاضه بیدر شهید و تا از روایات از و میسر اند و در
 زیاده نموده دال بر کفر و بخت و این جور گفته از قتل این زیاده عجبت که در محکوم
 زید بود که اگر از زید عجبت که چو بر دندان آنجا زید و ابدیت او را بر بالادندان
 رو بار بر نه برین مورد و در کده سواری که سر مبارک بطرف بدین فرستاد و حالیکه

بوز آن تغیر یافته بود پس این جور گفته هیچ مقصود از این نموده و نصیحتی ندان و اگر در دل و کینه جانیده
 و کینه کشیدن کفار و قریب و در روز بدرگشته اند و نینمود در این سر مبارک نیز که میکرد و کفن میداد
 و دفن میکرد و نیکو بآئی رسول نمود و در روایات آمده که چون بی ادبی بد گویند عنبه از مبارک
 کرد پس در رسول قهر و عداوت حاکم گفت از رویت که نزد ما در بعضی جزایر سر خر عیسی را بآید
 او سر میکنند و از طرف عالم میروم و نذر میفرستم و بزرگ و میکنند خاکه تا عنبه را نیز که میکنند و سر گوشت میدهند
 که تا با بالاد و ذوق دیگر گفت در میان و داد و عنبه است رافق است و کینه بود و عنبه و
 حرم میکنند و تا با بعضی خیر خود را کنند و در مختصر اولی چون سر مبارک است عنبه
 در دمشق رسید نیز که گفت که نزد من آرید چون این را بر و رفتند و بد طعام نمود و عنبه
 و زینب را بر و حرا را بر و گاه که این سر و بر و شد و عنبه گفت چگونه بد و سخن بسازد
 عاصم گفت تا احباب عنبه را باذن الله و باز رو و حرا زینب که گفت سر از دیده حرا
 طلبیده ام از زینب خواهم خود زینب چند روز را در سینه بگوشت از سر ام حسن را کشت و از بار
 طلبید و زینب چون سر مبارک دید رخت و گریه آغاز کرد و بر طعون چو بر دندان حسن را بر
 و طعام بخورد غم زید و عنبه قبول ایستاد و گفت از زید از خدا بترس سر در دلا و الله و عنبه را دیدن
 بر دندان مبارک چو زینب که خواجگان است چند مرتبه بوسه داد و بگفت من تمام از او شنیدم و من غم
 این غم زینب مرتبه بر سر زید و چون تقدیر خدا بود که در دعوای در آن موکب جهش را آن مقبول
 و تا یکبار حرکت و از خود سعادتی و عاصم و زینب را و عنبه را دادند و عنبه را در دهن
 مبارک افکند و در عاصم و زینب میگوید نزد رس زینب حسن را بعد از نماز و او را گفتی نموده و عنبه را

دفعی که در این میان میسر شد و منتهی نور الله و لایزال عابد الحسنه المهدی در خدمت اوفاد آورد
 ج مبارک و در کربلاست و مبارک و بر فون در مدینه منوره است در مکان بقیع معلوم است نعم الله علیه و السلام
 شعبه امیه گویند که در کربلا بعد از حمل و زنده شدن مبارک و بر فون عقیقه و این روز در آن مکه است
 و این روز زیارت اربعین گویند و بجهت بقیع نقل میکنند در سخن باور قاصده دفعی که اندک باطل است
 و در تندی التندی و غمی اولم که مبارک و خزانة نیر بقیع که سلمان بن عبد الله است همدان و آخر در دین
 و در راه طبعید است و سخن سفید است بر او در خطبه داند و خبر بگوید و نفس که او در مقبول مسلمان
 دفعی که ندیش چون دوره عیال رسید و بر کندید خداوند و اندک و نیز اولم که او در مکه بود من
 در انقوش هم او را بنی بولید بن بزیخت نم بود و خزانة او را در محس غارت کردند پس من
 یک خطه دیدم در آنم که در غنیمت است پس از با گرفته روانه شد پس چون یک دم دیدم که در باجم حیر
 را که او را خبر بر فون است این سر حسن بن عاصم پس کوی که سیر خعبه کندیدم و او را در فونم
 و او بنی الحمر بنی بن حمزه از بند خود و و را از بند خود و او که میسفت و خبر داد در آخر بنی الحمر
 که میسفت و دیدم که را در دانا بنی زبان بود و نام و را با خاصه نیر بدین معاویه بود و خبر داد
 او فکده که شمع نیر بداند پس گفت که امیر المومنین خدا تر افتخ و در بر امام حسن و او که او را
 نزد تو و از در طاعت نهاده بود پس نیر بدیدم که گفت که سر او اکن پس چون نیر بدیدم که را دیده
 رنگ و از غم سرخ گشت زیرا که او را بر خوشی آمد پس میسفت را و در بقیع او را با نقل
 که سر او در حسن بن عابد در دوازه و پیش او بران مانند انتم و در حیر صواغی ستر سلمان
 بن عبد الله پیغمبر خدا را در خواب دید که طفت و مدینه است و میفرماید و قیامت خواند و خبر داد
 گفت که او را

این روز در آن مکه است

و خبر داد

گفت کث بد از تو است و در حق اهل بیت آنحضرت سر زده سبمان بن عبد الله گفت در حسین را از خون
 بزدید باغم نگاه اورا کفن دلم و نماز و خوانده و در کعبه ام حسن بصره گفت در انبار تو موجب فساد است
 و بحسن بعوض این تعویذ میگوید و دانسته فعل در بیان واقعه فتنه بن بداند بهشتی است
 اینجاست در کتاب خود در فضیلت اوست و در کتب کاتب محمد و در فضل علی و در کتب و بیست و در کتب
 النبوة اوله اند از این عبا که گفت این عبا که دیدم من رسول خدا را در آنجاست می بیند
 خفته و پیر و پیر که مو بر لب و غبار لوده و در دست شیشه بود از خون بر لبش اگر گوید
 که عیسی نمودم مادر و پدر و فدا می نمودم رسول الله بن حبیب فرمود در این خون حسین و یا
 اوست و این خون را در شیشه مردم امروز پس شمار مردم در شروع و توقف را و در یا نمودم بهیون
 وقت امام حسین مقتول شده بود و ترند از سینه مادر از انفار به روایت که در کتب گفته در خانه
 ام سلمه اندام و ام سلمه گریه میکرد می گفت هر چه چیز را اگر بایند بگویم که دیدم حال رسول خدا را که در
 سر مبارک رخسار فانی بود و شکستم یا رسول الله بن حبیب فرمود حاضر شدم در وقت که بنی حلاله
 روایت کرد امام بن امام ابو عبد الرحمن بن احمد بن حنبل السیاط المعذ در زیادت مستند
 کتاب خود از ام سلمه که گفت تم سلمه را در رسول خدا مشیت از خاک سرخ و فرموده اینها از خاک
 زمین مقدس بن سب پرگاه در این خاک خون شود پس بد این حسین مقتول شد پس
 انکار را در شیشه نهادم و میگفتم پرگاه در این خاک خون خواندند آن روز عظیم است یعنی در خانه
 و در روایت دیگر است که گفت ام سلمه روزیکه امام حسین مقتول شد انکار خون نه بود و در
 روایت دیگر عرض لفظ خاک سبز زده است گفت ام سلمه پرگاه که شقیه حسین شد شنیدم

خواب

من گوینده را که میگفت و او را نذر یافتیم ایها القاتلون جسد حسنا و بشر و ابوالعزیز و التکلیل
 قد لغتم عیاب ابن داود و موسی و حاصل الذبحیل گفت ام سلمه پس گریه کردم و شیشه را
 کشادم دیدم که از آن سنگ بزرگ خون جاری بود و کثر روایات آمده که روز قتل امام حسین اسمان
 سخت تاریک شد و هیچ شعله برداشته نشد مگر آنکه بزرگ و در خون خالص یافته شده و این از خضر
 زهری آورده که گفت مرا عبد الله بن مروان قویکانه با کسی اگر کدام عید من روز قتل امام حسین
 بن علی بود بیان کنه مارا کفم و کفره برداشته شد و بیت المقدس مگر آنکه ^{واقع} در زیر آن خون
 خالص پس عبد الله گفت هر فردی در بنی هاشم و حافظ ابوالحسن عثمان بن محمد بن
 ابی سببه العبدی که در برادر ابوبکر حافظ از عیال بن حارث الکنند را و فکله در
 ابن جوزی از ابن سیرین که دنیا سه روز تابید مانند روز قتل امام حسین پس از آن سرخ
 در اسمان ظاهر شد و تعبلی گفت اسمان بر و گریه نمود و گریه اسمان سرخ است و ^{بگو} قتل
 که بود قتل امام حسین اسمان شمس با سرخ ماند پس از آن سرخ سیمین عید بود از روز قتل و این سخن
 گفته به تحقیق سرخ را با نفی قیامه می نمودند که حسین مقتول شد و این جوهر گفته حکایت کردند
 این است که غصه موجب است بر هر چه که می خورد از آن در غصه خون بجوشد و باید و خدا است
 منزه از خون و رو جسمیت پس خدا این ظاهر کردن با غصه خود را برکنند قتل نمودند
 حسین را بر سر خنجر خون کناره اسمان بر آن ظاهر بزرگ گناه که گفت این جوهر که باید حضرت
 عباس در روز بدر خواب آنحضرت را منع نموده پس چگونه نالیدن حسین آنحضرت را
 آرام و خواب شبیده باشد و قتل حضرت عباس است روز بدر این را در دیگر تفاسیر کرده

آوردند پس آن بنزد آن زمان کافر بودند رسول خدا باز وای ای بن را ببت ای بن نام شب
 نالان مانند و آن حضرت را ببت ای بن خواب نباید و بعد از آن
 مسلمان شدند و در بنجافه در از سب پس این حوزی گفت که خوش
 هم آن حضرت را آرام نداده چه جایی خروشم حکم باره و بی و هرگاه که
 خوشی که فاند سید احمد از حوزة ابوالماء آورد آنحضرت مرور فرمود و رو خوب پوش از من که
 مرد خوشی نمی آید دیدن رو فاند و سندان این جزو گرفت و آنحضرت صلعم اینک فرمود
 حال آنکه مسلم دو می کنند و کناه ما قبل پس بد لبها را آنحضرت م نظر باید کرد از فرج
 و رقص آمدن او بر سران و بالادن بر منبجه نه شده با و در ترجمه صواعق است که فاند بر از
 و رس نام طلیعت است شرح زند می باشد و از گن بار چهره را می کنند از من ابو عراق رفت
 چون که نزدیک تر با جانب رفت با او را رفت که در نزد آن چهره بر از و رس بودند می گشته
 شدند و ک بفر و رستان خاکسار شده بودند نقد از جده را و او که بودند و بعد از قتل امام
 حسین مفت روز آسمان گریه کرد و گریه او بر تنه بود از سرخر آسمان دیوار را
 و حمارها شبیلی و معصفر شده بودند و کواکب و نایب است از آسمان چندان باریدند که سکه بگر
 و افتادند و روز قتل حسین رض عنده آسمان خون بارید و آن خون در جابهها افتادند
 و بعد از مدت معدوم شدند و در روایت آنکه گفت را و بار بار شد خون بارید بر خانهها
 و دیوارها و خرابان و شکم و کوفه در خانه که کویا خون روان بودند و در تنه و در تنه و در تنه
 اولم بر گاه که امام حسین مقتول شد آسمان خون گریست چون هیچ شده تمام آمار مایان

از خون پر بودند و همچنین در شوال النبوة است و نیز در نذیب التذیب است که چون امام حسین مقتول
 افتاب گرفت و بر زمین افتاد نمود و در سینه و طبرین بسیر از جعفر بن سلیمان آورده که
 حدیث کرد خالین که چون حسین مقتول شد باران همچو خون بارید و در بنی مسمون گفت که
 شنیدم از مروان غنم مروان بن الحنفلیه که حدیث کرد در ادیان عبید بن زیاد که گفت
 در بان مرگه که امام حسین مقتول شد و امام حسین را در در لادمارت کوفه آوردند و نهادند و در
 خانه خون روان میکرد و جوهر بن عبید الله از بنی زیاد آورده که گفت مرگه که امام حسین
 مقتول شد و جوهر بن عبید الله که بودم در سحر در سنگ قاعدن بوی خوشتر از شتر اصدال کردند
 از کوشش آن انس بر آمد و بنی عقیله از جده خود او که جده و سبکفت من دیدم کوشش
 که در آن انس بود و نیز در و کوه در لکریان نیز بدستشان در روز قتل حسین از کوه
 غارت نموده و پس از آن کوه را در کوه پس کوشش آن مانند حنظل در بنجر بود فصل در بیان
 مرثیه و کوه و مرض و انهم در شستن بر طبقه سنت جماعت بدانند از امام سلیمان روایت است که
 سبکفت شنیدم جن را که گریه و نوحه بر امام حسین می نمود و این الله خضر از بی خاب الکلیه
 که گفت و من مملقات کردم شمع را از طی که قبیله است و لغتم من بان شخص که مرا خبر رسید
 شما شنیدید از نوحه جن بر امام حسین رحمت پس آن شخص گفت مرا خبر رسید که شما از قوم
 ما بان مملقات کنه و این ماجرا بر سر من خبر خواهد کرد گفت من در سنه دهم در آن
 که خبر کنه مرا خبر بر آن شنید از جن گفت من شنیدم جن را که میگویند مسیح بنی حبشه
 قد برقی فی النجود ابواه من عبدی و پس وجه خبر الجود و بنی روی صاحب

در این کتاب
 از امام حسین علیه السلام
 روایت شده است

کتاب در فقه چهارم ذکر کرده و نیز گفته ام که در فقه بر امام حسین پنج اثر کرده
که بهوش شده و بنابرین خالد بن ولید را بکشد و در عامر بن خالد بن عبد الواحد از شهر بن سبی
که من آدم در خدمت ام سلمه زوج پیغمبر خدا پس او را زگرید و شنیدم بخیرت وی فتم
پس ام سلمه گفت که امام حسین مقتول شد و الله تعالی خانه داسی و قبور فاندن را از نس پراز
و بهوش افلا و حادین سم از عارین ابی عمار از ام سلمه اوله شنیدم من نوهم جن را بر حسین
و عمر بن حبیب ابی نابت از ام سلمه اوله از ان روزیکه حضرت صا الله علیه و آله انتقال
فرموده بود که بن شنیده بودم که امام حسین مقتول شد گفت من مرا متعجبم در حسین گفته
پس به کتب لغت هر دو احوال دریافت کن پس کتب را دیده عرض نمود که امام حسین مقتول شد و
جنبه نوح میکند و میگفت الله با عین فاخلق عهد و من یبکی عی السید اربعی
عاصی بقدم المنايا الی بنجر ملک المعبد انتم و در فقه پانزدهم کتاب آورده که
چون خبر شهادت امام حسین بدیده منوره رسید تاوی بنی امیه که بودند و کاند و شنیدند
و اعید چون واعیه بنی هاشم در خانه ایشان بود و برگاه که بعضی غلمان عبده بن جعفر
در دینه آمدند و احوال گفته شدن مرد و بران عبد الله بیان نمودند عبد الله بن جعفر
انالله و اما البیر را چون گفت پس ابو اسد دل غلام عبد الله گفت که گفته شدن و کون
از باعث حسین شد پس عبد الله ان غلام را با پوشش زد و گفت ای ابا بنی الهی
ایا نو حسین را چنین میگویند و بران مراقبت کنانید بخدا اگر من پیش او و بهوش من است
میدانم از وجد از غیرم نامانده باور گفته میسم و گفت خدا را که ظرف او مرا

از راه سنجیده یکوچه گرفتن بر سر سازد که این شعار بیوبان است چنانکه فائلی گفته این قوم
 خواب و روافض ز خیال بسند ز احوال شهیدان نمیشد و نگار تا حشر و لعنت باد
 یکبار زید کرد اینها هر و شیخ ابن حجر کاظمی محقق و شیخ محقق عبدالحق دهلوی در
 شرح سفر الحالت و رساله ثابت بالسنه آورده اند که در بلام حسین رضی در روز
 عاشورا از نصیبت و شهادت سیده موجب بلند درجه و رفعت مقام و بزرگواری و جلال
 و تیراغت است برسدن و لاجری شدن آنجا بدیجات ابدیت کرام پس رسید به نصیبت
 یاد که نزار است او را که انا الله وانا الیه رجعون گفته شد بلفظ همان برادر از خدا و در افق
 مرتبه جابرین و جلاله نمیشد یا بجای که خدا برای او مقرر کرده است بغیر خود او گفت علیهم
 صلوات من ربهم ورحمتهم و لا ینکرم المهندون و باید در پیروز بجلوه و جنات منقول باشد
 و بر سر کنند از آنکه منقول شود بیداعات رفقه از ندره و نور زیر که این از صدق مومنان
 و اگر این از شعار مومنان میبود لازم روز وفات پیغمبر خدا صلی الله علیه و سلم ندیده و بخار
 میکردند زیرا که وفات آنحضرت م اعظم مصیبتهاست و نیز مومنان را لازم است بدعا
 ناصیه منوجه از اهل بیت کرام عمار دارند و از روز قتل امام مظلوم باشند روز عید شمارند
 بر هز شهید و زینب و آلش در آن روز مانند خفا کردن و گرم کردن و باران و بوی
 و طعناها بر طربن عید خشن و تقسیم نموده بر سر سازد و التوفیق من الله و درین باب
 هیچ حدیثی و لا حکایتی از عمار اعلام است مگر آنکه در روایات و احادیث در باب عید اودن
 روز عاشورا می آرند حدیث موضوع است و را فغان از جهنم خود در افراط نام

و عبد الله را بران سزا داده نموده و حافظ محمد بن ابی العباس در ذخائر العقبی گفته اند
 امام حسین رضی الله عنهما بر کس دختر نبوده اند شش مذکوره و این دو بزرگوار زیاده نموده علی الله و
 محمد است و دختر زینب و عیسی بن النخاس و ابن طلحه در عدد و تفصیل گفته اند و بعد از
 موافق ابن الاثیر در آن مردوست و بیع در پیران و دختران و گفت عیسی اصوات را در شهر
 زنان دختر بزرگترین شهر بارباد و فارس بود و عیسی اکبر را مادر او بیابنت ابی مره
 بن عروه بن مسعود النقیه و مادر جعفر قضاة و عبد الله و سکنه را مادر ابی بخت نصر
 بن عدی و کلبه و مادر فاطمه ام ایمن بنت طلحه بن عبید الله التیمی و عیسی اکبر در
 روز بزرگ شهید و عیسی اوسط بن العابدین است بر قول شیخ در فرزندان
 امام حسین شمرده و آنکه کسی فائدت است که دو فرزندان را نام عیسی بگوید عیسی اصغر و عیسی
 زین العابدین است و آنکه زین العابدین را عیسی اوسط بگوید بیان بسیار که
 عیسی اصغر بگوید و او را نیز در روز طفلی سید محمد و اما عبد الله و زکریا در دست
 پدر خود نیز سید و شهید و اما محمد و جعفر را حوال معلوم نکرده و گفته اند که قبل
 از یلوغت فوت شدند و اما فاطمه بنت حسین بن محمد خدا شده بود و از اولاد
 پیداست پس بعد وفات حسن بن حسن او را تزویج نمود عبد الله بن عمرو بن عثمان
 بن عفان رضی الله عنهم و از و نیز اولاد پیداست و فاطمه حور است فاضله و احادیث
 روایت از پدر خود و دیگران که و از و کلامی تابعی و تبع تابعی روایت که اند
 و ابو داود و ترمذی و نسائی در سندند عیسی و ابن ماجه روایت که و وفات یافت

فاطمه بود و در آن سحر است و سینه شده بوده و اما سکنه دختر امام حسین بود و در رضا و اربابان
 داشتند و مادر او نیز محبوب ترین زنان بود و در حق ایشان اختلافی نبود مگر آنست که در رضا
 تخلیها سکنه و ارباب و سکنه از مصعب بن زبیر کتخت ابو بکر سگاه از مصعب بن زبیر
 عبد الملک بن مروان کتخت سکنه بکوفه و زبیر بن زید بن مروان کوفه بدیدن برآمدند
 پس سکنه گفت که خدا برکت ندید شما را ای امیر کوفه مرا در طفلی بستم که دید و در جوی
 پیوه کردید و بعد کتخت شدن مصعب بن زبیر عبد الله بن عمر بن حکیم ابن حرام رما کفاح نموده بود
 عبد الله و راجع بن مروان در کفاح آورد و طلق داد بعد از آن زبیر بن عمر
 بن عثمان بن عفان تزویج نموده پس سلیمان بن عبد الملک طلق دانی و در ترتیب
 تزویج و روایات دیگر نیز اند و سکنه رضی عنها در سنه پنجاه و سفده وفات یافت
 و همگنان کفایت بر احوال زبیر دختر امام حسین رضی الله عنهما و اولاد آنجناب
 در بن یحیی از عثمان بن الحسین و از فاطمه بنت الحسین از شرق و غرب بر تمامی
 روز زمین است و پنج شهر و قریب از اطراف ماکد نیست که در آن اولاد و خاندان
 نیستند و از اولاد نیز با وجود یکدیگر با نزده پسر در یک مشتقباقی نمائند چنانچه اصداف
 القائلین در کتاب محمد خود فرموده انا اعطینا الکون و ان سکنه و الله بنس تحقیق
 و عثمان رسول خدا و ولد است پس چگونه اولاد او با باشد و از امام حسین رضی الله عنهما
 زبیر العابدین با بود الله تعالی در اولاد و در نخلان برکت بخشید و تمام روز زمین
 از اولاد و برگردید پس کرد بنی سار احوال از افاضه و اکابر و اولاد امام حسین که

بصفت علم و فضل و کار و سر و ادب و قار و موصوفی بصفه بیان کند بطول انجام دهند اسامی
 زن را که مشهور اند ذکر نموده و در تعداد آورده بدانند عجب بنی امین را زین العابدین بن گویند
 و در رضایان پنج شعبان سیم و شصت و در خدفت جد خود پیدا شده و در رضایان و عابدین
 بنابر آن اورا زین العابدین گویند و در رضایان سیم و شصت و در رضایان سیم و شصت و در رضایان
 نود و سه و قید خود و پنج در زمانه ولید بن عبداللک فحوت شده و در قبه عباس در قبر
 امام حسن مدفون شد و شصت و یکمین در اورا ولید بن عبداللک بر داد و عمر شریف و پنج و پنج
 و شصت ماه بود بدانند در اولاد و در خدفت سیم و شصت گفته اند و اسامی آن چنین بیان
 نموده محمد بن زید و عبداللک و عبید و حسن و حسین و عا و عمر و ابن طلحه گفته و این شصت را
 بیان نموده از نام نام است و در دو سیکویند و دختر بنو سیم و شصت گفته باز ده و چهار
 بودند محمد بن محمد و او ام عبید و دختر امام حسن بن عا و زید و عمر و ابن آن ام ولد او عبید
 و حسن و حسین مادران آن ام ولد دیگر است حسین و صفو و عبید و حسن و سلیمان از ام ولد
 دیگر هستند و محمد و صفو از ام ولد دیگر است و عا و عید که از مادر آن نیز ام ولد است
 و فاطمه و عبید و ام کلثوم از ام ولد دیگر اند و ابن اللطیف نیز بانچه گفته محمد بن محمد و عبید و حسن و حسین
 و حسین و صفو و عبید و عمر و زید و عا و سلیمان و حاتم و شمس و دختران گفته محمد و کلثوم
 و عبید و فاطمه و ام حسن و نام او حسن و ام امین بنی امین از پدر امادریان آن ام عبید
 و دختر حسن بن علی است که بعد از آن ام ولد است و بقیه اولاد از مادران مختلف اند
 و بعضی بگذر نام سکنه هم گفته اند و بالفعل اولاد و زینش آن باقیست محمد بن زید

در عجب بنی امین
 با ام زین العابدین

در زین العابدین
 عجب بنی امین

۲۲
 و عید مادران

و در سنه یکصد و بیست و پنج در جنگ شهید شد و امام حسین بن زید مرد عالم متدین بود و در سنه
 یکصد و پنجاه و شش از دست کوفت شهید شد و امام محمد باقر بن عباس بن حسین بن عباس بن ابطال علیه السلام
 پس مناصب آن زیاد از آن است هر توفیق نمود در مدینه منوره بر وفود جمعی بنا بر سرزمین صفر
 سنه پنجاه و هفت بحر قیامت جد خدایم حسین را بر سر تکیه شد و مادر او دختر امام حسن
 و او را محمد باقر گویند باقر و هفت تنی کشند را گویند و رضا بنز عشق علم نمیکند احدی وضع
 او را در است و طاهر و یونسید او را فیه و و رضا در زمانه امام بن عبد الله سنه یکصد و
 چهارم و قبل مکتوب و قید شده بعمر پنجاه و هفت بر وایت او فوت شد و مدفون شد
 در بقیع و رقبه عباس در قبر پدر خود عباس بن حسین و هم پدر خود حسن بن عباس گویند
 که او را امام زید و بنده الله اعلم این خاندان و طایفه گویند که اولاد و و رضا را بر سر و یکدیگر
 بعد از آن جعفر و عبد الله و ابراهیم و امام سلیمان بن الجوزی چهار برادر و دختر گفته و یکدیگر
 بنا و یکدیگر مسیح بر بنده افزوده و در عهد الخطاب بن بر و سه دختر بیان نمیکند امام بن
 نیاورده و عبد الله و جعفر برادران یمنی بودند لیکن حمزه اولاد امام محمد باقر را و اولاد امام
 جعفر است و در کتب نواری کوار و زندگونیست امام جعفر بن محمد باقر جامع قیام و
 حا و فها یک و مادر و رضا ام فروه دختر قاسم بن محمد بن ابوبکر صدیق است و
 گفت که ابوبکر مراد و در سنه یکصد و کرد و و رضا در مدینه منوره در زمانه ابو جعفر منور روز
 دو سنه یا نزدیم حبس شد و یکصد و چهارم فوت شد و در رقبه عباس در قبر محمد باقر و
 علی و حسن مدفون شد و پنج سفید شمع گفته در در سنه مذکور در بارش سوال فوت شد

در عهد اولاد امام باقر

در عهد اولاد

در امام جعفر باقر

ابوبکر صدیق بن محمد باقر و در زمانه ابو جعفر منور روز

و عمر یقوی نعت و ثبوت با نعت و پنج بود و او اولاد یقوی و رضا شمس پر و بکثر است و
 این صحیح است و آن اسمعید و عبد الله و اسحق و محمد و موسی و ام فروه اند و این الله
 عار از کرده و دختر و یک سماء بفاطمه بیان نموده و پنج نفید امام شیعه نعت بکفته عمار
 زیاده نموده و دختر گفته و بران بر دو مکرده اسما زیاده کم پس عبد الله و اسمعید و ام عبد
 مادر بن فاطمه دختر حسین بن عباس ابیطالب و موسی اسحق فاطمه از ام و کد نام و در
 بطل و دید اولاد از بنی مادران مختلف اند و عقب جعفر در اولاد او اسمعید و موسی
 و محمد و عیسی است اما اسمعید که فرزندان و مجرب بود در جانی و خویشتن فوت شد
 و در بقیع در سنه بله و سه و شصت مدفون شد و در سنه سی و شصت که ام حنی اسمعید
 و بعد از او برادر محمد بود و در آن نفس از امام جعفر مرگ و الله اعلم بالصواب و بدانند بن
 اسمعید که بنده و اما عبد الله بن جعفر در عالم و ستدین بود و در بعضی شیعه در حق و در عار است
 میکنند و کن سید را اقطبی نامند زیرا که اقطبی در نعت عریض و نهها و را میگویند و عبد
 بن جعفر در عریض با بود و بنابر آن ابن شیوه بقیع میگویند و بعضی گویند که از بن
 امامت عبد الله شیخ بود و او را ابن الاقطبی میگویند و اما اسحق بن جعفر در عاقبت شیخ بود
 و صوم در او در دست و خروج کرد و بر مامون که در سنه بله و نه و نه و باور زید و و او را
 جمع شدند و عبد الله که برادر قمار و آمد پس بر آگنده خدمت کرد و بر و او را بسوی
 مامون و مامون او را تعظیم نمود و نیست خید و بسیار ارات کرد و در خراسان
 باور سید تا که در سنه دوه و صد و سه بخرجهان وفات یافت و بر و مامون ناخواره

و او را اسمعید و عبد الله و اسحق و محمد و موسی و ام فروه اند و این الله
 عار از کرده و دختر و یک سماء بفاطمه بیان نموده و پنج نفید امام شیعه نعت بکفته عمار
 زیاده نموده و دختر گفته و بران بر دو مکرده اسما زیاده کم پس عبد الله و اسمعید و ام عبد
 مادر بن فاطمه دختر حسین بن عباس ابیطالب و موسی اسحق فاطمه از ام و کد نام و در
 بطل و دید اولاد از بنی مادران مختلف اند و عقب جعفر در اولاد او اسمعید و موسی
 و محمد و عیسی است اما اسمعید که فرزندان و مجرب بود در جانی و خویشتن فوت شد
 و در بقیع در سنه بله و سه و شصت مدفون شد و در سنه سی و شصت که ام حنی اسمعید
 و بعد از او برادر محمد بود و در آن نفس از امام جعفر مرگ و الله اعلم بالصواب و بدانند بن
 اسمعید که بنده و اما عبد الله بن جعفر در عالم و ستدین بود و در بعضی شیعه در حق و در عار است
 میکنند و کن سید را اقطبی نامند زیرا که اقطبی در نعت عریض و نهها و را میگویند و عبد
 بن جعفر در عریض با بود و بنابر آن ابن شیوه بقیع میگویند و بعضی گویند که از بن
 امامت عبد الله شیخ بود و او را ابن الاقطبی میگویند و اما اسحق بن جعفر در عاقبت شیخ بود
 و صوم در او در دست و خروج کرد و بر مامون که در سنه بله و نه و نه و باور زید و و او را
 جمع شدند و عبد الله که برادر قمار و آمد پس بر آگنده خدمت کرد و بر و او را بسوی
 مامون و مامون او را تعظیم نمود و نیست خید و بسیار ارات کرد و در خراسان
 باور سید تا که در سنه دوه و صد و سه بخرجهان وفات یافت و بر و مامون ناخواره

و در فرقه آورد اما عیسی بن جعفر در سنه دویست و شانزده فوت شد و اما عیسی بن جعفر
 پس و نیز از نقات بود و اما موسی بن جعفر بن محمد بن عیسی بن الحسین بن عیسی بن ابراهیم ^ع
 و ارث فتو و کبرید ان خویش و افضل برادران از ور علم و عبادت و اجتهاد و سخا
 و قیام بود و عابد و کبریا برادران او را موسی رضا گویند و مادر و حمیده و قید اندیکه است
 در میان مد و مدینه در مکان ابو ارور شنبه تباریخ منقلم هر صفر سنه یکه و صحت است
 و قید سنه و نه یکده و در رضا در بغداد و در حسن مارون رشید و در جمعه نیل بهت و پنج حب
 سنه یکه و نه اند و در قمر شد و بعضی تباریخ نیم ماه مکه میگویند و عمر شریف نبی و پنج ساله
 و شش ماه بود و سبب حسن آن بود که مارون رشید در مدینه بر از زیارت رسول خدا
 رفت و با و مردمان بودند پس آمد بمو قمر رسول خدا گفت السلام علیک یا رسول الله
 السلام علیک یا بنی عم از و در قمر گفت زبیر که و از اولاد حضرت عباس عمر رسول خدا
 بود پس موسی رخا پس رفت و گفت السلام علیک یا رسول الله السلام علیک یا اهل
 از اسماج اینکلمات زبیر و در مارون رشید بگفت و غفره ظاهر آمد پس موسی را
 در بغداد با خود برد و قید در خدمت پس از ان فرمود زبیر و در مدینه پس آمد و بر او بد
 سه روز فوت شد ابی مهربان و بعضی اندک تباریخ گویند که مارون رشید زبیر
 ناله بگفت خود مرد و الله اعلم و اما در اولاد او خدا انزست ^ع پس این ملا خفر
 گفته که پس و نژده دختر بودند اما بران عیسی خا و زید و عقیقه و مارون حسن و حبیبی
 و عبید الله و عبید الله و عبد الرحمن و اسمعیل و سخی و یحیی و احمد و ابوبکر و عمر و جعفر و ابوبکر

در کتب موسی بن جعفر

در اولاد موسی بن جعفر

ع

وجعفر صخره و حمزه و عباس و قاسم و بجار عمر محمد گفته اند و اما دختران پسر خیم و علیله و
 اسما و الکبری و اسما و الصغر و فاطمه الکبری و فاطمه الصغری و زینب الکبری و زینب الصغری
 و ام کلثوم الکبری و ام کلثوم الصغری و ام فروه و ام عبد الله و ام القاسم و امته و حکیمه و
 و حمزه و امام و میمون و ابن النخشب و ابن طلحه نیز در تعداد او ولد موافق ابن ابی خضرمه
 می کنند مکان ابی بکر ابراهیم ذکر نموده و می کنند ابراهیم نام باشد و ابو بکر نسبت و سر باشد
 و معبد سحر نژاده پسر و نوزده دختر سروده و در بعضی اسما نیز اخذ نموده است و
 حضرت خطاب نسبت و دو برگ گفته و ان عارضه و ابراهیم و عباس و سمیع و محمد و علیله
 و علیله و جعفر و حمزه و زید و ناز و ن و زینب و حسن و حسین و سلیمان و علیله و حسن
 و فط و احمد و عقید و قاسم و یحیی و داود و اولاد در جهال که کس را او سروده نسبت
 و در کتب از فرزندان موسی بن جعفر اقصی و کاکا صلیف و اقصی و ان عارضه
 موسی و ککابن جعفر بن محمد بن کاظم بن عیسی بن حسین بن عیسی بن ابی طالب علیه السلام
 سن و در اندک کبر سادات و از اجداد علما و بعد و مادر و خیران در سیه و بعد و بعد
 ابو سید و بعضی دیگر اسما و نیز نسبت اند و و کثیر نادر و پدر و بر بعد و مادر و بر بعد
 و بر سیده و بر و است که حمیده مادر موسی بن جعفر حضرت را در خواب دید
 فرمود ای حمیده بگو که نذر را به پر خیم موسی به کنی از بطن و بر سید مردمان زنی
 پیدا خواهد شد پس هرگاه که در صید باشد مادر او را طامره نام نهادند و عیسی موسی
 در مدینه منوره روز پنجشنبه سال یازدهم شهر ربیع الثانی سنه یکصد و پنجاه و سه پیدا شد
 و نام او را

و شیخ مفید شیخ در سنه یکصد و چهار و شصت ولادت و گرفتگی یکس اول صحیح است و لقب
 در فرخ است و در ۳۰ در زمانه مامون در ۱۰۰ صفر سنه و صد و شصت وفات یافت و بعضی گفته اند
 بنا بر حدیث و یکم رمضان سنه یکصد و شصت که در شهر ری بمقام پادشاه که یکصد گویند مامون
 او را زود داد و اکثر اندیشمندان و جماعت گویند نبوت خدای مامون یعنی رضایان است
 بلکه عدید بن ابی الحسن علی بن عبد الله طاهر از اعظم علمای شیعه است در کشف الغو غیب الله
 بعد از دادن زهر مامون یعنی رضایان که مرا از نعمت دریافته است مامون زنده بود
 و بنی اعتقال است و اولاد عکار خاندن بر او یکصد و شصت و شصت و حسین و جعفر و ابراهیم
 و عیال و شیخ مفید شیخ گفته است که فرزند سوار محمد اندک است و الله اعلم و محمد بن عیاض بن
 موسی کاظم بن جعفر بن عیاض بن ابی طالب ص الله عنهم جامع فضائل و ادب
 و ممتاز در میان علمای درس شهاب بود مادر و راجع ولد است و نام مادر و یکصد و شصت
 و قید فی و قید خزان و قید یکانه و قید یکانه و قید قریه و ابی الدختر گفته اند
 اهل بیه قطیف بود و در ری در مدینه منوره بروز جمع نوزدهم رمضان سنه یکصد و شصت
 تولد شد و بعضی می گویند اندک است و ابو جعفر است و لقب و شصت و او را
 مامون دختر خود داده در مدینه فرستاد در بنی تریف داشت تا که معتمد بالله خلق شد
 او را در بغداد طلبید و در نایبیت و شصت که محمد حرام شد و صد و شصت در بغداد آمد
 و بنا بر حدیث شصت که در کوفه فرستاد که در بغداد و بعضی می گویند که گفته اند و بعضی گویند
 در باره ذیقعد و نواختن که در مدینه می گویند او را معتمد زود داد و شیخ مفید که

که از علمای شیعه است میگوید هر مردی که نزد فریاض است و نماز خواند و برادر این است
 و در مقبره و پس از آن یکصد مرتبه زکوة بخواند و هر روز صد مرتبه زکوة بخواند
 چنانچه بود و در ترویج و برادر خراسان حکایتی است که فریاض را در این
 نوشته بود که گاه که ما من قضا و علم و ما و جوهر حسن دیدیم و است امام انقل و فریاض
 بود که از سادات و عیال از فریاض که مبادا اختلاف بود و نتوانستند و دانستند
 و در میان این و خلیفه در فضیلت سخن گفت از فریاض گفت که اگر باقی علم
 و بر فریاض و فریاض است که قاضی القضاة محسنی است که ما و بر سر دست و این سادات
 القضاة و از محمود قاضی از و رضا شد بر سر دست و جوابی نیست که او داده و به
 رضا که عیال بر سر دست این است که است ای قاضی جوابی نیست بلکه شیخ زنی را
 در آن روز دید و نظر بر آن حرام بود پس چون روز بنده شدن زن بر و حدال
 پس هرگاه که زوال شد بر و حرام گشت و قیام عصر شد حدال گشت و وقتیکه خوب
 افتاد حرام گشت پس هرگاه که صبح شد باز آن زن حدال گشت قاضی که گفت که
 ما جوابی نیست که باید تواناده فرما ابو جعفر را گفت که آن زن نیز که شیخ بود
 نظر کن بر و شیخ دیگر حرام بود چون روز بنده شد او را بخیرید آن زن و
 نظر آن بر و حدال گشت پس هرگاه که زوال شد او را از او رد پس نظر بر و حرام شد
 باز وقت عصر در نگاه خط او که این شیخ را با حدال شد پس هرگاه که وقت غروب
 از و غروب و ظهار رد پس حرام شد چنان وقت غروب رسید از و غروب گفت که او
 پس ما حدال +

از قاضی القضاة
 که از علمای شیعه است

از قاضی القضاة
 که از علمای شیعه است
 که از علمای شیعه است
 که از علمای شیعه است

پس باز صلال شد پس چون نصف شب گذشت او را طلوع داد آن زن باز حوام شد
 پس چون وقت صبح شد باز رجعت نمود پس آن زن باز صلال گشت چون این کلام بمو لبیند
 مشدین عبا میان را از نعم داد و در آن مجلس عشق و دختر خویش بخت و هجرت داد
 که در مدینه ماند و اما اولاد زریف هر دو پرورد و دختر بودند و آن عا و موسی و فاطمه
 و امام و از پرورد برین اولاد داشت یکدیگر فرمودند و از کلام معلوم شود
 که فقط فرزندان است و موسی بن محمد بن عا رضابن موسی کاظم بن جعفر صادق
 کا م و در حبه خلفاء و فرزند شمس و مادر و رسانه مغریه و بعضی شفره
 گفته اند و بعضی مادر و ارام الفقه دختر مامون خلیفه عباسی گفته اند و در تاریخ
 سیزدهم رجب سنه دوهصد و چهارده پیدا شد و بعضی ولادت رخا روز شنبه جم
 گفته اند و بعضی در سنه دوهصد و دوازده هجری و نصف شعبان گفته اند گشت و
 ابو الحسن و لقبی تقی و ادبیت و معروف بکربت زیرا که در کار خلیفه
 معظم از مدینه بسرن رای سکونت گناید و این سرنی رای عکس گویند
 چرا که عکس معنی کرم است و در اینجا که خلیفه مدتها اقامت داشت پس او را
 بابا نسبت عکس گویند و در فقه الخطاب ششم از ثمرت مردان در بغداد
 نشاندند خلیفه نجایان که خود فرزند گرفت و آن شهر مشهور بکربت و در زمانه
 مردم و معظم نزد خلفاء عباسیه ماند که در زمانه معتز بن متوکل یا بعد روز دوشنبه
 سال پنجم شهر چهارم از سنه دوهصد و پنجاه و چهار سفر آخرت گزید و آنی از خضر

چرا که اولاد محمد است

و شیخ مفید شیخ و طبر در ماه جمادی سنه مذکور گفته و بعضی شیعه گویند که او را معتز بالله
 زود داده بود و عمر شریف و بر روایت اولی در پیدایش گذشته همکس و بر
 روایت پنجم در دوازده و چند ماه بود و در سر در خانه خود در سرمن را در سراج
 ابوالحسن رسید مرفون شد و چون فرار از برف در قسم چنانست در بنی فاطمه
 دختر موسی بن جعفر است رحمه الله عنهم و بودن و در سرمن را زده و بعضی گویند
 گفته اند و اما فرزندان و رضایه و یکدیگر است و آن حسن و جعفر و عالیله اند
 و بعضی نام دختر عالیله گفته اند و مفید شیخ چهار سال گفته هر نام چهارم میگوید احوال
 حسن شکست و اما محمد او را ابو جعفر گویند بعد وفات والد ماجد بخاریت نایاب
 قریه موصی گفت فرزند سیده وفات یافت و بر فراغت و مسجد است
 اما جعفر او را ابو عبد الله گویند و در غلام امام جعفر جد خود است و جد او را شیخ
 حاکم گویند و او را جعفر که گویند و سبب گفتن آنست چون برادر حسن
 که ذکر در بیاید فوت شد و در در خانه گذشت پس جعفر را زود و بر گرفت
 و شیعه حسن را پس گویند که پس سیده در انت پیدایش او را ابو شیدام و محب
 اقتضای وقت و شده خواش باله و وقت و آن امام مهدی است و شیعه
 فرزنده و نهایت تا خروج خود پس جعفر گفت برادر من هیچ عقیقه نگذاشته و منی امام
 لذا او را شیعه که پس گویند نباید اند و در کنار امامه مهدی شظر نمود و غصب کرد
 و وفات یافت جعفر بن علی در سنه دوسم و نقی و یک مجری و طبر شریف و
 حمد و ثناء

در او را در دوازده ماه

شیعه که گویند که او را ابو شیدام

نرسید و در سنه دو صد و هفت و پنج بوسیده شده و بعضی گویند در وقت وفات پدر خود
 حسن عسکر فوت شده و بعضی گویند بوقت پیدایش بوسیده شده و بچکشی اند پیدایش او را
 که خاص نسیم و در روز آنوقت زنده و با بوسیده آنا اند که خروج نماید و پس از در بنی را از
 عدل چنانکه بود از ظلم و بیچ شیب در دراز حیات و زینا شد زیرا که اکثر مردان از او از میان
 کشته مانند نوح و لقمان و خضر نیست اعتقاد نسیم و اهل سنت و جماعت اکثران قائلند که
 محمد بن حسن عسکر در حیات پدر خویش شیر خوار فوت شده و مادرش این قول جعفر را در
 نسیم کذاب گویند میکنند زیرا که جعفر نزد حسن عسکر گرفت اگر ویرا پس بود در جلوه گرفته
 و نسیم از راه ظلم و غصب گویند و بعضی سنبلان گویند بود فوت و اهل خویش به پنج در حجر
 مفت سکا یا ده سکا فوت شد و بعضی گویند در بن سنه بوسیده شد و دو پسر بوسیده ماند
 بعد فوت شد القعه به سنبلان منتقل اند محمد بن حسن عسکر فوت شده چنانچه در سنه
 غلو و لکوله سنبلان در نما خجسته در ذکر ابدال است گفته محمد بن عسکر و فتنه بوسیده
 در دایره ابدال پس در درجه دیگر دنا اند سید الافراد گشت پس بگاه که فوت شد
 قطب آن زمان که عباس بن حسین بغداد بر محمد بن حسن عسکر بر مناز کرد و در حجاب
 و شربت و نه سحر تبه قطبیت ماند بعد فوت شد و قائم مقام و عثمان الجوزی را بوسیده
 و نماز خواند و او را در مدینه منوره دفن کردند و آنرا بگاه که نزد سنبلان و نسیم
 دانسته و اهل سنن میگویند امام حسن عسکر را خلفی نمانده و نسیم گویند که محسن
 محمد کو را ندانست که او را احمد و محمد بنان گویند و وقت ظهور فتنه و آخر زمان

خروج نماید

در این کتاب
مجموعه
تاریخ
عسکری
محقق

در اخذ شیعہ کرام
بیمہ مدد

خروج نماید پس در نام محمد را در شخص محمد را تدریجاً اخذ فرستاد یعنی شیعہ گویند محمد را امام
محمد بن قاسم بن عباس بن حسین بن ابیالموئین بن علی بن ابیطالب است و او را معتمد بالمدفین نمود و
شیعہ در از حبس بر آوردند و بردند پس از آن اورا خبر معلوم شد و از خیزبان پیدائش کرد
این فرقہ شیعہ نیز محمد را بر امام حسن عسکری میگویند و یک فرقہ شیعہ که اورا کبیر گویند میگویند
که محمدی محمد بن عباس بن ابیطالب که اورا محمد بن حنیفه گویند است و او وفات نیافته بلکه
در کوه رضوی پنهان شده و در از خیزبان بر آید و از احمد مختار بن عبید که فرزند در امام
در آید بمحمد و بنده ابن حنیفه فاکد بود و یک فرقہ از شیعہ که انصار اسمعیلی خوانند میگویند که
امام محمد موسی و محمد بن ابوالقاسم محمد بن عبید است که در سنه دویصد و نود و نه در زمین موب
خروج نموده و بران زمین غالب آمد و آن محمدی یکمان این از اولاد اسمعیلی است که
اورا شیعہ صادق گویند است بیان میبازند که نزد بران در حق و رضا آمده بود و
در حق و حدیث و ارشد فرموده حضرت بر سر سقا زینب طلع نماید
پس مردار زینب را پسین هدایت که در زمین موب غالب آمد و یک فرقہ شیعہ که اورا انشی
گویند و این فرقہ در دیار کاتب محمد و فوف و معلقه ساله کنترست و سوار و از ده گس آنها
ابیرالموئین بن علی و امام حسن و امام حسین و علی که اورا زین العابدین گویند و محمد باقر و
جعفر صادق و موسی کاظم و علی رضا و تقی و نقی و حسن عسکری و در از دم محمد را امام گویند
و سوار ایشان اگر چه از اولاد حضرت فاطمه زهرا است و اسم شیعہ اعتقاد انگشت کنند
پس این فرقہ انشی عسکری میگویند محمدی موسی و محمد بن حسن عسکری در در سبانی

گفته است و در بیان آن حضرت محدث و قول امیر المومنین ع و دیگر ائمه عسکریه
 عالدن و تنقیص در امامت و از پدران و کرده آمده اند که از کور و شیخ مفید
 در رساله خود و نیز در اول عهد موعود را قبل از ظهور و خاتمه این بدو نوع است
 یا غیبت نبویه قهری و دوم غیبت طویله غیبت نبویه قصر از وقت پیدایش تا انقطاع و اول
 در بیان امام و تبع و سر است و غیبت طویله آن است بعد از اول تا ظهور و در شیخ
 قائم شود و طریقه از علماء شیعه است همچو شیخ مفید گفته اند در غیبت نبویه قصر و طویله
 فقیه نامه و این نزد این مقام کلام بسط است و در فتنه انجانی تر نظر از آن دارد
 و کاتب محرم و بسیار کم نموده و برای آن بر اعتقاد این اعتراضات وارد اند
 که در اینجا بنا بر اخفاء گذارسته است که در احوال ممد را از زمان رساله دیگر بسط
 مفصل درج اختلاف مذکور است و در کتاب آن و اجوبه آن بنقل از زیر آن
 مقتضای این مقام نیست پس بدانکه شیعه عبا میگویند ممد موعود از آن حضرت عباس
 عم رسول خدا است زیرا که در حدیث آمده که اللهم من ولد عباک و سوار این حدیث را
 دیگر دالی بر مطلوب ممد کور است ختم لغو بعد شیعه بن عبا که در وجود ممد را ختم دارند
 بعضی آن میگویند ممد را از زمان پیداست و بعضی آن میگویند ممد را ممد محمد
 بن عبد الله بن محمد بن عباس بن عبد الله بن عباس ثالث خلفای عباسیست زیرا که از
 حدیث معلوم شود فرمود مناسف و مناسف و مناسف و مناسف و مناسف و مناسف و مناسف و مناسف
 که ممد نام و ممد نام نام آن حضرت است و ممد نام پدر ممد و ممد نام پدر ممد و ممد نام

در اعتقاد شیعه عبا

الممد

و از خواص بابیه

در اعتقاد است و چنان

و از خردگان جایب و در راه محرم اورا بیعت نمود و تا این صفات در محبوبین بعد از عیسی مکرر یافته
و جوابات اعتقادات این فرقه نیز در رساله موعود و دیگر نوشته رسول الله ص و امامت است
بالاتفاق نیست مگر موعود گذر اولاد فاطمه را از ذریه امام حسن سبط اکبرین علی و فاطمه
زمان نزدیک ظهور قیامت و نشانه ابرج یعنی قتل و جدال پیدا شود پس غایت دین مبین کند و
مسکران را مغلوب سازد و درین بار احادیث از طرق است باسانید از حدیث صحیح و
وصفا بسیار است در احادیث مکرر اند مولف رساله ختم الله بالخیر و السعاده بر این خلاصه کرده
اللهم صل علی محمد و علی آل محمد سیدنا محمد و خیرتی من تعالی علیه چون بدین مقام رسیدند آن پیران جبر از
احوال خسران این بزرگواران و قاتلین مظلوم نگار که تا موجب دفع اهل مومنان از استماع
مضامین نیست که در دو وین غربت مردمان که عاقبت ستم را خدا و رسول خدا و ذریه سید الانبیاء
سبب از دین و تمام آخرت است ای دل ما را و جمیع مسلمانان را از محبت اعدایان نعمت الله محفوظ و
مستون دارد و محبت رسول خود و آل و اصحاب و اجداد و اوج و انبیا و سائر مسلمین روزگاران
بمنه و در سبب حاکم در بیان احوال بدو قاتلین آنجا که است تا باین الله خیر علی بن موسی رضا
اوله گفت حدیث کرد مرا پدر موسی گفت حدیث کرد مرا پدر موسی گفت حدیث کرد
مرا پدر موسی از پدر خود و در از پدر خود حسین و در از پدر خود عباس ابیطالب و در از آنحضرت
که فرمود آنحضرت که در دختر یعنی حضرت فاطمه بر روز قیامت برگزیده شود و بر بدن و بار خیمه گلین
بهند و با ستونهای زرین و نعلینهای خوشنویس پوشیده و بگوید در جناب آنکه با حکیم با عدل حکم کند در میان
من و قاتلان بر من پس خدا انعام فرماید بر او دختر فرستد خدا و عامر بن سعد سجی آورد

حضرت فاطمه زهرا علیها السلام
خبر از حضرت خود

که چون امام حسین رضی الله عنه شهید و رسول خدا در خواب دیدم فرمود بر پیش برادر این نماز
 بامین و مسلم بگو و خبر رسان که تحقیق فاندن حسین در دوزخ اند و بعینیت معذبت
 خدایتا مردان زمین را بعد از دنیا پس را و بگوید که من در برادر آدم و خنجر هم برادر
 که برادر خود را و رسول او که فرمود حضرت صلی الله علیه و آله که رسید برادر خواب بیند پیش تحقیق
 مراد بیزیرا که شیطان بصورت من متمثل نمیشد و در حدیثی که در این معنی مورخ
 علیه الرحمة گفته بر این معنی است که باینکه با و مویده خواهد ماند و عذاب چنانکه برادران
 رفته بترکین و خنجر بر سر بگوید که رسید حاضر در مکه امام حسین علیه السلام در دنیا
 بعضی بقتل آمدند و بعضی باینجا آمدند و بعضی را رو سباه کشته و از بعضی در اندک زمان ملک و
 دولت بدر رفته و در صورتی عمار گفته بر بعضی بکشند و در حال که به سو و در یاد و جاه جاه
 آب می کشیدند و نمیشدند و بعضی را در از شد و عفو ناس پس وقت سوار بر گردن خود
 می بختند و شدت آسمان را بوالفتح حکایت که هر یک جماعت مردان با هم می کشیدند که
 یک معنی و در کار قتل امام حسین نبود که در قتل مردن و در او را آفت و جلد در دنیا رسید
 پس یک سیر در بود گفت که مرا عافیت و آمد در قتل امام حسین کردم مرا هیچ اندک گفت
 و برادر در سه قتل چراغ بر خاست و او را آتش چراغ در گرفت و چند فریاد کرد و آتش
 در رسید و در دریای خرابت فروت و با وجود آتش در آتش غصب المر در بدن و خنجر
 سبزه سر زد تا که مرد و سبط این همچو زلف می کشند از سر با که گفت سر که سبزه مرا
 در کربلا خافت نمی پس در میان کلام نکره نهادت حسین رضی الله عنه در میان اند گفتند که رسید
 که رفتند

بعثت

آتش

سر یک قدمی که حسین سده بود بدترین موت می بود پس آن شخص می زبان از سرش می زد و روغ داشت گفت
 من هم حاضر در قتل حسین لقمه کراچی بودم که بعد از کشتن برادرش دست چرخ چنانست آن کسی صحبت و در
 ندان رسید و بخت را گرفت که بخدا قسم خود او را دیدم که گویا آنست سوخته افتاده بود و خفا می کرد
 که منحه را که از سرش برادرش را دیدم که پس چند روز بعد که سباه تراز قمر گشته بود و او را
 که تو بنویز مردان در صورت بهر آن گفت از آن روز که برادرش را دیدم که دو کس می آیند و مرد و
 باز و هر گرفته به سرش می برند و زن و کنون مردان می آیند و باز بر می زنند پس آن شخص به تندی می خواند
 از او قدری که می آید و اندک می بیند در فقط خمر میقتلیم حسین سده را تا بنیادش کس از بنده از او پرسید
 گفت که دیدم که اول خدا را استیجیده بود و باز و در دستش می بود و بر و فرس جویی بود و
 که از فانیان حسین را دیدم که در کج که افتاده اند و در دستم آن پیر را می گوید و ما را گفت و بدست از خون حسین
 در چشم می کشید تا بنیادش میقتلیم که منحه حضرت م را در خواب دیدم که بر طریقه بر از خون بود
 مردان از حضور می کشیدند و منحه م خون در چشم این می کشید پس آن شخص نامید گوید که منحه م بود
 از سر گذارم پس وضو کردم که با رسول الله و سر میقتلیم حسین را و خود را آن می کشید پس منحه م
 بسیار خفا می کرد از خون چشم و سرش صاف درخت تا بنیادش و او را از او جدا میقتلیم که او را
 که بنده می کشید و او را از سرش می کشید و از سرش می کشید که از سرش می کشید که از سرش می کشید که از سرش می کشید
 فانیان فانیان را قدر می کشید حسین را پس خدا می کشید و مناره می کشید و مناره می کشید و او را بنیادش
 و مناره می کشید و مناره می کشید و مناره می کشید و مناره می کشید و مناره می کشید و مناره می کشید
 می کشید و مناره می کشید و مناره می کشید و مناره می کشید و مناره می کشید و مناره می کشید

و ناصحین بیکدیگر و این زبیر با وجود و درست بیعت عام که در چون حسین در عراق
 شنیدند این زبیر بر بیعت بسیار تعریف کرد و حال مردان که با این زبیر گفتند اکنون
 غیر تو نیست پس بر ما و بیعت کردند اینجی نیز بدید رسید سوگند خورد که ما را دست بسته
 و در کردن و سلا انداخته پیش خود بیاکنم پس ولید فرستاد که بسید بگردان
 این زبیر انداخته او را پیش فرست و ولید فرستاد نیز بدید را سوگند بدین زبیر فرستاد
 آن رسول رفت و پیغام نیز بدید دارد و آن سید پیش و بر نهاد او را بجا نیند و این را
 جوار بنداد آن رسول پیش نیز بدید رفته حقیقت صراحت گفت و یکا کند و ایند و ولید
 نایب نیز بدید بنام بیکه برار چو آمد بطرف عبداللہ بن زبیر با کرم و چو بیکه و ولید
 ولید بعد عثمان بن محمد بن ابی سفیان بعد غیری ولید عاتق بنی از طرف نیز بدید بود
 ده کسی از بدین بموجب حکم نایب نیز بدید پیش نیز بدید رفته بودند آمدند و حال او را دیده
 باید بدین بیان نمودند چون اینجی نیز بدید رسید تا فتنه شد چنانکه از فتیحه نشسته شد و آمد بدین
 بوعباس بن عباس شد در بیعت نمایند او را با کرد و از بدین بیرون تریف برده
 در دینی نام نبود در است مبتذل کردید نعمان بن السیر اندھار بر گفت بدین بیرو و
 مردان را پسندده که من خواهم سپاه بدینم فرستم و زنان شامبوه و فرزندان شامیم کند
 و عباس بن حسین را بگوئی که تو نگوئی کرد و در سر کدایت بدینم کند برادش نگوئی نور بنی
 و حبیب بن علی نعمان بر حازه نشست و بدینم شد و پیام نیز بدید با بدینم کرد و قول کردند
 پس نعمان با کشت و نیز بدید را اعلام نمود پس نیز بدید سلم بن عفیر را بخواند و او مرد بدید و
 چنانکه نمود.

و نیز بدید

بجای آن موده بود پس بزرگوار و از ده هزار مرد و در روایتی ده هزار مرد و گفت که
 بعدین هر و چون فجار سیاه این نژاد کنی پس اگر قبول بیعت نکنند جنگ کن و چون بیست
 سر و زخون و قتل مسیح کنی مسلم بیا بود و گفت اگر ترا چه رسید حصین بن نیر اخلفه کنی
 پس مسلم بعدین رفت و مانع وزیرید یعقوب بن زیاد نام کرد در باجمعیست بسیار بکر و و باها
 این وزیر جنگند این زیاد از وزیرید کینه داشت بسبب آنکه وزیرید کوفه و سواد عراق فقط در صلح
 قتل حصین بود و بعد کوفستان و حران هر در عهد معاویه باو متعلق بود و در بنو امیه جنگند
 که بعد مسلم بن زیاد برادر و در صلح بعد مسلم بن زیاد گفت که دو چیز از غنیمت خود فرزند بزرگوار
 و دیگر خانه خدا را خراب کنی و در ظاهر پادشاه بیمار غنیمت مسلم با سپاه مسلم بعدین آمد
 و کمر و وزیرید مسلم بیا بودی کسی بعدین فرستاد و آمدید بنده را بندگان داد این اطاعت نکردند
 و کردید بنده خندق بر او نه بودند و هر گاه که در خانه مسلم سپاه در کرد آن تبعید کرد مسلم بیا بود
 و در جبهه بر تخت نشست و از آمد بنده عبد الله بن حنظله فقیه بن عباس را مقدم نکرد
 که از بنده فرزند آن عبد المطلب خانه بنده عبد الله سوار از راه آمدند و فقیه با جماع خود بر سر
 مسلم تا خفت شکست و از بنده مسلم رسید و خلیف را بکشت و فقیه را غلج روی بر سر آمد و
 که مسلم سوار بر بدو بنم کرد و باز کشت و گفت مسلم را کشته و مسلم بانده می کرد که آنرا منی
 زنده ام و ترا خواهم کشت پس مسلم از خیمه بیرون آمد و مسیح سوار شد و گفت ای پادشاه من
 اگر بی فخر بنواختی که و اینا خسته ام و آن محمد بن فقیه را کشتی مسلم را کشت او
 را در هر یک مسلم کردیم نیزه بر پهلوی فقیه و او را از اسب بیفتند بر سرش و نیزه بر او نه و فقیه را خدا

خویش بهیچ در تمام اعمال بد و بد اعمال تفاوت مرقوم شود مردان بدین بسیار می‌شدند
 و اندرون شهر می‌خفتند و عید بدین خنجر برآمده پیاده جنگ شروع کرد پس مسلم نیز تازی کرد که ای
 سبک‌سایه پیاده شویدی حصین بن نمیر به سپاه محلی پیاده و سپاه مسلم نیز بران کردند
 پس عید رخ با ستم را در مسجد حیدر است و در آن است که مقصد صحابه که از مسجد
 و انصار و ده هزار دیگر را بدین باور می‌شدند از آن روز مسلم عید بر سر زد بدین
 منوره و اخراج و سر زدن غارت که بر آمد بدین کار نگذاشت و سر روز حاجت در مسجد
 موقوف شد و در مسجد کرد و باده آمدند و بر نیز تریف و خفت که خلفا رسیدن امین
 و ایستادن بول کردند و در مسجد غلام شد و چند صد حمل زنان ماندند این کلام حاصل
 نمود با بدینها از آنکه و از آنکه را چون و از بد و و امین که از دست بزد عید مرید
 بر آل مرعی طبع می‌نمایند و بدان بدین عین که در حبس است و عید که نظیر او است
 که مرعی طبع است خبر است و معاینه سید دل پاره پاره شود و اگر حسرت از چشم
 باز مسرف تا که بر آمد بدین تکلیف تمام نمود و بیعت بزد عید اختیار کنید و بر نظر
 که اگر خواهد شمار لغو شود و اگر خواهد از دست زده بعضی آمد بدین گفتند که با بیعت می‌کنیم
 که موافق نباشد و سنت رسول الله به سر مسرف طعن قبول خست و باران رسول
 بمساکان قرب حضرت او را شهید خست و در ترجمه طبرستان و حبس
 بخواند و گفت امیرالمومنین یزید بر خود و دین غیر و عید که نیکو کرد که خود را در
 فتنه می‌کنند و بدان که در نزد محمد در روایت صحیح می‌باشد و این واقعه را در ترجمه

ملقب

نقد

شخت سو واقع و در ماه محرم سال شخت چهارم بن عقبه کور شخت بیمار بود که
 نام زبیر بن عقیل بود بمکه رفته با بنی زبیر چند غایب چون بس منزل که رسید بیمار را شخت
 سپاه را حواله حصین بن نمیر نمود و مسرف بچشم شخت حصین سپاه کوثر را دید و آمد که
 با عبد الله بن زبیر بیعت کرده بودند و از اهل بیت که بخت بکمر رفته بود می پویدند
 این زبیر سپاه از کیم مرون آورد و گفت این سال را از آمدن منع سازد و بخشین
 برادر عبد الله بن زبیر را بکشد و میان غلبه کردند و بسیار بر از کیم بکشد و باخراش
 زبیریت خولم و افکند و اهل کیم که را می حرم نمودند و بنی منجشخت خند چاند
 شد آن بجای که کوفه فاکر و ستونهار مسجد کت و اندک منجشخت از دست جیس کافر بود
 سر خواند و منجشختی زو بر بسیار ستونهار مسجد کت چنانچه تمام بکس کوبیده درواز
 اولو خند و چند روز بیت الله بر بنه ماند پس روز براد شخت و زبیر و انس و منجشخت
 افکار و آن سپاه جیس را باده مرد و دیگر بوخت و مر چند این میگر خند
 انس پس این بدو بدنامی را بوخت و مانروز زبیر عقیل بم بر سر شیان
 که حالش بدیدند همه برگردیدند و گفتند ما را با خانه خدا کار نیست پس حصین بن نمیر
 احوال این زبیر میزدنوشت و او را خبر از مردن و بنو دلس روز دیگر عبد الله
 بن زبیر حصین گفته فرستاد زبیر در دشتا جنت طرف میکنید پس حصین دروغ گفته
 جنت کبر در بنایت بن قیس از بدین آمد و خبر فوت زبیر بحصین داد بعد حصین
 بن نمیر با بنی زبیر گفته فرستاد که زبیر مرد و بران او را معذرت بنی ب آنما بجهت

در حاکم از ابی کعبه

با تو بیعت کن نام عبد الله گفت من از یک بیرون نیامده ام حسین از و اما امید برگشت و موت نبرد
 تمام با تو مردم شهر بیج الله در شهر حصی معمری و نه راه واقعه و سه و شصت ماه با تو کرد
 انچه و بر چند روز و بالید بر با خود بر و چون احوال نبرد شنیدند فقه میدان بترند
 قتله حسین بودند بشنوا که بطول انجام دادند کشتن و سنی چون از احوال با خبر معلوم شود
 در فم باید پس بدانند چون نبرد غنیمت فوشت معلوم بر کندن و کر که او را در حیات جوان
 و بعد کرد و دیده بود با دست سدر بر سر رفته بعد حمد خدا و نعمت مصطفی گفت که
 امین خدا گفت رسن مضبوط خدا هست و جد من معاویه یا حق خبر از خدا باقی مری که
 احق بفرزاع کرد پس او را خدا خدا گفت داد پس جد من پدر مرا که املیت و سخا
 آن ندانست خلیفه کردند و امیر المومنین حسین را بر احوال گفت بکشت پس پدر من
 جوان بمرد و نکال عاقبت در کور بر و بعد معاویه که لیت و گفت من میدانم
 که از امام حسین جنگ من بسیار بد بعد و باز گشت و بر بد خواهد بود زیرا که وقت نمود
 اولاد رسول خدا را و مباح کرد اندک شراب را و خراب نمو خانه کعبه را و من
 خدا فتنه را لذت غمیرایم اگر ندیده بود و نبالذت آن می یافتم و اگر بدست پس اولاد
 ابو سفیان را مبارکباد و در بعضی روایت است که اگر که راضی شودید امیر کرد اندک من
 بیعت خود را از کردن شمار آوردم پس از مفرود آمد و در خانه رفت روز
 که چون در خانه رفت اقارب و یار و آمدند و او را گریان یافتند پس او را گواهم
 منت ای یار من غمزه گفت کاش که توحش میبود و خبر تو نمی شنیدم معاویه گفت

سید معاویه بن ابی سفيان

که بخدا این

که بخدا این را دوست میداشتم بعد از آن گفت که افسوس هست اگر خدا مرا نیکو بخت بفرستد
نسبت اغوار این بیخ و تعلیم محبت خاندان نبوی و در تصور باستان او کردند و در چند قسم خوله
باور کردند و او را زنده در زمین کردند و رحمت الله علیه و بعد چهل روز بعد از ترک محفل
سلطنت معاویه بن یزید بنی بر حجت حق پیوست رحمت الله علیها و در نظر آورد
که عبید الله بن زیاد از سر مردان بیعت بر معاویه کردند و از کوفه بهره رسید که
او را خبر آمد که معاویه بن یزید بر دلس هجوم شد و عبید الله را از بهره بر آوردند و این وقت
و مردان بهره مرد را از بنی عبد المطلب بیعت کردند تا سهر نگاهدار و با خلیفه پیدا آمد
انگس عامر بن سعد بن عبید الله بن یزید در کوفه و خلی بیجا جمع نزد و سر شدند
و بیعت کردند و با میرالمومنین ملقب شد و مدینه و حجاز در تصرف او آمد پس تمام
او را طلبیدند و در شام نیاید پس عبید الله بن زیاد انصار را بامارت کوفه و انس
بن مالک را بامارت بهره فرستاد چون نظامت بهره از انس شد عبید الله بن عمر را
فرستاد و بهره و کوفه عبید الله بن یزید را هم فرستاد و اسم سعد بن ابی سلم را رسول الله
بن یزید فرستادند که اینها با ما بیعت کنیم این وقت که کس بیعت محمد بن زکی
آید پس همه عراق نیز در تصرف بن یزید درآمد و عبید الله بن حجاز را بمصر فرستاد و عبید
بن زکریا را بهمن فرستاد و برادر خویش عبید الله بن یزید را بامارت مدینه داد و در مدینه
از اهل مدینه نیز بفرستاد و بعضی گرفتند که ما بیعت خالد بن معاویه بن یزید کنیم
و در آن زمانه مشران شام پنج کس بودند امیر جمعی نغان بن بشر الانصاری بود

و عبید الله بن معاویه را در شام داد

امیر دلق ضحاک بن قیس القهر و بود و امیر قنبر بن حماد بن کلدی بود و امیر سلطین بابک بن قیس
 بود و امیر ازرن حسن بن مالک بود و اینهمه امیران ماسوار عبد الله بن زبیر خواستند
 حسان بن مالک ماسوار نیز بدینخواست و خالد بن معاویه نیز دید حسان بن مالک چندی
 بن نمیر کور از مدینه آمد مردان را مختلف یافت گفت با خالد بیعت کنید و عبد الله بن زبیر
 من بسیار خواستم او نیاید پس ازرن مروان بن الحکم از مدینه آمد و مردان را مختلف دید
 و مروان خواست که با عبد الله بن زبیر بیعت کند زیرا که خالد بن معاویه نیز مروان گفت
 که عبد الله بن زبیر مردی پیرو دین حق پیغمبر است و نور الله وجهه او است اگر با وی
 بیعت شود بهتر در میان شما و عبد الله بن زیاد آمد و او از خالد بن معاویه بن زبید
 ناخوش بود زیرا که جد و نیز پدر از قتل امام حسین و رفتن و بکوفه ناخوش بود بنابراین
 این نژاد ناخوش بود و وجه ناخوشی در کتابی از نوشته درینجا مخفی نگه میدارند عبد الله
 مروان را گفت در این خلافت مرد پیروانند بر سر هر حرب و تجربه نگه میدارم مردان را
 فریفته پس مروان رفت و مروان را اراده بیعت با عبد الله بن زبیر بود گفت
 که باین پذیرم و اینکار را اگر شایسته از تو ندانم اول مروان حمد بخند کرد چون عبد الله
 اصرار کرد مروان اجابت کرد پس روز دیگر ضحاک بن قیس امیر دلق بعد از مدتی
 بیعت با ابی زبیر خواست و بر بن شد و نیز بد را بسیار شکویده و دشنام داد خالد در
 مجمع بعد از نشست و گفت بدر منی یزید را ضحاک بن قیس کور که امروز او را دشنام میداد
 پس کسی از مروان شکویدم برخواستند و ابی عبد بن عتبیه و دیگران بدین عتبیه

سیم صفیان و ضحاک را بد گفتند و بیان نمودند که بعضی نعمت بزرگ این بود که نوحی او در بر نیر
 لایق خدمت نبشت که عثمان در میان این ناکسند و ناسایت شمارا که خدمت
 از بنی امیه بیرون ندمید و این حق خالد است پس عربین الحاکم از سران لشکر برخت
 و گفت که این حق عبد الله بن زبیر است که در قرابتی پیغمبر و من و دانا تر است و از زبیر
 و بخندت سر او را در ترست چنانکه ضحاک گوید هر شب میان او را بیعت کردند و مردان
 حصن نعمان بن البیر را و مردان قیس بن فزیر را و مرثی را و مردان فلسطین بابل
 بن قیس را بیعت کردند و این همه میان بیعت این زبیر آمدند و عواقب و عده و
 کوفه و مدینه و شهرها مغرب یا این زبیر است شد چون ضحاک بر سر سخنی آن بر سر خوان
 بزرگ نشیند و فرمود بپادگان رانان بر سر بزرگان بزند که سخن خالد بن زبیر بگفتند
 بپادگان آن سر پیغمبر بزرگ و سفیان و ولید اندرا و بختند و این نرا بگفتند و گشتند
 که بزرگان بزند و در میان خلق اسوب افاد و زر و سونگه ضحاک انداختند ضحاک
 از بنی فزیر و مروان و این زیاد در کوسه مسجد بسته بودند عبید مروان را گفت غا
 کار خویش بکنند انگاه ما کار خویش بکنیم و انروز تا نه بدست اسوب مانده چون نبند
 ضحاک را یک ن خویش که انرا مرج را بکار گویند بدخت و بگرفت مردان جمع شدند
 و بیکدیگر دند که خالد را موافقی ما را خویش بکنیم شرم از نمی گفت سلمانان و ابید
 که سیم جهان با این زبیر بیعت کرد و اگر بیعت خالد بکنیم اینها را زبیر امیه بیرون میدود
 پس درین انسا عبید بن زیاد نمود و در سران دشمن گفتند از این زیاد بزرگتریم

تا او چو گوید چون آمد از مشوره خواستند این زیاد گفت که مناسب عقبت نیست عیبه
 بن زبیر را بیعت کردن و اینکار را از بنه امیه بیرون دادن تا بدست امیر مبن
 چند دفعه همراه معاویه بن ابی سفیان حرب کردید تا این کار دست کردید گفتون
 این را از خاندان خود دور کردن چنان باشد که پدران خود را باطل و نسیبند و این
 خاله بن زبیر را خواهند و جوان است و پسر زبیر پیر او به پسر زبیر بنیاید امروز بخت
 آنکس نزد که با پسر زبیر پیر آید و من سوار مروان که را بدی اینکار ندانم القح چون عیبه
 بن زیاد این انسون و میدهمه را مستحسن افکار و مروان را خلیفه کردند و میخواستند
 اینمغضیضا کنند که گران آمد و گفت تا من جان دلام را خنوم و با سران که از عیبه
 بن زبیر بیعت کنم بگویند نام این در صدر صفی گذاشت طبعید و از عیبه بن زبیر
 سپاه خواست و مروان با سپاه و شوق بر ضحاک شد و این زیاد را سپه دار نمود
 و بیست روز از ضحاک جنگ نهاد و کار ضحاک و دیگر سران شام را قاضی ممالک
 شام بودند که بختند و ضحاک بقتل رسید و تمام ملک شام در تصرف اوان در آمد و به جای
 امیر فرستاد بعد از آن مروان نعمان ابن ابی سیر را در آنجا بر کرد و زبیر خفیه را غیبت
 مروان را بیعت عیبه بن زبیر را میداد در سنه چهار و شصت بقتل رسانید
 و در محرم سنه شصت و پنج بن ضر و خزاعه و مین بن نجیه که بر قتی خون حسین را
 در کوفه خورج و بجه بوند و یک یک لکم لکم از سوار و پیاده با این جمع شد هر گاه که
 از کوفه بیرون آمدن و بجه بوند و هر که کس با و سر از سر کردند و در خانه میماندند و سر

بمقابلہ یس بن عجبید بن زیاد را با سے غرار سوار فرستاد پس در میان عجبید و سلیمان
 بن مرد و سبب بن یحیی و جدال شد از کار آن مرد و را بن زیاد با خلق بنیز از
 عراق کشته و درین ایام مردان نیز فوت شد و در ترجمه متعارف طبرستان
 قصه این و دراز نوشته است و محض از آن نیز نیکار و بد آنکه امام حسین رضی الله تعالی عنہ
 کشته شد و مردان کوفه ویران و مسلم را طلبید و شهید گمانیدند و خاندان مفضل را
 پس از آن با خود گفتند که ما خطا کردیم و شایع را که نامش سلیمان بن مرد بود بر خود
 دیگر کردند و تا چهار بیعت مردمان و اخذ زکوة و صدقات پنهان میکردند و
 چون مردمان از سر شهید شام و ناحیه گرد آمدند و دود و خون حسین را گوارا کردند
 اندر راه شربت و چهار برید و مرد و عجبید را بن زیاد را شکر شام معروق بنیاد
 و حریق خاک شد پس بن مردمان بر سلیمان جمع شدند و دستهای خروج سلیمان
 کردند و گفت بنور و قیامت پس مختار بن عجبید که ذکر و بیاید از مدینه در
 کوفه آمد و مردمان شیعه را گفت که چرا بیرون نمی آید و خون حسین غلبید که
 اکنون کجاست گفتند انکار سلیمان است پس مختار سلیمان را دید و گفت
 که چرا بیرون نیایی که اکنون جهان بی امام است و فردا که اگر بر کوفه بیاید و
 بیعت از مردمان بگیرد و نگاه خروج ممکن باشد سلیمان گفت بنور و قیامت بیاید
 مختار مردمان را گفت که سلیمان حرف شما و چنان نمیتواند کرد و مرا محمد بن حنفیه
 نامه نوشته و گفته که بنامی و بگوئی آن کشته که با ما بیعت دارند جان

فدا کنند و خون حسین بطلبند شیعه را بر متابعت مختار متفق شدند و از سیستان برگشتند
 و بعد از هفت روز عبد الله بن زید الله نهار از طرف عبد الله بن زید بامارت کوفه رسید
 مختار بر دکان گفت که اگر سیستان در پیش من فروخته شود در امیر این زید اینجا که آمد و مردانیکه
 با مختار بیعت کرده بودند و از گفتند که ما با خروج مسلمین چون سیستان باشند مختار قصد
 خروج دارد خود نیز نامردمان خود را راده خروج بخش و در نیز انشا خبر بگوید مردان
 عبید الله بن زیاد را سبب که بگوید امیر که فرستاده است مختار از عبید الله بن زید الله نهار که
 علامه عبد الله بن زید الله گفت اما رست خویش نکاهد و الله خارجیان در پیش هر
 جمع اند و کروم بایمان بن مرد و کروم بر مختار متفق اند و بر نو خروج خواهند کرد
 عبد الله بن زید الله نهار گفت من بایمان حرب نکند مگر آنکه من حرب باید پیش آید
 و گفت ای مردمان من خون حسین نیز ختم و راضی بر قتل نبودم پس من خروج
 چرا میکنند و اگر خون حسین بنحو اسید بر کردن عبید الله بن زیاد است و او حاله
 بر ارقاقت جامع آید از این زیاد طلب نماید و من نیز با شما یار خواهم مردمان
 گفتند که امیر راست میگوید چون حسین از عبید الله بن زیاد طلب نماید و سیستان
 و مختار هر دو بسلام عبد الله بن زید الله نهار جدا جدا آمدند و مختار از طرف محمد
 بن حنیفه برادر امام حسین سخن را در روغ گفتند و شبیه بدانند مختار عبید الله بن زید
 که او را امیر المومنین عمر بن الخطاب امیر عراق که بود و در روز واقعه الحیره کشته شد
 فید سفید بود و آنست و مختار در آن زمان صغیر بود و مسلم بن عقیل را در خانه و

فرود آمد چون عبیدالد بن زیاد از بصره بکوفه آمد از خانه مختار مسلم بن حنفیه بی غرض رفت
 پس عبیدالد بن زیاد او را قید نمود تا آنکه امام حسین سینه‌ی بعد از یزید باین زیاد نیت
 که مختار را از زندان بگذارد پس مختار بعلقه شمشیر خود که در جداره عمارت بن عمر بود
 بکشد رفت عبیدالد بن زبیر مختار را بیعت خواند پس مختار گفت من بدو شرط
 بیعت میکنم هر چه جز از خیمه‌ها نداد و من بی اذن در بان آمده‌ام و مرا کشته‌اند
 مگر نصیب گرد شمر زارم و در این زبیر قبول که مختار مرد دلور و شجاع بود چون
 سپاهش را بگرد کرد حصین بن نمیر بر کعبه اترق از زبیر آمده بود مختار کارش تمام کرد
 و بسیار از زبیر می‌گفت و چون یزید و معاویه بن یزید بدزدند کارهای یزید و معاویه
 گرفت و حجاز و مصر و عین و شمر را به مغرب مطیع و منقاد و شدند و بصره در تصرف
 آورد و امیر نجاشی عبیدالد بن عمر را کرد پس مختار متوقع مانده که مرا بکوفه خواهد فرستاد
 چون بنی زبیر حکومت کوفه بعبیدالد بن یزید انصار داد و چنانکه معلوم دل مختار
 از روز نامید شد و شنید کوفیان سلیمان بن عمرو را بیعت میکنند و بخت در حرم
 طبر و در محضر طری و جم غفقا دیگر بیان که و انداخته از محمد بن حنفیه این امر
 عمار خط در باب امارت خود بنابر طلب بنده بکوفه آمد و نیت الفقه مختار
 پیش از عبیدالد بن یزید انصار بکشفه در کوفه رسید و گفت محمد بن حنفیه مرا
 فرستاده سلیمان در خروج تا خبر میکنند و این خبر بعبیدالد بن یزید شد و چون سعد
 از رانده بود بکوفه خانه ماندن نتوانست و پیش عبیدالد بن یزید آمد و گفت که

این یابغ مختار و سلیمان مستعد خروج اند عبد الله گفت با این حرکت من کنم چون
 شصت و پنج آمد نخستین روز از راه ربيع الاول با این خان خویش مسج در مکه کاهید
 و شبانه روز ماندت نرده هزار مرد با و بیعت کردند سلیمان گفت در این
 آن اندر مسلم و حسین را بیعت نموده حواله دشمن نمودند این را از ایت زه وفا
 با من چه خواهند کرد مصرع شوخی با من نوحه کرد در باد خواهر کرد انفسه از شهر کوفه و
 شهر را دیده هزار مرد کار جمع شدند بس فیما بین مشورت نمودند که اول کتب احم کس مقابله
 کنیم که گفت اول عمرو بن سعد جنگ کنند او حسین را از بیت سلیمان گفت که عمرو
 بن سعد طبع این زیاد بود اول بم روم و با این زیاد جنگ کنیم پس بم بن را بستند
 و بوسه م کوچ کردند و هزار مرد بی سلاح را از کربلا فرستادند چون بر لب است نمودند
 از بنام یارت امام حسین رفتند و پیش مرقد شریف و بر بسیار نضج و زاری و استندار
 و استغفار کردند از ربه و مالان شان گشتند و در پیچید و شبانه روز گریه و زاری
 که ماند که بیان آن مفصله در طریقت روز دیگر نماز گذاردند و رویت نهادند چون
 دو منزل راه طی کردند منزل سیم بشهر مرقبار رسیدند و اندرون آن زفر بن مختار
 الکلبی از زمینیان جنگ ضحاک از یابغین عبد الله بن زبیر بود از دیدن فوج قلع
 بند شد چون دانست فوج بن نیست بلکه طایان خون حسین اند از آزار
 دانه و گاه مدد نموده حتی که بر از منزل دیگر نیز برداشتند و زفر نصحت کرد که مردمان
 از شنیدن خبر شما بر افراسیاب آیند و او شان کثیر اند شما را باید بیعت نمود

بش

شهر عینی الورد را بگیرد و او را بخت نباه خود زیبا اسپان سما از علف و دانه بنایا
 و الله کار شما نباه کرد و سلیمان و دیگران ز فراد عا کردند و شهر عینی الورد گرفتند و در بنو
 خبر رسید سپاه ام بید فراد فرمود است سلیمان خطبه خواند و گفت که اگر من بمیرم
 امیر شما مسیب و اگر او کشته شود عبد الله بن سعد امیر شود و از بس او عبد الله و ال
 و از بس ز فاع بن شد و امیر به پس مسیب چهار صد مرد بر آن خون نقد و شش
 ابن زیاد فرستاد مسیب آن چهار صد را از چهار طرف حمله اوله بر مقدم سخن زد و
 بگفت چون اینجای بنی زیاد رسید حصین بن نمیر را بحرابان باد و الله زار مرد بنو
 حصین بدر عینی الورد فرمود آمد و حصین سلیمان پند داد و گفت هر مروان
 بن الحکم ببرد و عبد الملك بکشد و شد امروز در جها این دو گرو بزرگ اند یکا مروان
 و دیگر کرده حجازیان و مصریان و عراقیان و یمنیان و امام خود عبد الله بن نمیر دارند
 پس شما نه مطیع مروان بنان نه مطیع عبد الله بن زبیر شنید شما خارجیا را امام است
 سلیمان گفت امام ما از خاندان پیغمبر است یعنی محمد بن حنیف بن عاص است یا عبد الله
 بن زیاد را یا مدینه یا خون حسینی ازو است یا بنی و عبد الملك از خاندان است و دارد
 انگاه ما و شما با اتفاق خلیفه از خاندان پیغمبریم و یا جنت کسید الفقه جنت شد
 کید و زنا جنت ماند باز روز دوم مدینه شد جنت کسید نزار کسید افروز
 ناز جنت و اقع شد مدینه سن نا جنت روز جنت ماند و روز مدینه مدینه عبد الله
 بن زیاد فرستاد که ماند از خوار سلیمان کشته شد بعد از مدینه کشته شد بعد از مدینه عبد الله

بن سعد بدینست و کشته شد بعد از اینست رفاع که گفت تا اسم سعد و وزیر را مرد و از طرف دیگر بکار
 زار را کشته شدند پس رفاع گفت که از آنرا کسی نماند همه کشته شدند و ما را امید بدینست رجا باید
 در میان یک فای روی بزنند و از روی بگذشت چون روز شده فرستاد راه رفته به و باو
 کمتر از دو هزار مانده به چون روز شد میان آگاه شدند و نوید باین زیاد و عبد الملك
 روز دیگر رفاع بر قبا آمد ز فرید کور از حصار بیرون آمد و تعزیت کرد و از این همه حاجت داشتند
 نه روز همان بدینست بعد بکوفه رسیدند و درین سال در بهاره نیز از عابد عبد الله بن زید و
 خواجه کلت و خون شد از بهاره در تصرف این بر سر ماند در خروج مختار بداند مختار و عبد الله
 بن زید را نه که عام کوفه از طرف این زید به وفیعه که رفاع بن شد و از این میان
 شکست خو به کوفه رسید مختار رفاع و دیگر جای بنی ثقیف باین مضمون فرستاد
 که شما ندیده دارید و نیست جهاد کنید اگر من از زندان خلدض باقم چندان خون
 اسم بر زدم هر بنی اسرا که خون بچ عزم بن ذکر یا حرم رنجته بودند بنی ثقیف
 و دعای و در دند و پیام فرستادند که اگر بفروائی ما ترا امد از زندان بیرون آیم مختار
 مناسبت من بچید از زندان بر عزم بن رفاع با چهار تن در زندان آمد و مختار
 بیعت کرد پس از آن مختار خطی به عبد الله بن عمر در باب خلاص خو به کند نوشت و
 بفارس عبد الله بن عمر و خواهر خود عبد الله بن زید را عابد عبد الله بن زید نوشت
 که مختار را و اگر در پس مختار را عبد الله بن زید سو کند و او را اسن حاکم کوفه اسم
 خروج کنی و از زندان خلدض کرد مختار بخانه خود نشست و بنهار از مردمان بیعت

در خروج مختار

حکایت مختار

چون از گفتن پیش آمد این زبیر بن عبد الله بن زید که کور را از حکومت کوفه بفرستد و عبد الله
 بن مطیع را فرستاد و چون عبد الله بکوفه آمد مردمان بسیار با مختار بیعت که بودند ایابن
 حارث که در حاکم شرط عبد الله بن مطیع بود بیاید و گفت که خلی با مختار بیعت کردند از چند
 برین بگذرد در شهر سوس پیدا آید او را بطلب و بزنند آن بفرست عبد الله بن مطیع حسین
 بن عبد الله و زائد بن فدا را فرستاد زائد به سر حرم مختار بود از آن مختار را
 آگاه ساخت و بر نهان بهار که بنیاد فرستادگان عبد الله بن مطیع آمده اظهار مرض او کردند
 پس مختار شیعه خود را جمع نموده گفت که امیر را بر ارتقید نمودن میطلبید و در خروج و در
 نیکید از انچه عبد بن سعد الحنفی گفت که ما مطیع تو ستم ده روز را مهلت و غدا ما با
 سلاح و مردمان خود را و اسباب جنگی درست سازیم و هلاکند این اسباب جنگی
 همیا بود لیکن بنابر آن فرصت خواستند مختار که از طرف محمد بن علی خلیفه و
 مازون بطلب خون حسین بگوید مبادا درین امر کاذب باشد پس مختار گفت که مرا
 امیر خوانده قید نماید چه سازم گفتند خاطر جمع را تا از قید خلاص شویم که نماند
 و از نجابر خاسته رسول بخدمت محمد فرستادند که در حقیقت مختار را مختار طلب خون
 حسین که بانه چون رسول شیعیان کوفه بخدمت محمد بن حنیفه آمد فرموده طلب خون
 حسین بر سکنان و حبیب رسول آمده جواب محمد بن علی بگوید گفت پس مطیع مختار
 بیعت کردند پس مختار گفت که او را در خلافت و مختار بودن من از نظر
 محمد بن علی که در کتب خاست آنون و بنسب سبب گفتند فرمان برداریم لیکن اگر بگویم

که هنوز کوفه سینه با پاشنه ناکار تمام شود علم برین سر و جبهه شیع را پیش ابراهیم فرستادند
 و از زبانه نهادند که ماطلب خون حسین نماید ابراهیم گفت سینه بر سر طاق است که مرا ببرند
 گفتند که بین من و تو ام روزی که امام محمد حنیفه است و او مختار را خلیفه کرد و اینده ما با او بیعت کنیم
 ابراهیم گفت ای شما هر چه دیدن نامی اندیشه درین امر کنم روز دیگر مختار باده تن از خود
 بخانه ابراهیم استرسد و ابراهیم بر مصائبش به مختار پیش او نشست و نام محمد بن حنیفه بخواند
 در آن نوشته بود مختار را کوفه فرستادم نام مردم را بیعت خواند بخانه بدست از
 شیع ما بود تو نیز باید که با مختار بیعت کنی تا کار تمام شود پس هر چه سوار کوفه فتح نمایند
 انهم را بکشند و بر بنیغ خدا را گواه بر گرفتم ابراهیم مردمان حاضرین گفت ای شما نیز گواه
 دهید مقلد تن گواهی دادند پس مختار را ابراهیم بیعت نمود و بر مصائبش اندوخت
 پیش او نشست بعد مختار باز نشست و دیگر روز کسی فرستاد و عده سپرو آمدن
 درست کرد عبد الله بن مطیع را اگر سرسد و بر رفت محله که در کوفه بودند باهد
 بالهد سوار و پیاده یعنی نمود اگر حرکت نماید سرش بکشد چون شب و عده
 در آمد پس از کار تمام مردمان بخانه ابراهیم گرد آمدند همه که زره پوشیده و در زره
 شمشیر در فلک زده آمدند چون تحت از شب گذشت ابراهیم با جماعه بدر خانه مختار رسید
 چون باره براه رفتند و باز بنی مضاف بنیدم عبد الله بن مطیع کالم کوفه بود
 پیش او آمد ابراهیم او را بر زره از پیشش بیرون رفت بارش بر تخت پیش
 عبد الله بن مطیع نشست و مختار با سلاح از خانه بدر آمد و نمایان نمود و فرمود

که چون نداد

که چون نداد با آل طالع خون حسین بشنود از خانه برآید پس مختار را برانهر محمد فرستاد
تا آنکه دند مردان از خانه برآمدند و بدر خانه مختار شدند و ابراهیم گفت این خطاست که
عبدلبن مطیع بر محاکمه سوار فرستاده است تا هر که را بایزند بکشند و نسبت کن بر
جمع کردن مردان بروم و توانی با بس نامردان بیس تو ایند ابراهیم با کرو و عمر اسر خود
در محله رفت و بانگ زد و مردم بیرون آمدند چون از محمد رسید قیس نام با آنکه
سوار بود حرب که دبر ابراهیم را از نریمت داد و خلق بسیار بکشت و در محله
میرفت و مردان بر آنکه جمع میشدند و از با آنکه معینه طالع جنگ میشد و فرستادند
تا صاحب مردم بسیار جمع شدند و بدر سر اسیر رفتند و گفتند مختار خروج نمود از کار
قصه در آنست عبدلبن مطیع فوج کثیر چند بار بر ارشاد مختار فرستاد بار
فوج امیرانکشت میشد و هزاره خون شدند از کار عبدلبن مطیع قلع
بند شد و باز امان خواسته برآمد و بیوه شد و مختار بر خزانة کوفه اسبندفت
و بطل حدل و داد کسر دو بهم امیران نامه کرد که عدل و داد کنند و امانا بر بسین
بد او رنست و خود را خلیفه امیر خواند و اینها بیعت مختار در سنه ثمان
واقعه بعد چند مو که در میان آمدند یکا قتال نزدیک بن الدسیت که از مبارز
مختار بود او را گفت سپاه بر کرد موصی شد و با این زیاد که در موصی و مختار
بن صرد آمده بود چند کشته نزدیک گفت همراه بر سر مرده مختار گفت دیگر سپاه
از شما بکشد و گفت مرا این بس است اگر دیگر باید طلب کنم و موصی بر دست عبدلبن

بن زیاد را خبر شد گفت که من بهر لایه دو مرد فرستم پس ربیع بن مجازم را با سواران مرد و فرستاد
 بنزید الاسد سخت بیمار بود چنانکه بر اسبش نمیتوانست نشست آن شب سپاه کرد و گفت
 اگر من بمیرم رفاع بن عازب الاسد را بر سر خلیفه کردم و اگر او را بکشند عبد بن حمزه
 عدوی را میبرد و سپاه بقتل تعیین نمود روز غروب بود که از صبح تا جانشگاه حرب رفتند
 پس سپاه شام نرسید گرفت و رفاعه تعاقب آن کرد و خلق بسیار کشت و شصت امیر از لشکر
 شام کشته شدند و بنزید اسد گاه آمد و آن امیران را و بر و بنزید الاسد ایستادند بنزید
 جان نمیکند زبانش بند بود دست بر کمر خولیس مالید رفاعه درشت حکم بقتل کرد و آنرا
 پیش تخت و کردند زرد و چون افتاب فرو شد بنزید بمرد و فتح نام بمختار نشستند
 و جز ترک بنزید الاسد و شصت فوج خود بعید الله بن زیاد رسید عبد الله بن زیاد
 از محارفات کوجبده پیوسته آمد و رفاعه جوایس فرستاد خبر طلبید که این زیاد
 ایستاد بر سر دبا خود دارد رفاعه از حد موصیبت آید و بعد عراق قیام نمود و بمختار
 آنگاه داد مختار را بر اسم بن مالک استر با شصت هزار مرد بر سر مرد و فرستاد و بر رفاعه
 که اطاعت بر اسم بن مالک استر کند چون منزل رفتند بمردان کوفه بر مختار پیرون آمدند
 و سبب آن بمرد دو گروه با مختار بودند یکا تابعین و دیگر کینه بودند و دیگر سرداران
 و سواران سپاه عرب بمرد مختار مراتب مردان خود که کینه بودند برافروزد
 بنابراین دین در کین خروج نمودند چون مالک استر به منزل از کوفه رفت بر مختار
 خروج کردند مختار مظلوم شده و اب نزار در طائف کجایند و بنیده و اجازه فرستاد
 و مالک استر

و آنکس ستر را طلبیده این را گفتند و او آن بنزد در قمار قصه میزدند و هیچ کس و
 بر زن نماند در در قمار حربه میزدند تا آفتاب فرو شد این را سبک شنید و میگردید
 و سیران را میگردید و مختار عرض اسیران خواست و گفت که هر که در شکر عمر و سپهر
 و حسین را کشت مرگش در دید دو صد و پنجاه تن آن دادند همه را گردن زد
 و دیگران را باز داشت مختار بگو میزد رفت و بگو فکم خانه بگو که اندر و کشته باشد
 اندر در حرب میقتصد مرد کشته شدند از پنجاه دولت و پنجاه مرد بخون حشمت شدند
 و باز کوفه مختار سلم سرد روز سوم مرد را زنده بیاورد و گفت که مرا میمید گفت که
 مختار دعا خون حسین میکنند و کشته کان او را چون عمرو بن سعد و عمر بن ذر
 و عثمان بن الانس را با چهار هزار مرد با خود داشته است او در دعوی خود کاذب است
 مختار گفت که همدراست گفت که پس عبد بن کاه که مع حبیب بود او را پنجاه اند و گفت
 کشته کان حسین را طلب کند او گفت که من همه را شناسم عمرو بن سعد و غیره
 موجودند و امیران را از هزار دله است مختار غلام خویش را طلبید و گفت
 سمر را حاضر کن سمر را حاضر آورد باز عمرو و به سجد را طلبید و نباید پس او خفص
 بر سید که بدست کجاست گفت در خانه نشسته است گفت روز قتل حسین چرا
 در خانه نشسته و منخف را بغیر سال نام عمرو بن سعد را سر بریده آورد و خفص
 بسراور این سر برید و سمر را نیز کشت نزد و گفت الله اکبر اگر چندین هزار خون
 بر بزم بدل خون حسین نبود دیگر روز مختاران دو سمر آن با پکاران را به

و بدست که دوازده هزار کس با و بودند و در روایتی بیست هزار صف کشید و بر مینه
 سفین الازور انقلب و بر سره عیالین مالک الحسین العین کرد و خود بقلب جا گرفت و از
 برادر خویش راداد بن زیاد از صف کشید بر مینه حصین بن نمیر را آورد و بر سر
 حمیر بن الحنظل قائم کرد و آنکه لشکر ابراهیم بیعت و وعده که بود از ابراهیم جدا
 پس سپاه شام کردند و مسیره ابراهیم را شکست دادند و ابراهیم را بقتل رسانیدند و
 داد و بفرمود که پیش این زمینیان شود و این را باز آورد و ابراهیم خمیازه سر کشید و
 بانگ زد که ای جوانمردان کجا میروید و از اینجا بکوفه نتوان رسیدن غرض مردمان باز گشتند
 و با مسیره ابراهیم آمدند و ابراهیم بر مینه خویش را گفت هر چه مسیره شام کند و بر ابراهیم
 بن الحنظل بیعت با ابراهیم که بود بر بزدنا و بر زنها آید یا نترسید شود حمیر
 صبر کرد و ابراهیم بوقت نماز شام سپاه شام را شکست داد و بفرمود که از اینجا بکوفه
 مردمان تعاقب نمودند تا که همان بر عبید الله بن زیاد نظر افکند و بیاض کارش تمام گشت
 پس ابراهیم بفرمود تا سرش بر داشتند و سرش را بر جا پالاندا و آنرا سپاه شام
 در دریا غرق کردند و بسیار کشته گشتند و ابراهیم فتنه را به بوختی و سر عبید الله
 تا بکار فرستاد و مختار در دارالامارت نشست و مردمان کوفه را جمع نموده از زیاد
 بنمو داشت در هر چه طرور و اندر قایم و حوادث که خدا خواست این را در
 کتاب بفرستد و نموده باز از قیام انجام آورد که با این زیاد حصین بن نمیر که سبی
 ذکر و در قیام پنهان نموده و غیره که گشته و دیگر سرداران شام و هزاران مردمان دیگر

که فرستادند اگر کسی بدست جنم شدند و قوت اینها بود در روز عاشورا شصت و شصت سحر
 بعد از آنکه شهادت امام حسین واقع و ترند در صحیح خم از عمار بن حمزه و هرگاه
 سر عبید و سرداران او در سجده آوردند و فرستادند و رفتن و مردمان میگفتند که آمد
 پس ناگهان مار آمد در میان سوار شده اندرون منته به بن زیاد رفت و اندک
 قرار رفت باز آمد و باز باند برین رفت تا که غائب شد و همچنین مردمان میگفتند باز
 آمد اما سوار برین سوار شد پس هرگاه که از قتل بن زیاد فراخ یافت کتب در مکه
 که بلا حاضر بودند و بایزید و بن زیاد بودند و اسیران و مبالغه نموده است اولی که بن
 در روایت آمده است که بن زیاد و بن زیاد و بن زیاد و بن زیاد و بن زیاد و بن زیاد
 بکشت و در آن مقتولان عمرو بن سعد و اسیران و بن زیاد و بن زیاد و بن زیاد و بن زیاد
 قیس بن کعب و بن زیاد و بن زیاد و بن زیاد و بن زیاد و بن زیاد و بن زیاد و بن زیاد
 و حکیم بن الطیف و بن زیاد و بن زیاد و بن زیاد و بن زیاد و بن زیاد و بن زیاد و بن زیاد
 که از سر اسیران و بن زیاد و بن زیاد و بن زیاد و بن زیاد و بن زیاد و بن زیاد و بن زیاد
 از بن زیاد و بن زیاد و بن زیاد و بن زیاد و بن زیاد و بن زیاد و بن زیاد و بن زیاد
 بکشت و بن زیاد و بن زیاد و بن زیاد و بن زیاد و بن زیاد و بن زیاد و بن زیاد و بن زیاد
 در جناب امام حسین چنین گفته اند و حدیث که حکم از ابن عباس او که که فرموده است صلح
 که خدا مرا و هر که که بعضی خون یحیی بن زکریا را با من افتاد و مرا قتل نمودم بعضی نواسه تو
 و و چندان خواجگشت پس مردمان سحر مختار نمودند و در کتب است مختار مختار مختار

در کتاب سرداران و کتب
 بن عبید بن ابی جراح

که گاهی از فائیدن حسین بر روز زمین باقی ماند بیکر شفاوت اصحاب جوش زد و حتی که بعضی از آن
 دو تن نبوت مینمود و میگفت جبرئیل علیه السلام آمد و بعضی گفته اند اعتقاد نمیکرد که خدا در من
 حلول کرده بداند در روایت طبر و در مفتاح النجا اخذ فرستد در طبر و در قند و
 بن سعد و سر و غیره قند از قند این زیاد گفته چنانکه گشت و در مفتاح بعد قند این زیاد
 نو کرده است بد که چند کس قند از قند است پسند و این هزار بار بعد از قند است با و هر چه
 و سر از چه از مقتولین است بقیه بود اما صاحب مفتاح بر بعد از اسرار و سبب
 در آخر در غم و والد اعلم بالاصواب پس بداند در تاریخ طبر و غیره نوشته که چند مختار
 بر کوفه تسلط یافت باین زیر نیز مختار میگرد این زیر که از دانا باین روز کار بود
 در فریب نباده او را میخواست که در فریب است چون و در فریب نباده و خود را
 خدیجه محمد بن علی میگفت عبد الله بن زیر مختار الطلبه از خوف و ال سلطنت خود
 بموکلان سپرد و مختار خیر یافته بند بر بی علم این زیر فوج فرستاده و مختار ضد خود
 و آخر میان عهد و گویند از این زیر که نبندند که از مختار دست تعرض نرسد و در اینجا
 قصه در از سن حاصل این بود که مذکور شد پس این زیر نسبت مختار و تسلط و
 بر کوفه و غیره مما که قلم و این زیر مصعب را در خود را بر افتاد مختار فرستاد چنانچه صاحب
 مفتاح مینویسد مصعب بن زیر حکم برادر خود از بره بود مختار روان شد و در میان
 مصعب بن زیر و مختار موکه با و قمار رفت پس فتح نصیب نصیب زیر شد و مختار
 بقتل رسید و سر او را نزد عبد الله بن زیر کوفه و نوایح آن را بنیداد و قوت تمام

در قند است

بنو سواد و بنو قنبر از مختار کشته شدند و مختار
 چون مصعب بن زیر را

رو بام نهاد و در مختصر طبر نوشته چون عبد الملك بامر اخوه اعظم اندست بفرستاد و
 دمشق برون شده ایلدیریس مصعب بن زیفر را گفت بامر ملک بن خنوز بر کردن از
 عقد و سرست مصلحت آن است که با من صلح کنی عاقبت کار معلوم نمیشد مصعب گفت
 همچو منی از اینجا باز نرو و مرا بامیر یا سیر یافتند اخرا لامر در سنه ثمان و یکصد و عبد الملك و مصعب بن
 زیفر چند واقعه پس مصعب بن زیفر و ابراهیم بن مالک ستر مقتول شدند و ظفر و
 نصرت عبد الملك آوردند و روایت است از عبد الملك بن حمیر اللبثی که گفت دیدم سر امام حسین را
 در درالامارت روبرو و این زیاد و جماعه مردان بودند پس از آن سر این زیاد و روبرو
 مختار در نعمکان مذکور و روبرو مردمان دیدم پس از آن سر مختار و روبرو مصعب
 بن زیفر ^{۲۶} پس عبد الملك در نعمکان بان جمع دیدم پس اینوا فخره را عبد الملك گفت که من
 از نعمکان بناده ملجوم و ازین مجلس نفرت میکنم پس عبد الملك مجبور شدند ازین مجلس
 برخاست و گفت که ترا سر پنجم در اینجا میار و بفروم که این قصر را منهدم سازند پس از آن کار عظیمه
 این زیفر روبرو به منزل نهاد و لهذا عبد الملك حجاج بن یوسف را مقرر کردند و گفت که دو
 در نزد مختصر طبر نوشته چون عبد الملك از کار مصعب بدو خست خواست کار را در سر نامزد
 کند بکند بفرستاد و بیکر احباب جنگ کند و میگفت بامر مردم خدا جلوه جنگ نامزد
 حجاج بن یوسف درآمد و گفت که دو سس من در خواب دیدم که سر این زیفر بکند و من
 عبد الملك و نزل را سوار داد و با بخت و رود و اهل حجاج از طائفه چون خبر رسید
 سپاه دید جمع کرد و بکرفت بسیار گنجهها کرد و آخر که را بکرفت و عبد الملك زیفر را
 و از آن

عبد الملك از سر و اهل حجاج زیفر را در درالامارت نوشت

۲۶

و حجاج مردمان در نعمکان دیدم با اهل حجاج زیفر

در آنجا بدین نیت و بسیار بی به رسول خدا را استخفاف کرد و گفت شما
 چرا یاری عثمان نکردید این حال را بعد از آنکه نوشتند تا حجاج را بخوانند
 و بفرمان فرستاد ان الله وانا اليه راجعون پس ملک تمام جهان
 در تحت تصرف مروانیان تا هزار راه بماند چنانکه امام حسن در خطبه فرمود
 بود که ليلة القدر خیر من الف شهر پس ملک بنی امیه هزار راه باشد
 دیک شب ال محمد هزار هزار راه است تقطی ملک من تشاء و تنزع
 اهلک من تشاء و وقوع این واقعه در بغداد و سه واقع شد بدانکه
 عبید بن زبیر بن العوام بن خویلد بن اسد بن عبد الغزیز ابن بصر
 الاسدی است و کنیت و ابو بکر صدیق است و بعضی حبیب گفته اند
 که وی صحیح ابن صحیح بود پدر وی از شجره مبشره است که آنحضرت ویرا
 بشت بهشت داد و مادر وی اسماء بنت ابی بکر صدیق است
 و جد وی عمه رسول خدا است صلی الله علیه و سلم و عبد الله بن سیر
 در مدینه منوره در اول سال از هجرت و بعضی زیاده نیز گفته است
 پیداشده که وی مولود اول اسلام است که در خانه مهاجرین پیداشده
 و مهاجرین را از پیدایش او فرحت بسیار شده زیرا که پیغمبر می گفتند
 که ما سحر کردیم که مهاجرین را تولد نشود پس آنحضرت ثمره خاتمید و در دهان

وی انداخته و اسم دی عبده نهاد و نیز بداندکه ابن زبیر صائم الدین
 و قائم لیل و کثیر العطا و عظیم الشجاع و واصل الحرم بود و حیای شب
 بر طریق کردی یکشب نماز ایستاد تا صبح میخواند و یکشب در کعبه میبود
 و یکشب تا صبح در سجده میبود و احوال وی سابق گذشت چون
 یزید فرستاده اهل آن نیز لوی سعیت کردند پس از آن مروان خروج نمود
 دشمنان در تصرف خود در او و در نایب ذمه مذکور و مشهور است که مروان
 از امرای مومنین نبود بلکه وی باغی و فاج از اطاعت ابن زبیر بود بلکه از
 در نایب خلفاء بدانکه مروان از اشد معاندین اهل بیت و مخالفین صحابه
 رسول خدا بود وی امیر المومنین عثمان را مقتول کنسید وی امیر المومنین
 حسن را از دفن برداشته و تحضرت منع نمود و یقیناً امام حسین بود که بنام
 حاکم مدینه اشتهار کرد و چون آنکه گذشت بعد از آن در جنگ طلحه بن عبده
 داشت و نیز مروان یزید بنسید انفرستادن لشکر تخریب مدینه نموده
 بر آنکسخته کرد و آن چنان خون صحابه و غارت مدینه کنسید این احوال از افعال
 و فی ظاهرت و در مذمت و احادیث نیز وارد اند چنانچه حاکم از عبد الرحمن
 بن عوف می آید که هرگز از زنده پیدایش در عهد اسر و صیحه الله علیه السلام

می آوردند آنحضرت در حق مولود عباس فرمود وقتیکه مردان تولد شد
 در جناب سالت ماب بردند فرمود که حرب بن حریه ملعون پسر ملعون
 دار محمد بن زیاد روایت است که چون معاویه بر روی پسر خود بیعت خوا
 مردان که در آن زمان عامل مدینه بود گفت امیر المؤمنین معاویه بیعت
 میخواهد از شما برای پسر خود بر سنت ابوبکر و عمر عبدالرحمن بن ابوبکر گفت
 که نیست بلکه بطریق کسر و قیصر مردان بعد از حق گفت که توان
 که در حق تو خدا فرموده **وَالَّذِي قَالَ لُؤْلُقُ لَوَالِدَيْهِ افْكُمَا بِسِ**
رَاجِمًا بعایشه صدیقه رسیده گفت که وی کاذب است بخدا در حق
 عبدالرحمن نیست لیکن رسول خدا پدر مردان را لعن فرمود و از زمان
 مردان در صلب بود و این عکرا حمزه بن حبیب آورد
 و قتی که پیدا شد او را برای تخنیک بخدمت آنحضرت صلعم آوردند
 فرمود که غدر است مرا از این شخص و پس این شخص و طهر آن
 در کبیر از ابن عمر آورد که گفت این عمر که آنحضرت در حق پدر مردان فرمود
 قریب است که مخالفت خواهد کرد کتاب اسد و طریقه نبی خدا را پیدا
 خواهد شد از پشت این فتنان که خواهد رسید بکلفت ان تا اسما
 و بعضی از شما از گردن ان بسته و این عکرا از نافع بن حر

بن مطعم او نیز از پدر خود که میگفت پدر او مطعم که با جماعتی از یاران آنحضرت
صلی اللہ علیہ و آلہ وسلم بودیم پس حکم رو بروی آنحضرت گذاشت فرمود
آنحضرت که ویلست امت مرا از آن کس در سب و بیست
در روایت کرد و اقدی از عمر و بن مره که گفت ابن مره که حکم استیذان
ادن خود در خدمت آنحضرت خواست پس فرمود آنحضرت که او را از آن
نذهب لعنت کند خدا او را و آن کس را که از صلب او براید مگر آن
کس که مومن از اولاد او براید و از اولاد او که مومن اند بگذرد
صاحب الکتاب بنظر موفقه

خاتمه در ذکر نیرید و مانند آن

قال اللہ العالی الذین یوذون اللہ و رسولہ لعنہم اللہ
فی الدنیا و الاخرق و اعد لہم عذابا مہینا و در کشف است
که این آیه نازل شده در حق مردمانی که علی را ایذا میدادند
پس ازین معلوم شد که ایذای اہل بیت نبی کفر است و ایذا
اہل بیت ایذای آنحضرت است و در کشف آنحضرت
اورج است که فرمود آنحضرت که حرام است جنت هر کس را که بر من ظلم سازد

از ارسل معادیه فرزند آید بزرگ نام که فرزند مراد اندالز فرس بجایکه معاویه
 از حجام قسم خورده بود بعد بکفنه حکما حجام کرد چنانکه مشهور پس بزرگ
 به شرف نعل امام حسین است و آنچه که لشکری کار کرد بر حجام او کرد چنانچه مشهور
 که اکثر لشکری قلعه میکنند نسبت آن فتح بامیر آن لشکر میکنند چنانکه گویند میکنند
 دارا را کشت و زخمی عرب عجم را گرفت و در واقع سکندر دارا را
 نکشته بود و الا امرگالانور و انائب کالمونب پس نام باشد
 که بزرگ بلبید آمد در قصر فضل امام حسین بود و در کتب معتبره نوشته که در راضی
 بقتل حسین بود و حسین را ان لعین چندان بر سر نیزه بداشت که در کاسه سر
 مبارکش کنج شاک بیضه نهاد و در قصص نجاری میگویند ان علت که مبارک
 حسین را پیش بزرگ آوردند بزرگ بدو دشمن شد و خمر خورد و از سر مبارک انواع امانت
 میکرد چون بعضی صی به سوخته اید گریان بماند و گفتند ملعون چه میکنی
 این ترا کردن نزد بعضی گویند هفت تن از صی بودند و در نظر میکردند
 که از امام شجره امانت که بعد قتل حسین فرزندان مشکوه ویران بزرگ حسین در دمشق
 بگرفتند و در میان میگویی که فرزند اید خسته بود و در تندی به حال
 مذکور امام حسین میخ زد و انواع امانت

و در سنگنا ت و در حصص سلو به میگوید بزرگترین سر مبارک حسین انواع
 امانت کرد و در مدینه نامه فرستاد که حسین را بر ناقه روان دانند و بعد
 قتال امام حسین لشکر تخریب مدینه فرستاد و مدینه را غارت نمود و پانصد
 کس از صحابه شهید شدند و مدینه خانه مصطفی صلی الله علیه و سلم را باز در غارت برد
 و اسباب ام المؤمنین سلیقه و حصه غارت کردند و حرم رسول خدا که تا آن روز
 زنده بودند بطریق بردها گرفت و در شکوه میگوید سر مبارک حسین بن علی را
 بچرخ زنگ کرده او را بر زنگ و کمر نیل و در صبح بخاری مسلم که را
 میگوید که آن شب سر مبارک حسین را بیاورند و طشت نهادند که از کوفه آن
 بودند و بر پیچ مبارکش بزرگ نیزه میزدند و بطریق سحریت و سحر اهلکات
 ناست بسته میگفتند و در امانت کردن سر مبارک از یزید روایات بسیار
 وارد است در اینجا بسبب اختصان ذکر شد بکناد مرنا قلب و است
 حاصل آنکه چون قتل حسین و تخریب مدینه منوره و امانت اهل بیت و حرم
 رسول خدا و کساف از کعبه الله و شهادت صحابه سید نبیا نمود و زنا و لو طشت
 و شرب خمر و دیگر مناهر مباح کردند بقطع و کافرشه پس لعن بروی جانز
 بکناد مذموب اهل اسنة و معفر از اعلم دین منع نموده نظر را بکناد و لعن

گفتن چه حاصل آنقدر کلمات خیر مثل قرآن و در دیر زبان راندن روح
ایمه اظهارش دشمنید و نزد ارباب تحقیق از اهل سنت و عجمت فقط از امر
بقتل نمودن امام بهام کافر شده قطع نظر از دیگر معانی با جمله وی منبوض
نرین مردم و معصوم نرین خلایق نزد علما سنت و عجمت و کارنا شایسته
که وی ملعون کرده هیچ کس درین امت نکرده لعنت خدا باد بر او و بر پیر
وی و مددکاران و دشمنان وی از خدا و فرشته ها و سایر مردان هر خطه باد
و آنچه که از علمای ما در لعن و لعن بران ملعون و ملعون در کتب خود کرده اند اگر
در اینجا ذکر نمایند این را کجایش نداد صاحب کتاب منقذات گفتند
که از مذاهب اربعه اهل تشیع منع درین دیدن نشد و صاحب الله خلقه

محمد و آل و صحابه هداة طریق الحق و بحر علوم الدین علیهم السلام
چون این رساله تمام شد بطبعه مطبعه جالینوس زمان اعلان در آن عالم با عمل حکیم
بی بدل الفایز عفا الله عنه حفظ کلام الله سخن پنجم در این باب به مختصر معانی
اکاهه کائنات استراش و سخن واقعه رموز ما هر سخن بیگانه روزگار
فرخنده آثار المودید بنائید المینا حکیم ثناء الله تعالی ادا الله تعالی
در خطبه بارخ انعام این رساله از شوق احراز سعادت و تمویل کتب رقم فرمود

این سست قطعه نایب

مفتی پاک دین و پاک نهاد دارث علم مادی کونین
چون رساله رقم نمود بشوق در بیان حقیقت حسنین
سال نایب جم جمش که بود بمنع راهم و سبده دارین
سر بهوش بریدم تا ز کفایت فی بیان فضائل حسنین

کمال

